كتاب خوارق صادقيه

۹۶م۳۸

تخلص مشربي

۱۰۶۹۲
۸۷۷۸۸

بفضله تعالى بتاريخ بست و هفتم شوال ۱۲۶۱ هجرى كتاب
و ... اس معروف جاگير عظيم خان جالو بقيمت يك روپيه و چهار آنه
خريد نموده ام كمترين جمال الدين محمد عفا الله عنه

خوارق صادقيه
سعود الفقوة
۶۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد مطلق وثنای برحق مر احدیرا که الف احدیتش در سایر حروف
وعداد ساریست و درود نامحدود مر احمدیرا که نقطه احمدیتش در جمیع
نقاط تعینات ساریست **بیت** زاحمد تا احد یک میم فرقست
جهانی اندران یک میم غرقست سبحان الله زهی ذات الف که
باراده ظهور مختلف از مرتبه احدیت باحمدیت متصف شده
وزهی نقطه میم که از لا احد در حد آمد و بصورت احمد جلوه‌گر گشت عجب
سریست عظیم که چون از احد بر آمد در احمد در آمد و بمحمد خود در آمد گرید
عجب تر آنست که چون بر سر محمد رسید لباس محمدی در بر کشید و بمعیت و اولات
مطلقه حقیقیه عاقبت محمود گشت **غزل** موجود در وجود وجود محمدست
مشهود در شهود شهودی محمدست بود نمود جمله ذرات کائنات

۱۹۰:

چون نیک بنگری زنمود محمدست نور بسیط و بحر محیط است ذات او
بود وجود خلق ز بود محمدست آدم ظهور نور وی آمد از آن سبب
املاک را سجود سجودی محمدست تسبیح او مسیح نماید بصبح شام
داود را مدام سرود محمدست خواهی اگر کشایش دنیا و دین بخوان
اوراد مشربی که درود محمدست اللهم صل علی محمد بعدد
شئون ذاتک وتعینات صفاتک وتجلیات
اسمائک وتنوعات انوارک وتشخصات
آثارک ومکاشفات اسرارک وتحققات
آیاتک وآیات بیناتک ودعوات انبیائک
وکرامات اولیائک صلوة ابدا دائما مبارکا
علیه وعلی آله وصحبه وسلم اجمعین اما بعد بر ضمایر
عرفای ذوی الاسرار و شرفای اولی الابصار که مکاشفان ابکار
عرایس معنی و معرفان اسرار نفایس سبحانی اند معروض میدارد
که این احقر درویشان بلکه خاکپای ایشان محمد صادق لطفی القادری
المتخلص بمشربی اگرچه اویسی القادریست که از صغر سن همواره

شیفته وفریفته جناب فیض سحاب محبوب رب الارباب
سید المحبوبین رئیس المعشوقین القائل باذن الله فی حضرت
رسول الله قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله غوث
الاعظم واسع اللطف والکرم قطب ربانی غوث الصمدانی محبوب
سبحانی ابو محمد محی الدین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه وارا
دتی بود در خدمت محمدی مشفقی استادی واستنادی صاحب التوکل
والتمکن عارف بالله شیخ محی الدین القادری که بصحبت این احقر فقیر اند
شب و روز سابق استماع کلام کمالات انجام حضرت محبوب سبحانی بوده
فیضها می ربودند تا که ایشان بکشف باطن خویش باین درویش رهبری نمودند
ونام ونشان پیر ارادت که یادگار طریقت است ارشاد فرمودند که نصیبه تو در
حضرت قادریه علیه بتوسط ارادت سراسر سعادت عمدة العارفین
زبدة الواصلین شیخ المشایخ الشریف خلف الشریف محمود العارف
شاه عبد اللطیف شریفی القادری الکجراتی الحصاری قدس سره العزیز است
چنانچه سال انتقال روح لطیف ایشان را از وجود شریف ایشان تاریخ یافته است
لطیف بود لطیف امروز لطیف گذشت   وصال روح لطیفش بکو زدات احد
المقصود چون نواح دال سرور بر این بود تقصیر ملکان بود بدولت دیدار

المطلع

انمطلع انوار حضرت قادریه معزز ومشرف گشت بنگ کرشمه نظر کیمیا اثر
الغریب پرور انواع مکاشفات والوان فتوحات بر دل این بیدل متجلی
گشتند واز روی ذره پروری آن آفتاب فلک هدایت بزبان فیض ترجمان
همچنین بیان وران مجلس عیان نمودند که ترا در سلک غلامان خاندان حضرت
قادریه پیر ور محبوب سبحانی غوث الاعظم شاه عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه وارضاه منسلک گردانیدیم از آن روز مبارک که داغ غلامی بر جبین خود
مانند نگین سعادت قرین روشن ومبین یافته است از همه نسبتها واضافات
معرا ومبرا گشته مشرب غلامیه اختیار نموده بدین المعنی بمشربی متخلص شده
قطعه بدان گشته جهان از روی دانش : گرفته هر یکی پاکیزه مذهب : هم
احباب حق از وجد وعرفان : تفاخر میکنند هر یک بمنصب : اگر دانند
ذوق مشربی را : گذارند مذهب وگیرند مشرب اکنون سلسلهٔ فقیر در سلاسل
قادریه سلسلهٔ غلامیه قادریه است ودر اختیاری این سلسلهٔ غلامیه قادریه
لطیفه ایست از لطایف قادریه پیر ور که غلام در اصل مملوک است واو را
ملک واملاک وخانمان نباشد او وملک او ملک آقا است وخانه او خانه خداوند او وحکم
شرع شریف بر این دال است پس هر گه بخانه او اید مطلقا بخانه خداوندش امده باشد
واگر غلام کسی را بخانه خود خواند فی الحقیقه بخانه خداوند خود خوانده
بود زیرا که چون خود وخانه ندارد خانه خداوند خود را عین خانه خود میداند

همچنین بدانکه هرکه درین سلسلهٔ علائیه قدم در آید بیشک در سلسلهٔ خاصهٔ شریفه
لطیفهٔ حضرت قادریه بغلبه در آمده باشد و اگر این غلام حلقه بگوشی کسی را
بطریقهٔ علائیه خوانده بود شک نیست که در طریقهٔ علیهٔ قادریه خوانده باشد و هرکه
بخانهٔ بنده آید بخانهٔ خداوند آمده بود قطعه این خانه خداست نه از ما و از شماست
یعنی که خانهٔ همه کس خانهٔ خداست ⁂ هر آنکه حاصل او معرفت شود ⁂ در صحن این
خجسته سرا نقش بوریاست ⁂ اگر ایاز که مجموعه راز و نیاز است کسی اینجا خود
میخواند بخانهٔ محمودی خواند و اگر میراند از خانهٔ محمود میراند خانهٔ محمود خانهٔ اوست
و غلام محمود و مقصود اوست کسی که بذات خود هست نباشد در صفات چگونه هست بود
و چون او را ذات و صفات نباشد از و افعال و اشتمال چگونه بظهور آید پس وقتی که
عرفای عالی فطرت و شرفای معالی منزلت بتأمل شافی و تفکر کافی بعین
البصیرت درین اوراق نظر خواهند کرد بیقین خواهند دانست که تمام تحریر و
تقریر مکاشفات و مشاهدات این رساله و من اوله الی آخره از مواهبات
و عطیات حضرت قادریه بوده بر ورست بیت هر نغمهٔ بلبل که بی گل شنوی
گل گفته بود گرچه ز بلبل شنوی قطعه رموز کشف حقیقت بجلوهٔ من و تو همان
حکایت سیمرغ و شکل عرفانست درین کتاب خطاب بهوشمندان نیست
حکایتی بی تفهیم اهل عرفانست اگرچه اکثر این اسرار تا زمان فقیر نهفته
بودند زیرا که هیچ یکی از متقدمین در کتب خودها نگفته بودند و این مسکین

نیز در گنجینهٔ سینهٔ خویش همواره پوشیده میداشت و از هول جرأت اظهار آن نمی
گماشت چون در سنهٔ یکهزار و یکصد و هژده هجری بمقتضای تقدیر قدیر سیر
و سفر این فقیر بطرف دار السرور برهانپور صورت پذیرفت و بخدمت
اختر برج سیادت گوهر درج شرافت عارف زمانه موحد یگانه سید شریف
محبوب لطیف فخر المتوکلین مخدومی میر نصیر الدین که سر حلقهٔ اخوان طریقت
این فقرا اند مشرف گشت در مجلس ایشان تقریباً مکاشفهٔ چند از چند در
کشف حقایق یازده اعداد با مبید استشهاد اظهار نمود میر کبیر بعد از استماع
تقریر مجلس بلیغ فرمودند و بر تحریر این مکاشفات که معلومات غیبی اند
تیغی تمام مرغیب شدند مثنوی گرچه همچو انسخن کام خویش لیک کم و
بود نهکام خویش بمن که رسید ابو النفس جان نواز کان نفس از رجال
نوذم جلوه ساز لهذا این درویش بحکم وَاَمَّا السَّائِلَ
فَلَا تَنْهَرْ وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ مکاشفهٔ چند
مشاهده یازده عدد از چند در این اوراق کیک تحریر منسلک و منتظم
نموده خوارق عادقیه من مواهب القادریه نام نهاد و چنانچه تاریخ تحریر
تقریر از این نام نیز انتظام مییابد نظم ز باغستان فیض قادریه
بین این نوبهار قادریه ⁂ نه کاهی دیده باشی در کتابی ⁂ چنین رنگین

رموزات زکیه ٭ عجب گلدستهٔ با رنگ و بو بیت ٭ چمن آرای گلزار علیه ٭
ز حرفی که نشنو معنی تو ٭ بخاطر جمع با سمع تقیه ٭ زهر نام این کشف
الحقایق تفکر داشتم در دل خفیه ٭ ندا از غیب آمد مشتری را که هستند
این خوارق صادقیه ٭ بر آمد سال تاریخ هم از این نام ٭ هزاران شکر حق
بر این عطیه ٭ عزیز من در هر مکاشفه این رساله مشاهده جمالات
حضرت محبوب سبحانیست که از مطالعه ان عارفان ربانی را ذوق
کامل بوجه کمال شامل الحال خواهد بود و در ان حین با این مسکین اکثر
بدعا یاد ارند عفی الله عنهم و اگر جای خطا بینند و باصلاح ارند عفی الله عنها
و اگر سهوی بینند و بنظر صحیح نمایند مقبول و مرجاست **سعدی** شنیدم
که در روز امید و بیم ٭ بدان را بنیکان ببخشد کریم ٭ تو نیز ار بدی بینی
اندر سخن ٭ بخلق جهان آفرین کار کن ٭ زیرا که نزد دقایق شناس حقایق
اساس ایهام حروف و کلمات صور کلام حق اند که از غیب الغیب
لا ریب در ظروف حروف ظاهر گشته اند پس فکر عجب در اسرار غیب نکر لاریب
بیت کمال صدق محبت ببین نه نقص گناه ٭ که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند
مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بر نهج ادای احسان و شکر گذاری

واهب العطیات الهی این چه گلهای با رنگ و بوی اسرار اند که در گلشن
طبع من شکفانیده که گاهی نهال جمال آن هیچ چمن نرویانیده این چه
انوار اند که بجلوهای آیات انجمن دل من روشنی و مزین فرموده که کسی را
گاهی بنگاهی ننموده الهی شکر این نعمتهای چگونه بگذارم که من بی زبان
زبانها در خور ان ندارم الهی هرچه بر دل من مکشوف نمایی بران مغرور مدار
و آنچه بر من معروف نفرمایی بران معذور بدار **شعر** الهی انت فی حالی محول
فبدل حالتی بالعز بدل ٭ و سهل یا الهی کل صعب ٭ بحرمة سید الابرار سهل
مکاشفهٔ اول در مطالعه تمهید مقدمه ذات وحدت و فلک الحقیقه و شمس
الشمول نبوت و ولایت محمدیه صلی الله علیه و سلم با سایر رسل و انبیا و اولیا
با جمال و ترقی مدارج و معارج ان بوجه کمال **بدان ای** طالب صادق
ارشدک السبوح بکشف الحقایق که در دایره فلک ولایت مطلقه که از ان
فلک الحقیقه خوانند انجم و ثوابت و بروج و کواکب سیارات خیالیه اعیان
ثابته حقیقه ثوابت اند و دوازده اسم ذات خالیه الا تعین و ازل الازال
و غیب الغیوب و وجود البحت و مجهول النعت و عین الکافور و ذات ساذج

ومنقطع الاشارات ومنقطع الوجدانی وغیب الهویة وعین المطلق
وذات بلا اعتبار این اسماء اثناعشر حقیقت دوازده بروج اند پس
بجای بروج باشند وسبع صفات ذاتیه چنانچه حی وعلیم ومرید
وسمیع وبصیر وقدیر وکلیم که امهات صفات اند حقیقت سبع سیارات اند
پس عین باشند وبیست وهشت اسم کلی اینها حقیقت بیست وهشت منازل اند
وعلی هذا القیاس تعینات وتجلیات بسیار اند ونیز اعظم که درین فلک
الحقایق است حقیقت محمدیست صلی الله علیه وسلم که شمس الشموس
وشمس الحقایق گویند که مظهر اسم اعظم الله است واین حقیقت الکرمیه.
بوجه عموم تعینات وتجلیات بیرون از حد وعدد دارد اما علی الخصوص
متجلی بدو تجلی است که یکی را ازان آفتاب نبوت دانند ویکی را ماهتاب
ولایت خوانند وان نبوت نبوت خاصه محمدیست که کنت نبیا
وآدم بین الماء والطین وان ولایت نیز ولایه خاصه
محمدیست که الولایة منی هر دو جمع اند ونسبت همین دو تجلی
مخصوصه که برزخ اعظم اند ان حقیقه را ذو الوجهین خوانند پس

وجهی

وجهی که متوجه بذات احدیت است وجه ولایت آنحضرت است وان وجه مظهر اسم
اعظم هو است ووجه ثانی که متوجه بواحدیت است وجه نبوت آنحضرت است
وان مظهر اسم الله است که حضرت الهیت تفصیل شده واین هر سه اسم اعظم
امری این هر سه مراتب اند وچنانکه این هر سه مرتبه فوق جمیع مراتب اند همچنان این
سه اسم اعظم نیز بر سایر اسمای عظام فوقیت تام دارند که آیه کریمه هو
الله الذی لا اله الا هو در بیان این مدعا دال است چون این قدر معلوم
شد اکنون بدانکه ولایت که بمعنی قربت باعتبار لغت ودر عرف تخلق باخلاق
الهیت پس ان وجه که متوجه باحدیت صرف است وجه ولایت محمدیه است وان
ولایت افضل است واز نبوت او زیراکه اصل نبوت او ولایت اوست تا که ولی نبود نبی
نبود پس بدانکه اصل ولایت سایر انبیاست واولیا ولایت محمدیست حتی که
بر نبوت محمدی نیز فضیلت دارد چنانچه الولایة افضل من النبوة
شاهد این بیان است چراکه قبل از نزول نبوت چون وبکمال نزد ولایت ترقی
مدارج مینمود نباید دانست که ولی از نبی افضل است او نشاید گفت که ولایت
ولی از نبوت نبی افضل است نبوت صفت ثابت وخلاف حق است بعد از جمع
تفرق وجمع مرتبه ولایت است وفوق مرتبه نبوت چون ولی از جمع تفرق آمده باز

بجمع الجمع رسد و حق تعالی او را برای دعوت خلق فرستد اگر نبی نبود و مبعوث
جهت تبلیغ احکام نماید و اسرار حقایق و ولایت خود را پوشیده دارد زیرا که
او مبعوث بجهت تبلیغ احکام شرع است و شرع جهت تکلیف امر باعمال
مخصوصه و نهی از اعمال غیر مخصوصه پس بدانکه حقیقت محمدی که مظهر اسم الله
دائره جامع جمیع صفات و امداد فیض کمالات این اسم اعظم بجمیع اسماء
الهیه شامل است همچنین حقیقت محمدی که مظهر اوست و بجمیع اعتبارات کیانی حاملست
و اول مظهران باعتبار ارواح عقل کل است و باعتبار جسم عرش و باعتبار
تجلی نبوت وجود آدم علیه السلام که مظهر جامع همه اولیا و انبیاست
زیرا که آفتاب نبوت محمدی را مظهر اول وجود شریف اوست و نبوت محمدی
جامع جمیع نبوتهاست و همچنین ولایت محمدی نیز جامع جمیع ولایتهاست
و مظهر آن ولایت وجود شریف حضرت علیست و سایر انبیا و اولیا نواب
الجناب اند اما دعوت اینهم انبیا و اولیا بر سه نوع است زیرا که متقدمین نبوت
و ولایت هر دو را نیز بر سه قسم تقسیم نموده اند یکی نبوت و ولایت تنزیهی چون
نبوت نوح علیه السلام که خدا تعالی را صرف تنزیه خواند و خلق را دعوت بتنزیه
کرد امتش بجهت تنزیه صرف ایمان بیاوردند مگر قلیلی و همه در بحر فنا غرق گشتند

همچنین

همچنین اولیایی که درین امت مرحومه بر قلب بر قدم نوح اند به تنزیه مریدانرا
ارشاد میفرمایند بدین سبب مریدان ایشان در بحر غفلت مستغرق میشوند و عارف بالله
نمیگردند دوم نبوت و ولایت تشبیهی چون نبوت موسی علیه السلام که خود خدا را
در آتش درخت دید و در برابر سخن شنید امتان او بتقلید گوساله پرست گشتند و
همچنین اولیا که درین امت از مرتبه تنزیه دور افتاده در تشبیه صرف فرو رفته اند
بروی ایشان نباید و نشاید چنانچه درین زمانه اکثر عزیزان به تبدیل صورتهای خوب
مرغوب در لهو و لعب گرفتار اند و از مرتبه تنزیه تا جردار **مثنوی** ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نشاید داد دست :: هم ازین جاست که سلطان العارفین میفرمایند
که شصت زندیق را خدمت کردم تا بیکی صدیق رسیدم زیرا که هر که از تنزیه
دور افتاده و به تشبیه گرفتار مانده است دایم در ضلالت است **رباعی** هر صورت
دلکش که ترا روی نمود :: خواهد فلک از چشم تو آنش زود ربود :: رو دل بکسی ده
که اطوار وجود :: بود است همیشه با تو هم خواهد بود :: سیوم نبوت و ولایت جامع
بین التنزیه والتشبیه یعنی ولایت و نبوت جامع و آن نبوت و ولایت محمدیست
صلی الله علیه وسلم و علیهم اجمعین که تنزیه و تشبیه و مطلق و مقید و رنگ و بیرنگ
همه را یکی نموده چنانچه آیه کریمه لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر

شامل کمال اینمقالست چه اکر لیس کمثله شیء کشف مرتبه تنزیه میشماید وهو السمیع البصیر
رمز تشبیه واضح میفرماید و اینمرتبه جامعیت در سایر انبیا مخصوص بخاتم الانبیاست
از انکه شرایع تمام انبیا و رسل در حقیقت اجزای شرع محمدی اند و انبیای مذکوره
نواب جناب محمدی هستند ولکن شرعی که در زمان ظهور وجود شریف اوست
بر فواید و قواعد و دقایق و حقایق سایر شرایع مشتمل است و همچنین ولایت خاصه
محمدی شامل ولایتهای جمیع اولیاست تا قیام قیامت از اینجاست که میفرماید علمت
علم الاولین والاخرین و با وجود جامعیت مذکوره مراتبهم مراتب مسطوره انبیا و اولیا
خود در نبوت و ولایت ذاتیه خویش خصوصیتی که دارد هیچکس بان خصوصیت نرسیده و نخواهد
رسید الا حضرت غوث الاعظم فرزند حقیقی و خلف صوری سرور عالم صلی الله علیه وسلم
که بکمال تبعیت جد بزرگوار خود قدم بر قدم و قلب بر قلب در جمیع مدارج و معارج
ترقی فرموده و با کمال مقابله شمس الشموس محمدیه بدر عالیقدر گشته و بولایه خاصه
محمدیه که مظهر اسم اعظم هوست بوصل جمال کمال حضرت ذو الجلال مشرف شده
و بحسن تبعیت مظهر اسم اعظم گردیده چنانچه بزبان حق بیان از اینمرتبه عیان میفرماید که اسمی
اسم الاعظم من استغاث بی فی کربة کشفت عنه ومن نادانی باسمی فی شدة
فرجت عنه ومن توسل بی الی الله حاجته قضیت له و سر این اسم اعظم در همه
اسمهای الهیه و اعتبارات کمالیه نیز شامل پوشیده و مستتر امده است چنانچه حقیقت
محمدی در جمیع مراتب شامل و پوشیده و مستتر هست و این اسم اعظم هو که اسم غیب

اوز

هویت است و ظهور مختلف متصف است گاهی باسم ظهور نماید و گاهی بخفا بروز فرماید
و گاهی باطن بواطن اید و گاهی ظاهر در مظاهر نماید گاهی در مکتوب گاهی در ملفوظ
گاهی در ضمیر و گاهی در تکبیر ابایات و گاهی در بینات گاهی بعدد متحد و گاهی
بحد و متعدد و کشف این اسرار اسم اعظم در مکاشفات بوجه اتم بمشاهده خواهد
امد انشاء الله تعالی و بذات با برکات حضرت محبوب رب العزت اسرار این اسم اعظم
اظهار گشت چنانچه عدد این اسم اعظم یازده اند یازدهم حضرت غوث الاعظم
اظهر من الشمس است اما سر این یازدهم را مکاشفه چند یازدهم که وقت افشای
این اسرار است و دریای دل ازین در رمز ذخار و موجزن است مغربی انچه
میدانم ازان یار بگویم یا نه ∴ انچه بنهفت ز اغیار بگویم یا نه ∴ دارم اسرار بسی در دل و
در جان مخفی ∴ اندکی زانهمه اسرار بگویم یا نه ∴ گرچه از جمله اطوار برون امده ام ∴
سخنی چند ز اطوار بگویم یا نه ∴ سخنی را که در ان باز نگفتم باکس ∴ هست
اجازت که درین بار بگویم یا نه ∴ معنی حسن گل و صورت عشق بلبل ∴ همه در گوش
گل و خار بگویم یا نه ∴ وصف انکه درین کوچه بازار پر است ∴ بر سر کوچه و بازار
بگویم یا نه ∴ سر ان نقطه که در هر نفسی دایره ∴ می نماید نه بتکرار بگویم یا نه ∴
مکاشفه دوم بیا بیا که سخن را هنوز اغاز است   هنوز جام دلم پر ز باده راز است
مگو مگو که ببستند خم و میخانه   بیا بکوچه می خانه بین که در باز است   ببین ببین
که حریفان چگونه در جوش امد   ازانکه ساقی باقی هنوز دمساز است

شنو شنو نور مسیحای مجلس مستان رموز کشف حقایق که هست اعجازست
درآ درآ چو حریف‌ها بمشرب رندان که جام دایر و قول نغمه بردارست
نکار طعمه سیمرغ میکند بازم که در هوای هویت بلند پروازست
اگر تو محرمی نکته مشتری بی بدلی شراب نشه اوداق زبانک شیرازست
ای یار صادق وای رفیق موافق محبوب طبیعت باید تا کلمات محبوب سبحانی
را باحسن وجه استماع نماید زیرا که کلام الملوک ملوک الکلام فرموده اند
کمال فهم سخن نیست در کرا طبیعتی سخن درست تعلق بگوش شه دارد
پس ای جلیس انیس انجمن راز وای رفیق شفیق دمساز بشنو بشنو ذات
عالیه در جانب حضرت غوث الاعظم شهنشاه معظم مظهر اتم ولایت خاصه
سرور عالم صلی الله علیه وسلم که مصدر و مظهر اسم اعظم است و آن
اسم اعظم هو است که در مرتبه تعداد بصورت دو الف متصور شده است
و در عالم هندسه دو الف صورت یازده عدد است خاصه محبوب سبحانی اند چنانچه
حضرت رب الارباب به یازده خطاب آن قطب الاقطاب می طیب فرموده
سید و سلطان فقیر و خواجه مخدوم غریب پادشاه و شیخ درویشی
و ولی مولانا و در صورت این دو الف سر تست شریف و لطیفه ایست لطیف
که پای سر کشتی نرسیده بجز ذات محبوب سبحانی چنانکه خود را شاه مبقر مانند

نفـ

سعـ

وجودی سهی فی سر سر الحقیقة و رتبتی فاقت
علی کل رتبة یعنی وجود من سر کرد در راز راز حقیقت و مرتبه من فایق
شد بر همه مراتب الکونیه اکنون مرتبه فوق فوق که بالاتر از و هیچ در وهم قیاس
نیاید نه باعتبار علم کسبی و نه باعتبار کشفی آن مرتبه احدیه است که آنرا مجهول النعت
فرموده اند پس بدانکه الف اول که در یازده عدد عدد و مرتبه فردیت دارد اشارت است
از مرتبه ذات احدیه و بشارت است از ذات حضرت فرد حقیقت محبوب سبحانی
مظهر ذات احدیت است در سایر اولیا علی وجه التخصیص و الف ثانی شهودیست
از بی انتهای وحدت و نمودیست با مرتبه اجمال که ذات آن محبوب ذو الجلال
عین وحدت و حقیقت محمدیست صلی الله علیه وسلم پس اگر بدیده حق الیقین نظر بر
یکتایی احد کنی یکتایی الف احدیت در مشاهده آری و اگر عین خود تعیین اول داری
وحدت شماری زیرا که این نه غیریست الف همون در سیرست رباعی دل گفت مرا علم
لدنی هوسست ❀ تعلیم بکن اگر ترا دسترسست ❀ گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ
در خانه اگر کس است یک حرف بسست نظم نقطه از الف هویدا شد ❀ الفی در حروف
پیدا شد ❀ ذات وحدت بجود تجلی کرد ❀ کثرتی از صفات پیدا شد از
الف چون حروف باقی زاد ❀ صورت و معنیش مهیا شد ای طالب صادق
وای شایق کشف حقایق بگوش هوش شنو که چون الف حضرت احدیه

نقید نقطه علم تقاضای ظهور نمودار گنج مخفی احدیت بصورت وحدت
ظاهر شد و حقیقت یگانگی خود تکرار باز یافت و بصورت دو الف متصف
گردید که یازده عدد بآن اشارتست هیچ‌جایی از مرتبه احد چون بکثرت عدد راجع
گشت یکی را ده یافته بود و ده را صد دید بصورت سه الف متصف گشت دید
واز مرتبه مکتوبی بدرجات ملفوظی رسید چرا که عدد ملفوظی الف یکصد و
یازده اند که در صورت مکتوبی سه الف نوشته میشود و چون این سه
بحقیقت خود منجلی و متصف گشتند دو دایره و سایر امدند دایره قاب
قوسین پیدا شد منه محمد گشت جابر اقرة العین نشان ابروی دنی قاب قوسین
کما قال الله تعالی دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی اول الف احدیت بقوس احدیت مقوس نمود بس الف ثانی وحدت
خط فاصل گشت و برزخ الکبری شد که مرج البحرین یلتقیان
بینهما برزخ لا یبغیان والف ثالث بقوس واحدیت نمودار
فرمود چنانچه این دایره اینست قوس احدیت برزخ کبری قوس واحدیت نظم نقطه با الف چو پیدا شد
وحدت و کثرت آشکارا شد عشق معشوق عاشق و عارف همچو موج و حباب دریا شد
نظری کن که غیر یک معنی نیست گرچه اندر ظهور اسما شد علم یک نقطه است
در یابش داند این هر کسیکه دانا شد ای دانای اسرار و مبنای انوار

اگر خاطر جمع دارد این اسرار بسمع ارشنو همون ذات الف از مرتبه احدیت
باعتبار نقطه علم چون بوحدت متوجه گشته واقف این کثرت نمود برزخ الکبری
و حجاب اکبر ما بین احدیت و واحدیت گردید که العلم حجاب
الاکبر در اینجا صادق است و در عین تجلی واحدیت ذات الف خود را
دید و الف یک لک شناخت چرا که همان یکیست که باعتبار تعینات لک مینماید
و تنزیه عین تشبیه میشود للمؤلف ذات قادر گرچه در وحدت یکیست یک در
کثرت همون یکصد لک است عبد و قادر جمع ذوات و صفات شیخ کثرت
قطب وحدت یعنی شبلی است زهی الف که در اصل شمار یا الف است متصف
و در وصل شمار منکسر و مختلف زیرا که در جمیع مراتب وجود او اظهار شده
و بجمیع اطوار نمودار گشته وجود او را المؤدی نیست و نمود او را وجودی نی اگر
ما نفس صد باشد و با هزار ذات او همان یکیست اظهار الف بعدد هزار نمایش کرد
یگانگی او کمی و زیادتی بپذیرد الآن کما کان بر همین انمعنی است مکاشفه سیوم
بنیاد الف مکتوبی چون بلفظ امد ملفوظی شد و صورت سه الف در اعداد
ظاهر شد از آن دایره قاب قوسین نمودار گردید که منتهی معراج محمدی است
و ذات محبوب سبحانی بکمال انبعثت که قلب بر قلب و قدم بر قدم سرور عالم صلی الله
علیه و آله و سلم چون ترقی بر مدارج معارج فرمود و بمرتبه قطب الوجود رسید
و بر سایر اقطاب قطب الاقطاب گشت چنانچه میفرماید شعر انا قطب الاقطاب

الوجود حقیقة علی سایر الاقطاب قولی وحرمه ثلاسبع اللوانی غدا قمته
ولاقطب الاکان تحت ولایه فاعط فی المولی اهل ولایت ولم یعطها
غیری لیوم القیمة پس فردی که قطب الاقطاب موجودات تمام عالم بوده باشد
وبهمه اغیاث واقطاب اجزای ولایت وقطبیت او باشند وانمرتبه ولایه با قومیت
مخصوص ومختتم بذات او بود وحقیقتش بحقیقت الف مکتوبی که یک است متحد
وحامل بود وبالف ملفوظی که سه الف اندر شامل باشد ومظهر اسم اعظم هو نمود
ننگ نیست که بمرتبه او کسی مرسد ویازده عدد بذات او اختتام پذیرد که قطب وحدت وشیخ
کثرت ذات او بود فی الحقیقة نایب ووارث ولایه محمدیه باشد ودر سایر اولیا واقطاب واحباب
وافراد واوتاد دیگر برای شایر خلق الله وجود شریف او کافی فی المهمات ورفیع درجات
وقطب الاقطاب وغوث الاعظم باید شد زیرا که عدد وقطب وعدد الف ملفوظی وعدد اسم
کافی در ظاهر وباطن بیک عدد متحد اندپس کم کیف رباعی قطبی که بذات او نیست
شاهی شد از عالم ناسوتی بر عرش جوراهی شد تاریخ تولد را گفت خرد عاشق تاریخ
وصال او معشوق الهی شد مکاشفه چهارم در مشاهده یازدهم حضرت غوث الاعظم
وشرح اسم احد واحمد در مرتبه احدیت واحمدیت وطرح اعداد احد واحمد
مطابق یازده عدد اسم هو ای محب خاص با اخلاص وای قادری با اختصاص ساعتی
حواس خود جمع دار واین مکاشفه را بهوش تمام سمع کن بیت سخن سنجی که دارد گوش الهام میداند
که معنی امدن دارد نمی اید ما وردی بدانکه الف احدیت از مرتبه لاتعین چون معین

بعین

بعین او شد نقطه علم مر الف را نور حجاب اکبر گردد والف را بصورت میم ظاهر نمود و
بحقیقت محمدی مسمی گشت بیت محمد بصورت عرب امده بمعنی نگر عین رب امده
چون نقطه در احدیت ظاهر شد احدیت بین که عین احمدیت نمود وچون راجع باشتما شد
اسم احد بعینه اسم احمد در مشاهده امد وبحدیث انا احمد بلا میم تعلیم این سر عظیم کرد بیت
ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندران یک میم غرق است وچون از مرتبه ذات احدیت
بمرتبه احمدیت متجلی گشت وپای هویت غیب با او وولایت معیت نمود که وهو معکم
اینما کنتم اسم هو هویدا شد واحمد مظهر اسم اعظم هو گشت ونقطه میم فارق احد و
احمد گردید رباعی ای هو از هویت نشان عیان واو از ولایه نشانی
شد زهی یازده عدد دو الف وحدت وکثرت است ظاهر ازان نظم اول حروف
ساخت مسمی با اسم یافت بذات ز هو واو هویت بها ظلمت ونور بهم نام حدوث
وقدم گشت وتمیز تمام شاهد انبیا وچون الف احد با الف احمد اتصال نمود واز
مرتبه احدیت عدد راجع گشت ان دو الف در اعداد اسم هو ظاهر گشتند که اسم
هو یازده عدد دارد ویازده عدد را در صورت هندسه بصورت دو الف ارقام مینمایند
وان دو الف شاهد وحدة الوجود اند براستی ودرستی که بزبان حال شاهد این مقال
اند که شهد الله انه لا اله الا هو ودرین شهود اسم الله واسم هو
پیدا وهویداست اگر خواهی که اسرار یازده هم حضرت غوث الاعظم چنانچه در اسم
اعظم هو منکشف شد در اسم اعظم الله نیز منکشف گردد اعداد این

اسم به راکه جمله شش هست و شش اند موافق اعداد اسم هو یازده بشمار که کشف
این اسرار به چه بود و همچنین اسم احد واحمد را جمع نموده در حساب ارکه درین هر دو اسم
یک معنی اظهار شود که آن الله است زیرا که عدد احد و احمد بعدد الله متحد اند بی کم و زیاده
رباعی کر اسم احد واحمد اری بحساب الله کنند ز فرق تو جمله حجاب بیني تو عیان
میان آن نقطه میم دریا و در موج کف و قطره حباب سبحان الله العظیم بحمده.
ای عزیز در بمکاشفه عجب رازها و رموزها منکشف کشتند و اسرار سر در عالم با اسرار
غوث الاعظم در اسم اعظم الله و اسم هو ببین که چگونه متحد مشهود شدند **بیت**
بیابان امد این دفتر حدیث همچنان باقی بصد دفتر نمیکنجد حدیث حال مشتاقی. **مکاشفه**
پنجم در مشاهده حضرت غوث و شرح اعداد احد و احمد مطابق عدد اسم اعظم
عز شانه و طرح العدد اسعد موافق یازده اسم غیب هو بیت
عشق نی پرده می نوازد ساز کوش دل کن باز شنو آواز ای شنفته دراز و بیناز
وای فریفته انجام و اغاز ساعتی خاطر خود راجع دار و بشنو اگرچه با عتبار احد است
احمد باطن الله است اما باعتبار احمدیت الله باطن است و همچنین اگرچه احمد مظهر و الله
و مظهر است و لیکن در اعداد احد و احمد عدد الله مضمر است **فرد** محبوبی نشد
کر در لباس حضرت بیچون احد تنک ارچه در آغوش دارد میم احمد را عزیز من اینجه
در باطن داشتند فقط هر کاشتند اگرچه بصورت دو قسم اسم احد و احمد است
اما جسم احمد عین اسم احد است. دلم لفظ و یاد تو معنی معنی از لفظ

بها

یکجا بیابد شد وار این رمز تر ابر تو حق الیقین شود بیا تو عدد دو اسم احد و احمد
حساب کنی واز اعداد هر دو اسم یک ذات الله انتخاب کنی **ابیات** چون
بینی اصل جمله عدد است چیست جمله سوی اصل خود است چون ز تنکی چنکی
شد هادر پس یکی بیش نیست کرچه صد است احمد از در و الایت احدی
بین احمد هر انجمن احد است بشنو عدد احد سیزده و عدد احمد پنجاه و سه
چون هر دو را جمع کنی شصت و شش باشند و شصت و شش عدد در اسم الله اند
جل شانه و عز اسمه **فرد** سر لیست درین عهد خفی کشف شود آن کشف بی
شبهه عیان صورت معنی برآید **مکاشفه ششم در مشاهده یازدهم حضرت**
غوث الاعظم و شرح موجب عابد و معبود و طرح اعداد مسعود ای
محب خاص محبوب سبحانی ای غواص اسرار ربانی بیدی خود را با هوش کن
و دُرهای استماعی در گوش کن اگرچه اسم احد و احمد اسم عابد و معبود است
اما درین عابد و معبود نیز سر محمود است بشنو عدد عابد هفتاد و هفت و عدد
اسم هو الله نیز بدستور زهی سر مستور که بحر موحد اکمل لذت این
مشاهده بیابد و بحر محقق کامل نعمت این مکاشفه بخوانید زهی سر موجود که
محمود در وجود ایاز بود و ایاز عین محمود گشت کسی مرد تمام است که از تمامی
کند با خواجگی کار غلامی اگر ایاز را محمود بر تخت نشاند ایاز بی اختیار
نشست و هر چه میفرمود میکرد و ما ینطق عن الهوی ان

م ۲

فلولا وحي يوحى زیرا که عبد در اصل معدوم است او بذات خود
هست نیست او را هست کننده هست که هستی او این هست چنانچه در آینه عکس
متحرک نیست مگر بذات شخص ذات عکس نمود است از وجود شخص پس صفات
عکس نیز شهود است از صفات شخص چنانچه عکس رجوع بشخص است همچنین عابد
رجوع بمعبود است زیرا که وجود او از و مفقود است از بنی است که ایاز عین محمود است
وَإِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللَّهُ سر این مقصود است چون عابد با بنی عباد
قیام نماید در خود بیخود خدا را مشاهده کند چنانکه از عدد عابد هو الله مطالعه کند
مثنوی چون عبد ز خود فانی فی الله شود ؛ در رو نمی به نمود عبد الله شود محو ایاز
ایاز محمود بود الفقر اذا تم هو الله شود فخر سرور عالم صلی الله علیه
وسلم بر فقر در همین معنی سند کامل نماید که الفقر فخری والفقر منی
فرد فقر سلطانیست از دست تهی افغان مکن فخر می آرد بدو بینی اگر معنی است
سبحان الله سرور عالم بر فقر فخر نمود و بان فخر فرمود که آدم و من دونه تحت
لوای فلا فخر یا و غوث الاعظم چون قدم بر قدم سرور عالم بد نیم تحت فقر معزز
و مشرف شد فرمود که قدمي هذه على رقبة كل ولي الله
فلا فخر لي چنانچه از حضرت غوث الاعظم مرویست و ترجمه ان در نظم آمده است
کرده ام با نفس خود چندین جهاد ؛ تا که من گشت این کافر نهاد
شد مسلمان نزد من شیطان من ؛ یافت ایمان حقیقی جان من

جی

پس من از کون و مکان برتر شدم ؛ در هوای محزن گوهر شدم
مانند مخلوقات موجودات پس ؛ غیر آنجا نه بدیدم هیچکس
چون بچشم سر خود کردم نظر ؛ آن مکان را یافتم بر چند در
بر در باب توکل سر زنان ؛ رفتم و دیدم بسی رحمت در آن
پس برفتم بر در شکر و غنا ؛ یافتم بر هر دو در رنج و عنا
آمدم زانجا بدرگاه شهود ؛ چون بدیدم خالی از زحمت بود
پس از آنجا بر در فقر آمدم ؛ یافتم خالی درون در شدم
اندر آنجا من گذاشتم ؛ هم در آنجا جمله حاضر یافتم
گنج اکسیر عز اعظم منتج است ؛ فی الحقیقت ملک من شد آنچه بد
بهر آن خالص عطای سرمدی ؛ گشت حاصل از عطای ایزدی
جلوه قادر بقدرت رو نمود ؛ از سفر تو خلق فرمود آنچه بود
من نیام آنچه بودم پیشتر ؛ گشته الکنوز وجود من فکنه
بالله ایمان خود اکه فقر منتهای جرمی و دیگر است و فقر یکه سرور عالم و غوث
الاعظم بان افتخار فرموده اند معنی دیگر دارد و بر علی الفقر پس عابد
و معبود که عدد و عابد و عدد هو الله شاهد است همین مقصود است و چنانچه عدد
عابد بمعناد معیت از عدد هو الله نیز معناد معیت و چون این همه
را با عبا عدد هو یازده یازده طرح کنی همین یازده مانند و بصورت

دو الف متصف گردند یه الف معبود بصورت عابد موجود است
رباعی عدد احمد واحد شمار کثرت از روی کار خود بردار
مشربی احمدست عین احد لیس فی الدار غیره دیار
مکاشفهٔ هفتم در مشاهدهٔ یازدهم حضرت غوث الله اعظم و شرح
اسم اعظم الله طرح اعداد لفظ ذات فقط بیازده عدد
ای عارف بالله وای فانی فی الله بدانکه اعداد لفظ ذات چهار و یکصد و یک
اند پس یازده صد بود زیرا که الف شاهد یکتایی ذات احدیت و آن
مرتبه عدد دیگر مقتضی شد کثرت از الف حقیقت اسم اعظم است که مرتبه
سر سر و ذات ذات و اهل تحقیق اسم ذات را که الله است اسم اعظم
از آن گویند که هر حرفی که از وی ساقط کنند معنی دیگر از اسقاط آن ظاهر شود
بعد الله چنانچه اگر الف دور کنند لله بود ولله المشرق والمغرب
فاینما تولوا فثم وجه الله و اگر لام بردارند الله باقی ماند
والله العالمین ذات حق اوست و اگر الف و لام کم کنند له باشد
له الحکم وله الامر فتبارک الله احسن
الخالقین و چون الف و دو لام حذف کنند هو ماند که هو الله
الاحد الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
ای صفات ذات بالکل قل هو الله احد وی بهار باغ توحید تو الله الصمد

لم یلد نیست و لم یولد بر آن شاخت و برگ سایهٔ او و لم یکن یار شریک کفوا احد
ای عالم علوم ربانی وای دانای اسرار معلی بدانکه چون در مکاشفه گذشته
حقیقت یازده عدد ذات منکشف شد اکنون یازده تقسیمات اعداد حضرت
وحدة که حقیقت محمدیست یعنی لفظ وحدت را جمله چهار صد و هفده عدد مقرر
میشود چون آن اعداد مذکوره را موافق اعداد اسم هو که برب بر اسمای عظام
تفوق تمام دارد بر هر یک تفوقیت بحقیقت اسم اعظم است او و یازده عدد عدد حاصل آید
اسم اعظم است اگر اعداد وحدت را یازده طرح نمایی و حقیقت اسرار قادریه
علیه در هر مرتبه وحدت منکشف شود زنگ شک از دل تشکیک مشککان بزداید
و این حقیقت محمدی که وحدت و برزخ الکبری و تعین اول و مظهر اسم الله است
چنانچه تعین کمالیت این حقیقت بسیار اعتبارات شامل است و انوار وجود همه مراتب
کلیه و جزویه عالم مستفاد از چشمهٔ خورشید اعظم است و ذوات انبیا و اولیا
در حمل مظاهر انوار کمالیه او بند و بقدر استعداد و قابلیت از آن حقیقت مستفید
میشوند چنانچه آدم و نوح و موسی و عیسی عبارت از این نسبت پس بدانکه چون
ذات بابرکات حضرت محبوب سبحانی که در ظاهر و باطن پیروی سرور عالم نموده
قدم بر قدم آنسرور بمقام وحدت اتصال یافته و بنیابت و وراثت محمدیه معزز
و مشرف گشته و بولایت خاصهٔ محمدی رسیده متولی سایر اولیای امت گشته
و مظهر اسم اعظم شده صدر و بدر عالم آمد و فیض کمالیت آنحضرت شامل حال

اولیا الله وغیرهم کسر قید وعزل ونصب ایشان باختیار او پیوسته ودر مرتبه وحدت
که محبوب محمد است محبوب هیچ انبیا نمی رسد زیرا که معراج انبیای بنی اسرائیل
در واحدیت باسمای الهی است وبمقتضای علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل اولیای امت او که بر غلبت وقدم انبیای بنی اسرائیل اند ترقی
وعروج ایشان نیز تا بان مرتبه بود وذات قطب الاقطاب که قدم بر قدم سید عالم
است بمنزله حقیقت محمد است پس ما بین روح نیابت حقیقت محمدی ودرجات
سایر اولیا وانبیا تفاوت صحیح وثابت است زیرا که حقیقت محمدی مظهر ذات است
وسایر انبیا مظهر صفات همچنین نیابت ان حقیقت محمدی فرد که مظهر ذات
بود مرتبه او بر جمیع افراد اولیاء الله که بمرتبه صفات رسیده باشند علی واجلی و
اقرب واعز واقع بود چنانچه از بعضی ارشاد مینماید **شعر** انا فی حضرت
التقریب وحدی یصرفنی وحسبی ذو الجلال

**مکاشفه نهم در مشاهده یازدهم حضرت غوث الاعظم وشرح حضرت ذات
باسایر شیونات وطرح اعداد یازده عدد اسعد** ای طالب تجلیات ذات
وای جالب ملونات صفات اکنون کلمه چند در تحقیقات حضرت ذات بتوجهات
وتاویلات شنو لفظ ذات که سه حرف ترکیب یافته است مجهول ومعقول مراتب
ثلاثه است یکی مرتبه لا شی که ذات ساذج است بنابر انکه درین مرتبه با ذات هیچ
چیز نباشد واین مرتبه ثابت است بذات الف که با این لفظ ذات ظاهر است

اول

وچون بشرط شی مجهول نماید ومرتبه معقول اید پس حرف ذال بضم شین ذکر
اشارت کند که در اول لفظ ذات واقع شده وحرف تا بضمیر تانیث
بشارت فرماید که در اخر لفظ ذات امده است واین هر دو حرف بشرط
شی وذات متعدده ومتکثر بظهور انجامید پس لفظ مخفی بدین مراتب
مذکوره باشد واسم اعظم هو ضمیر مذکر غایب است وان اشارت بمرتبه منقطع
الاشارات که ان را ذات بحت وذات ساذج خوانند که هویت عبارت از معیت
همانست که از نسبت او هر واحدی واحدست زیرا که هیچ واحد را بجز وی
وجود نیست واورا جز وی ظهوری نه وهو معکم اینما کنتم
برین دال است واسم اعظم الله مجمل ان هویت واله مفصل ان هویت که
با هر واحدی از افراد انسان معیت اوست چنانچه کلام حق برین ناطق است
او الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم بلی اسم
هو که ضمیر مذکر غایب است اورا در علم هندسه بصورت دو الف نویسند
واینرا یازده عدد مقرر دارند که مظهر ذات ان یازده عدد حقیقت غوث
الاعظم است وازان دو الف الف احاد وثانی باحدیت صرف که ذال
ضمیر مذکر همین اوست وتا ضمیر تانیث بسیار اوست وعدد ذال بحساب
جمل هفتصد است وعدد تا چهارصد پس جمع این اعداد یکهزار ویکصد باشد
چون اینهمه را باعتبار اعداد هو یازده یازده طرح دهی اعداد متعدده

ضمیر مذکر و سایر تعداد منکثره ضمیر نیست در اعداد هویت هو محویت
بذیرفته و کثیر یازده عدد هو لا هو الا هو نماید لطیفه است الف را ظهور در حرف
جمله حرف ذات او را ظرف و مظروف همجواب هر حرف وحدت
بی حلول است شکرف والف ثانی ثابت است بوحدت صرف که
جامع جمیع مراتب تعینات و تجلیات و اعداد آن نیز در مکاشفات نوشته
بر یازده طرح یافتند و این وحدت که مرتبه جامع ذات و اسما و صفات
و ظهور و بطون و وحدت و کثرت و دولت و نبوت مظهر اسم الله است
و اعداد اسم الله شصت و شش بودند چون این اعداد را باعتبار الف
احدیت و الف وحدت که جمع هر دو الف یازده عدد میشود نیز یازده یازده
من طرح دهی بجز هویت هو همه را حکم منفک بینی که یا هو یا من هو
یا الحی لا اله الا هو و چون وحدت را حقیقت محمدی میخوانند و اعداد
اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با حروف مکتوبی و مدغم یکصد
و شصت و دو اند موافق اعداد اسم هو یازده یازده طرح دهی بجز هویت هو
هیچ نیابی تعریف سایران نیز کام و توصیف رسیدگان ایمقام
به تحقیق اینحال رسیده و جرعه جام اینمعنی چشیده اند خود را
در خدا پوشیده اند بجز خدا کسی نداند که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری
بجز مصداق این مضاف است و مناجات موسوی کاشف این اسرار

باتفاق

باتفاق که کاشف الاسرار دلاور شمس الدین تبریزی از انظم معطر و منظم
فرموده است ابیات مناجات شنیدستم که موسی در مناجات
بکرد درخواست از حق روز حاجات ∴ که یا رب بابت از فضل الهی ∴ همی خواهم
که خاصان ترا بینم کمایی ∴ ندا آمد که ای موسی سفر کن ∴ برو اندر فلان کوه نظر کن
که از خاصان ما آنجا یکی هست ∴ که سوزی عشق را زوبی اندکی هست ∴ چو موسی
فهم کرد آن امر مطلق ∴ برفت آنجا که فرموده بود از حق ∴ یکی را دید در کوهی نشسته
ز خود بینی ز خود دامن گذشته ∴ نکه میکرد همچون وحشیی آهو ∴ از و آواز می آید که یا هو
بر او رفت و سلام مشکر کرد آغاز ∴ بجز یا هو نیامد هیچ آواز ∴ بدو گفتا که ای مست الهی
از این بسیار هو گفتن چه خواهی ∴ اگر مقصود دیدار است برگوی ∴ و گر با حق ترا کاریست برگوی
چو نام حق شنید آن مست حیران ∴ کشید آه و برآورد از یاد حق جان ∴ دل موسی بجوش آمد ازین کار
چو دریا در خروش آمد بیکبار ∴ ندا آمد که ای موسی چه دیدی ∴ مگر مرغیست جایی رسیده
مرا زینسان هزاران عاشق است ∴ که نامم بشنوند و جان فشانند مکاشفه دهم
در مناجات یازدهم حضرت غوث الاعظم و شرح بیضه اسم معظم و طرح
اعداد آن بیازده عدد ∴ اسعد ای یار موافق و ای مرید صادق لحظه گوش دل
بر سخن حق کن و صدف سینه خود را پر از لآلی اسرار مطلق ساز بشنو اسم اعظم
الله که وحدت مظهر اوست و آن وحدت را حقیقت محمدی میدانند و در اسم الله
و محمد مرتبه ایست که کم کسی بجز آن رسیده زیرا که الله اسم جامع است شامل وحدت

دکثرت و وحدت مرتبه اجمال است و واحدیت تفصیل او و بس ظهور خاصه او و حضرت
ظهور عامه او و واحدیت و همچنین عدد خاصه او و کل اعداد جمل استند شصت و شش اند
چون برای ظهور کثرت این اعداد جمل را مضاعف شمارند یکصد و سی و دو مقرر دارند
و این اعداد از حروف مکتوبی و مدغم اسم محمد بر آیند چنانچه بالا در مکاشفه یازدهم
نیز گفته شد و در اعداد احد و احمد که اسم الله ظاهر شده در مکاشفه مقدم مندرج
الکنوز شد از بینه این اسم عظیم شنو که بینه الف الله یکصد و ده عدد دارد که یازده
عشره باشند و از این یکصد و ده عدد اسم علی بر می‌آید و این اسم اسم ولایت
اوست که در مظاهر الولایه علی مرتضی است رضی الله عنه چنانچه در مراتب انبیا و ال
مظهر اقراب نبوت محمدی وجود شریف آدم صفی الله است همچنین در مراتب ولایت
اولیا مظهر ما تمامت ولایت محمدی وجود شریف علی ولی الله است مثنوی
آن نبی بوده است گاهی شد ولی گه محمد گشت و گاهی شد علی در نبی مدحیان راه کرد
در ولی از سر حق آگاه کرد چون بینه الف معلوم شد الکنوز بینه دو لام اسم الله
شنو بینه لام اول چهل و یک و بینه لام ثانی چهل و یک جمع هر دو هشتاد و دو بینه
های ده اند مجموعه این اعداد نود و دو شدند و نود و دو عدد اعداد مکتوبی اسم
محمد اند و چون این اعداد را با چهل عدد میم مدغم یکی نمود یازده یازده طرح دهی
همچنین یازده مانند رباعی الله بود یک الف و هی دو و لام عاجز شده در کنه
کمالش ما افهام از بینه الف را دریاب و زهی و دو الف چون محمد را نام

چون

چون حقایق پناه اسم اعظم الله که اسم محمد و علی از آن بر آمدند و هر یک یازده
اعداد اسم هو طرح پذیر فتند الکنوز شد اسم حضرت فاطمه که ایشان خیر النسا و خاتون
جنت اند شنو للمؤلفه ان شهنشاهی که محی الدین عبد القادر است ذات پاک
مصطفی و مرتضی را مظهر است مشربی هر کس که از ذات شریفش منکر است
هست ظاهر هوش اما در حقیقت کافر است مکاشفه دوازدهم در مشاهده یازدهم
غوث الاعظم و شرح بینه اسم خاتون جنت و طرح عدد بیازده عدد
اسعد ای جویای کنوز رموزات بینات بحفظ گوش هوش بر بین الهامات کن
و بسمع جمع بشنو که بینه اسم مبارک حضرت خاتون جنت مرکز دایره عصمت
شفیع المومنات فخر الصالحات عز العارفات زین المستورات بنت
مصطفی زوجه المرتضی خیر النسا فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنها چهار حرف
اند الف و طا و میم و ها و عدد جمل این چهار حرف پنجاه و پنج اند چنانچه عدد الف
یک و عدد طا نه و عدد میم چهل و عدد ها پنج جمع همه پنجاه و پنج عدد باشند و چون
این پنجاه و پنج عدد را باعتبار یازدهم حضرت غوث الاعظم که فرزند صوری و
معنوی حضرت فاطمه اند یازده یازده طرح نمای زنگ کدورت از آینه دل منکران
بزدای زیرا که بعضی جهال ذلت مال دعوی محبت اهل بیت و پنج تن پاک مینمایند و از
فرزند جگر بند صحیح النسب پنج تن پاک انکاری نمایند که ابیات بینات و از
بینات اسما پنج تن پاک ظاهر و باهر اند مثنوی ای سرو باغ فاطمه چشم و چراغ فاطمه

شد باغ داغ دل هم قرقت چون شد باد صبا **مکاشفه دوازدهم در مشاهد یازدهم**
حضرت غوث الاعظم شرح بینه امام حسن و طرح اعداد آن یازده عدد حسن
الخلاصه جان و تن وای مجموعه روح و بدن اینکه کاشفه اسم مبارک حضرت امام حسن
رضی الله عنه بوجه احسن فهم کن و خاطر خود را از نفاق بپرهیز و بدانکه اسم
مبارک امام همام علیه الصلوة و السلام مرکب سه حرف است و بینه اسم شریف
آن جوهر لطیف دو حرف اند یک حرف سین دوم حرف نون و عدد هر دو
حرف یکصد و ده اند که با عداد اسم علی متحد اند زبدر که در بینه بسر میان امده
زهی بسر که بجنس بدر متعین شده زهی خلف اشرف که بینه آن اسم شاه
نجف می آید و زهی بینه آن که بیازدهم غوث الاعظم مشرف مینماید عزیز من
بینه اسم امام حسن علیه السلام که دو حرف اند و مقصد ده عدد ظرف اند همه
یازده و یازده طرح می پذیرند و این یازدهم که مخصوص غوث الاعظم است
اظهر من الشمس است و آن محبوب سبحانی فرزند دلبند جگر پیوند امام همام است
که سلسله نسب وی رضی الله عنه بیازده واسطه بحضرت امام حسن علیه السلام
میرسد که بینه اسم امام حسن یازده عشره اند و این سریست معظم از اسرار
غوث الاعظم که کم کسی بکنه این اسرار بزرگ اطلاع یافته است و اسمای
آن یازده بزرگوار که هر یک برگزیدگان خدا و نور دیدگان مصطفی و آبای مکرم
حضرت غوث الاعظم اند در بحر الانساب و غیره کتاب چنین بصحت رسیده اند

که السید الشریف والجوهر اللطیف قطب الربانی محبوب
سبحانی ابو محمد محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی ابن ابی صالح موسی
و هو ابن سید عبد الله و هو ابن سید یحیی زاهد و هو ابن سید محمد
و هو ابن سید داود و هو ابن سید موسی الجون و هو ابن سید عبد الله
المحض و هو ابن سید حسن المثنی و هو ابن حضرت امام حسن بن علی مرتضی
رضی الله تعالی عنه و عنهم اجمعین پس بدانکه از پدر بزرگوار حضرت محبوب سبحانی
که اسم مبارکش سید ابی صالح موسی است تا بحضرت امام حسن یازده واسطه متوسط اند
و بر هر دو واسطه متوسط اگر اعداد بینه اسم امام حسن را تفریق دهی و بر یکی عشره منشره
بتقسیم نهی یازده عشره کامله که در اصل اعداد اسم شریف حضرت علی و باعتبار
بنیان اعداد بینه امام حسن اند رضی الله عنه و کرم وجهه حقایق و دقایق یازدهم
حضرت غوث الاعظم ترا منکشف خواهند نمود عزیز من در سلسله شریفه حسنیه
دوازده امام حسینی اند که ابتدا امیر المومنین و امام المسلمین خوانند و در سلسله
شریفه سادات حسنیه ذات بابرکات حضرت غوث الاعظم امام العارفین
و قطب الموحدین است که مخاطب بخطاب غوث الاعظم و قطب الاقطاب
و محبوب سبحانی است که خدا تعالی بیازده خطاب مستطاب معزز نموده که آن
معروف و مشهور اند **مثنوی** ای مظهر الحسن ای مصدر الحسن ای با خط و
خال حسن محبوب ذات کبریا نور حسین و هم حسن در ذات تو سر و علن

تو جانی و عالم بدن از تو منور چشمها مکاشفهٔ سیزدهم در مشاهدهٔ یازدهم
حضرت غوث الله الاعظم و شرح بینهٔ اسم مبارک امام حسن و طرح
اعداد آن بدوازده اعداد اسعد ای زبدهٔ هم نشینان دمساز و ای قدوهٔ
هم جلیسان باز ار و نیاز چون حقایق و دقایق اسرار اعداد بینهٔ اسم مبارک حضرت
امام حسن علیه السلام را بوجه احسن استماع نمودی مبارک باد اکنون بیان بینهٔ
اسم شریف حضرت امام حسین علیه السلام بگوش هوش شنو که چنانچه از بینهٔ اسم
امام حسن یازده عشرهٔ مبشره پیدا آمده و در طرح بیازده یازده هویدا شده
و این سر دوازده عدد که بمشیت ازلیه و بر بینهٔ حسنیه ودیعت نهاده بود نیز
ثمرهٔ آن سر است که نسبت فرزندی حضرت محبوب سبحانی بیازده واسطه بپدر
بزرگوار آن امام همام بظهور پیوسته همچنین از بینهٔ اسم مبارک امام حسین علیه السلام نیز
که دوازده عشرهٔ کامله تبرع آمده و این سر بیت ظهور دوازده امام علیهم السلام
که سلسلهٔ امهات سلالات حضرت محبوب سبحانی بنات سید دوازده امام اند و با امام
حسین علیه السلام سلسلهٔ نسب امهات منسلک میشود سلسله بواسطهٔ دوازدهم به امام
بر حق جعفر صادق رضی الله عنهم متوصل میگردد چنانچه والدهٔ ماجدهٔ صالحهٔ ساجدهٔ حضرت
سید عبد القادر جیلانی ام الخیر فاطمه است بنت ابی عبد الله الصومعی و ابی عبد الله
الصومعی ابن ابی جمال محمد و هو ابن سید محمود و هو ابن سید طاهر و ابن سید
عطاء الله و هو ابن سید عبد الله و هو ابن سید کمال الدین عیسی ابن سید علاء الدین

وهوابن

و هو ابن سید محمد جواد و هو ابن سید علی رضا و هو ابن موسی کاظم و هو ابن امام الهمام
الناطق بالحق امام جعفر صادق از اینجاست که آن محبوب سبحانی را سید عبد القادر
الحسنی الحسینی جعفری الجیلانی میخوانند رضی الله عنه و عنهم اجمعین و ایضا بدانکه
در سلسلهٔ شریفهٔ قادریه علیه شجرهٔ ایست که آنرا شجرهٔ امامیه خوانند سلسلهٔ آن
نیز بدوازده امام میرسد و اگر از این دوازده امام همام امام حسن علیه السلام را
خارج نمود و شمارند از آن جمله نیز یازده امام باشند که حضرت غوث الله الاعظم در آن
ایشان شدند پس بدانکه نسبت صوری و معنوی و سیدی فرزندی حقیقی و مجازی و خلافت
ظاهر و باطن از طرفین حسنی و حسینی بحضرت غوث الثقلین رسیده بوجود شریف ایشان نحوی
تکمیل پذیرفته که غیر آنحضرت هیچ فردی از افراد اکمل اولیاء الله به تکمیل آن نزدیک
و تحصیل آن نرسیده است و نهایت نیز نخواهد رسید زیرا که از این اسرار خود خبردار
میفرمایند شعر اعطانی المولی اجل ولایة ولم یعطها غیری
لیوم القیمة پس از مطالعهٔ این نکات مکاشفات بر ضمیر صداقت پذیر
عرفای پاک نظر روشن و مبرهن خواهد گشت که در اسمهای این هیچ تن پاک
اعداد اسم اعظم ملحوظ اند و ذات محبوب سبحانی باعتبار جسم و هم باعتبار
اسم و هم صورت و هم سیرت عین ظهور و بروز در تجلی آنکه لمؤلفه افتاده
که مشهور بغوث الثقلین است معشوق الهی همه زینت و زیبائی مجموعهٔ انواری حیدر و زهرا است
گلدستهٔ خوشبوی ز باغ حسنین است مکاشفهٔ چهاردهم در مشاهدهٔ یازدهم

حضرت غوث الاعظم و شرح مرتبه غیب هویت و طرح تقلیب آن

ای عاشق صادق و ای شایق کشف حقایق بدانکه اسم اعظم هو را که اسم
اعظم گویند از آنست که این اسم اسم ذات غیب هویت اوست چنانکه
ذات غیب هویت اصل جمیع ذوات موجودات است این اسم اعظم نیز اصل
همه اسماست و سایر اسمای الهی از این اسم بر می آیند و همه در این اسم در می آیند
که مبدا و معاد از وست و در وست بلکه خود اوست که هو المبدئ
و هو المعید این اسم اسمیست دو حرفی و بی لفظ که هیچ حال بمعنی
دیگر خوانده نشود بغیر از هو که ضمیر مذکر غایب است چنانچه اگر قلب هم کنند قلب را
از انقلاب معنی آن هو هم کنند زیرا که اسم هو را چون قلب کنند وه گفته شود
و این معنی نیز در زبان زد هندی ضمیر بذات مذکر غایب است اکنون بمعنی اوست
پس این اسم اعظم هو را که اسم ذات هویت است در خود بنحو بعین الیقین
مشاهده کن و بعلم الیقین مطالعه نمای و بحق الیقین محقق شوی ابیات وجود مطلق
الحی اوست در یاب مقید او شد و مطلق اوست در یاب خیال باطلست دار دیر نشان
پس مجموعه حق اوست در یاب دل و دلدار جان با همه اوست محیط و موج و زورق
اوست در یاب طلسم گنج عشق و دست ما هم و با مفتاح مطلق اوست در یاب
بحق تحقیق شد ما را حقیقت که موجود حقیقت اوست در یاب ای یار حقیقت
این ابیات در مکاشفات گذشته نوشته شده فورانیده نیز بشرح و بسط تحریر

و تقریر خوانده شد اما دل دانا باید و گوش شنو قطعه در معنی گشته ارزان بها هر بیت
چون بنادان رسی مگو خموش قدر لعل جوهری داند چه برد بر دوکان خورده فروش

مکاشفه یا نوبهم در مشاهده یازدهم حضرت غوث الاعظم و شرح مرتبه غیب
هویت و طرح نقطه وحدت و اسم اسم اعظم الله از اعداد مجمل و
مفصل اسم حضرت غیب هویت

عزیز من باید دانست که ذات هویت
غیب که منقطع الاشارات است اول چون از مرتبه اطلاق تعین و اشارات عیان
و بیان کنند نقطه اعظم علم خوانند و مراد از حدیث العلم نقطه است آن نقطه را در عین
البقا و ظهور اول و تعین اول وجود مطلق و تجلی اول و مقام او ادنی و برزخ البرازخ
و برزخ الکبری و حقیقت محمدیه خوانند ابیات ز تنق کبریا صورت لطیف خدا: بسته
نقابی ز نور روی خود بما: ذره بیضا بود صورت نور انفس: شاه معانی بیان
را دو جهان شد که ابتدا فی جامع بود صورت جمع وجود: نور گرفته ز حق داد تعلیم صفا
معنی ام الکتاب نور محمد بود: اصل همه جسم و عرض بهمه خیر ما: نقطه اول چو شد شکل الف راست
شد ز ان الف احمد بر جمله کتاب خدا: دایره فرض کن جمله نقط ظهور: نقطه اول
مرکز نام کنش مبتدا: از ینجاست که باریک بینان بصیرت اصل حروف نقطه یافته اند و آن
نقطه چون در ذات ... بید گشت آن ذات احدیت بصورت احمدیت هویدا شد
چنانچه لفظ احدیت که بظهور نقطه یعنی احمدیت مفهوم میشود همچنین معنی احدیت
نیز بدانکه یعنی احمدیت معلوم میشود رباعی از نقطه چه حرف های بحمد که شود و ین

طرفه که غیر نقطه را هست وجود • انگشت ز حرف غیر الف بر داری • یک نقطه بود
مرکز پرگار شهود • ایضاً چنانکه اسم احد را بطور نقطه احمد خوانند همچنان مسمی را
نیز در ظهور احمد دانند که خر معنی اما احمد تا میم برای تعلیم این سر عظیم هست فرد
احد اینجا اگرچه احمد شد • لیکن در ملک ما یکی است یکی • پس وقتیکه اندات احدیت
بصورت احمد بین آشکار شد و باعتبار فاحببت ان اعرف بکنج مخفی را کلید
نقطه میم که آن نقطه را نقطه عشق و محبت نیز گفته اند بید قدرت و قوت اراده جنبانید
در جنبش آن نقطه علمست نقطه دیگر جلوه داد یکی نقطه وجود دوم نقطه نور سیوم
نقطه شهود پس از یک نقطه چهار نفس حاصل شدند و چون تعداد اعتباری از میان بر داشتند
از آن چهار نقطه یک الف منظور نظر گشت که هم صورت او یکی و معنی او یک است که شامل
احدیت و آن هستی همه است و دیگر حروف همه مظاهر آن الف اند للمؤلف
گر خدا خواهی بیا در صورت احمد ببین • در میان قطره آن قلزم [illegible] صاد را
دیدنی هو در محمد صادقی یک الف را بات ۳ نقطه ده هزار اسرار بین چنانکه مولوی جامی
از اینجا اشاره مینماید رباعی اعیان حروف در صور مختلف اند لیکن همه در ذات الف
مؤتلف اند از روی تعین همه با هم غیر اند وز روی حقیقت همه عین الف اند
و این چهار مرتبه را با سبع صفات اتحاد ذاتی و وحدت [illegible] آنها را
صفات گویند چنانچه حی و علیم و سمیع و بصیر و مرید و کلیم و قدیر و این صفات
سبعه بجمال ذاتی و غنای مطلقه متعلق اند زیرا که بر سایر اسما و صفات

بای نقطه

این وحدت ذاتیه را بعدم هست نیست این نعت را چون بجها جمع نموده شمارند
جمله یازده عدد باشند آن یازده عدد هستند یازده حرف ملفوظی اسم الله اند
و آن حروف ملفوظی اینست ا ل ف ل ا م ل ا م ه ی و باعتبار
اعداد کلیه اصلیه آن یازده عدد عدد اسم اعظم هو اند و در یازده عدد
هو نیز سر است عظیم زیرا که یازده عدد هو را دو مرتبه هست یکی مرتبه اجمال
دوم مرتبه تفصیل و صورت اعداد جمالش عدد الف مربوط است چنانکه صورت
آن اینست و ازین دو الف احدیت و واحدیت مربوط [illegible] چون این اعداد را
بتفصیل کنی اعداد اسم اعظم العدد از اعداد اسم اعظم هو بر آید چنانچه حقیقت
آن ازین لوح یازده در یازده منکشف میشود

۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	[illegible]
۵	۴	۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	[illegible]	[illegible]
۹	۸	۷	۶	۵	۴	[illegible]	۲	۱	۱۱	۱۰
۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹
۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳
۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۱	۱۰	۹	۸
۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۶	۵	۴	۳	۳	۱	۱۱	۱۰	۹	۸	۷

ای طالب صادق این لوح منقط یازده در یازده خانه دارد از هر سطر و
ضلع و قطر این اسم اعظم الله برمی آید پس بر انکه مرتبه جمال اسم الله اسم
هو است و مرتبه تفصیل هو الله است **ابیات** اول اسم و حروف سا خت مسمی باهم
یافت هدایت ز هو داد هویت بهم ظلمت و نور بهم نام حدوث و قدم کسر د
نیز تمام شاه هم اینها معنی ابیات کو با الف و لام الف صورة توحید
جو نفی طلسب کن نزلا با و و لام الف جمع کن خوش بخوان تا طلب از جا بر
حرف طرح کنش از ته ما چون این هر دو اسم اعظم را نه بای نداکه ای
نیز یازده عدد هو و از ضم کسره بخوانند چنانکه یا الله یا هو نود و نه تام با جمیع
اسمای حسنی اند مفصل دانند زیرا که اسمای حسنی نود و نه اند و این نود و نه
اعداد در اسمین اعظمین اند مندرج اند لیکن باید دانست که چنانچه
مرتبه اجمال اسم الله اسم هو است همچنان مرتبه اجمال اسمای حسنی که نود و نه
اند اسم الله است چنانچه مغربی فرماید یکی که اصل عدد بود در شمار الله ان
سبب که عدد بی شمار پیدا شد بدیدت را کثرت جمال وحدت او یکی
بگوبت چندین هزار پیدا شد چو نقطه در حرکت امد از پی تدویر محیط و
مرکز و دور مدار پیدا شد و نیز باید دانست که چنانچه اطلاق اسم هو بر مرتبه
هویت غیب واحدیت و اطلاق اسم الله بر مرتبه وحدت و حقیقت محمدیت
همچنین اطلاق اسمای حسنی در مرتبه واحدیت که انرا حقیقت انسانیه خوانند
و تفصیل وحدت دانند چنانچه بزرگی فرموده   احدیت جو دات صرف

احدیت

وحدت است و عالم اجمال و احدیت چه عالم تفصیل کنی ملاحظه از و کثرت کمال
مکاشفه شانزدهم در مشاهده یازدهم حضرت غوث الله اعظم و شرح مرتب ۲۲
ثلاثه احدیت و وحدت و واحدیت و طرح دایره این مراتب ثلاثه
اگر خواهی که سخن موحدانه را نطق بیان کنی و حرفی با نشان احد گویی نادر عدد
مفهوم شود زیرا که تو باعث این کاری و برای این کار سزاواری لیکن اگر چراغ
توفیق بدست آری آنچه در یازده فتست اگر یاد داری بهره والا نه بگوش هوش
بشنو که من اراد ان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف
بیت چنانچه مولوی معنوی از عجمی در مثنوی میفرماید **بیت** هر که خواهی هم نشینی با خدا
گو نشین اندر حضور اولیا اکنون بدانکه سادات صوفیه قدس اسرارهم اسم اعظم
هو را هویت غیب که حقیقت وجود است من حیث هو هو مرتبه ذات بحت
خوانند و در این مرتبه هیچ اسمی که ورای وجود فایده دیگر دهد روا ندارند چون
این حقیقت را تعلم مطلق در حال یا فیه خود است هر خود را بذات خود بجمیع
شیونات الهی و کونی بی امتیاز یکدیگر ملاحظه کند وحدت و حقیقت محمدی
گویند که الحقیقت مظهر اسم اعظم الله است و چون الحقیقت را تعلم مفصل که
آنست خود است با صفات خود و اسمای الهی و اعتبارات کونیه مفصلا با متیاز
یکدیگر ملاحظه نماید و احدیت و الهیه و حقیقت انسانیه دانند و آن قوس احدیت
را که تفصیل وحدت است بدو قسم منقسم خوانند یکی مرتبه ربوبیت که مراتب

اسمای الهیت کوم بی اند دوم مرتبه عبودیت که مراتب اعتبارات کیانی اند
که اینها مربوب اند چون در مرتبهٔ احدیت بالوهیت و عبودیت منفصل شد و اسمای
الهی و اعتبارات کونی منقسم گشتند مراتب رب و مربوب و محب و محبوب
و طالب و مطلوب از یکدیگر ممتاز شدند و زهر و باز مرو نحل و عسل و گل و خار و موسی و فرعون
از یکدیگر جدا گشتند و تنزیه و تشبیه و بیرنگی و رنگ و وحدت و کثرت آشکار گشت
چنانچه مولوی معنوی از مرتبه اشارت میفرمایند چون که بیرنگی اسیر رنگ شد
موسیی با موسیی در جنگ شد چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی
و برای کشف این مراتب رنگ و بیرنگی و تنزیه و تشبیه و جمع و فرق و وحدت و قدم در ربوبیت
و عبودیت محققان صادق و موحدان سابق دایره ای از الف ملفوظی که آنرا
شمس الشموس الابت مطلقه خوانند روایت کنند از طلعات و اللمعات اذن صاحب
بصیرهان عالی فطرت را عرفان کامل شامل شد و اهل شهود امشاهده وحدة
الوجود بوجه اتم دست میدهد و اگر این دایره شمس الشموس مرات الله گویند بر جاست
زیرا که ذات باری تعالی هستی مطلق اوست و صورت جامعه حقیقت الهی نسبتی
ست که جامع جمیع مراتب تنزلات است و جمله تعینات را در مرتبه صفات و شیونات
نامید و چون آن وجود مطلق باین تعینات تنزل فرمود و هر یک بظهور رسید
وار یکدیگر ممتاز و متفرق گشتند اینو جه اوست و صورت متفرقه صورت تفصیل اوست
و جمله تعینات را درین مرتبه اسامی میگویند پس هر فردی از افراد موجودات

هر

هر که را آرد بوجه این وجود در وا آورده باشد این معنی فاینما تولوا فثم وجه الله
خورشید رخت چو گشت پیدا ذرات دو کون شد هویدا مهر رخ تو چو سایه انداخت
زان سایه پدید گشت اشیا هم ذره ز نور مهر رویت خورشید صفت شد آشکارا
هر ذره بمهر گشت موجود هم مهر بذره گشت پیدا دریای وجود موج زن شد موجی بفکند
سوی صحرا آن موج فرو شد و برآمد در صورت کسوت دلارا بر رست بنفشه معانی
چون خط خوش نگار رعنا بشکفت شقایق حقایق بنمود هزار سروی بالا این جمله
چه بود عین آن موج آن موج چه بود عین دریا هر جزو که هست عین کل است پس کل بود
این سر بسر اجزا اجزا چه بود مظاهر کل اشیا چه بود ظلال اسما اسما چه بود
ظهور خورشید خورشید جمال ذات الله صحرا چه بود زمین امکان کاف کن



قوس واحدیه حقیقت انسانی عالم اسما و صفات و عالم ارواح و مثال و شهادت
**مکاشفه نهم در مشاهده یازدهم حضرت غوث الاعظم و شرح دایره مرتبه
وجود با سایر مراتب موجودات ممکنات** ای عاشق با تمکین وای عارف
با تمکین این مکاشفه را بسمع حق الیقین بشنو قوس احدیه نمودیست از احاطه
الف احدیه صرف که انرا در اصطلاح مهندسی الف مکتوبی و الف مستدیر خوانند
و محققان الف احدیه دانند که بصورت قوس ظاهر شده و بینه این یکصد و ده است
بس میفهمی که یکصد و ده را با الف احدیت که مکتوبی است یکی نویسند الف ملفوظی
صورت پذیرد وان در ظاهر سه الف شده نیز بدانکه الف احدیت بصورت
قوس احدیت ظاهر شد و الف ثانی که در وسط افتاده است برزخ الکبرا و حقیقت
محمدی و قاب قوسین و مرج البحرین است و این مرتبه را مرتبهٔ وحدت خوانند
و الف ثالث که در آخر واقع شده است قوس وحدیت اشاره باوست و علم
تفصیل ازوست و جمع اسمای الهی و اعتبارات کمابه در وست و تعین اول
این الف مبسوط که حقیقت انسانی است مربی عقل کل است که در خارج بصورت
عقل کل ظاهر شده و مربی صورت حرف الف مکتوبی گشته و متوجه بر ایجاد سطح
که اول منزل است و این عقل کل مظهر اسم بدیع است که بدایع و صنایع عقل کل مظاهر
جزئیات اسم بدیع اند این اسم اعظم سبب ظهور و ایجاد هر یک جزئیات

عقول کنز

٦٤ عقول کنت عزیز من بدانکه از حق تعالی با اقتضای ذات خود که نزد محققان
امر کلی عبارات ازوست موافق کلام قدسی کنت کنزاً مخفیاً فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف از عین وجود خود طلب ظهور
وجود خارجی نمود زیراکه بحر او موجود حقیقی نیست و این مرتبه را حکما چون ملحوظ نمودند
عقل کل نامیدند و بعضی قلم اعلی و آدم معنی و علت اولی و جبرئیل خوانند
و بعضی گویند عقل کل نفس کل پدید آمد و معنی این سخن نزد محققان آنست که چون
ذات باری ظهور تفصیل هر صورتی را نمود که ممکن بود که بدانکه صورت ظاهر گردد
بس در مرتبه هر تعینی که ملحوظ گشت حکما آنرا نفس کل خوانند و بعضی لوح محفوظ
و حوای معنی و معلول دویم گفتند و ذات حق را در اینجا در این مرتبه باسم الباعث
خوانند که مربی نفس کل باعث است مر عقل کل را بر ایجاد اشیا و نیز متوجه است
بر ایجاد حرف ها و اسم باطن متوجه است بر خلق طبیعت کل چنانچه اسم باطن باطن
هویت اسما طبیعت کل نیز باطن انبساط و همه اشیا در و منبطن اند زیرا که اصل
قابلیات طبایع هستند که در مرکبات طبع تبع افتد که به نبرد و در عناصر طبع
آتشی افتد که بوزد و نیز متوجه است بایجاد حرف عین مهمله و در منازل مربی
ثریاست و اسم آخر مربی جوهر هباست که وجود در این مرتبه بغایت حسیت ظاهر شد
چراکه جوهر هبا به نسبت عقل کل و نفس کل و طبیعت کل در غایت کثافت است
و اینجا هر هبارا اعتبارات اند و بهر اعتبارات نامی دیگر دارد تا اعتبار یکه بالقوه

قابل صورتست هیولا نام نهند و باعتبار انکه بالفعل بصورة معینه هست موضوع گویند
و باعتبار انکه منتشر گشت بهر صورت ماده طینت نام کنند و باعتبار انکه تحلیل شده
انتهای سوی بکجز شیء دیگر رسد چنانچه انتهی تحلیل شده سوی جز باد رسد یا باد
تحلیل شده سوی جز اتش رسد اسطقس نام نهند یعنی اصل هست و باعتبار انکه تحلیل
انتها کرده سوی جزو دیگر شیء رسید باشد وان شیء را نیز ترکیب تمام کند عنصر نام
نهند پس بدانکه این همه اعتبارات جوهر هبا اند و ذات او بدین قابلیت هست
که همه شیء بود و باید دانست که طبیعت کل و جوهر هبا معقول الوجود اند وجود عینی
ندارند چنانچه عقل کل و نفس کل و این جوهر هبا متوجه هست بر ایجاد های مهمله از حروف
واز منازل سه منزل دیران و اسم ظاهر رب شکل کل هست چرا که ظهور جمله صورة از
شکل کل هست این شکل کل صورت در خارج موجود نیست و شکل مقدار را گویند که ظهور
هیولی بانست واز حروف بر عین معجمه واز منازل بر هقعه و باید دانست که
معنی شکل قید هست و متشکل انکه مقید سازد ذات خود را بشکل که ان شکل ظاهر شد
وهر چه در تفاصیل عالم ظاهر هست مرحضرت الیه را صورة ان هست که مقید میشود و الصورت
الیه بالصورت اگر این صورت نبودی صورة الیه ظاهر نشدی پس شکل شامل همه
صور و اشکال هست و اسم حکیم مربی جسم کل هست که اصل قابلیت اجسام مختلفه هست
که در وا اجتماع طبایع مختلفه از حکمت هست و جسم کل اول صور طبیعیه هست که طبیعت
حکم خویش در وا اظهار کرده هست پس حرارت و رطوبت و برودت و یبوست ١١

قبول کرد

قبول کرد و حقیقت ظاهر گردانیده هست در وصور همه عالم بر استعدادات
مختلفه در هر صورت و اینچه کل حقیقت محمدیست که بالای عرش هست از اینجهت جسم
بی سایه بالای عرش معراج یافت و از جسم لطیف عرش تا جسم مرکبات همه اجسام
تفصیل وی اند و این شش مرتبه از عقل کل تا جسم کل عالم ارواح هست زیرا که عالم کون
که اسم غیریت و سوایت بروی اطلاق کنند بر دو قسم هست عالم لطیف و عالم کثیف
پس عالم ارواح و علوم و عقول و نفوس که تفصیل روح الارواح اند و عقول که تفصیل
عقل کل اند و العقل مظهر دانست که اول ما خلق الله روحی و اول
ما خلق الله عقلی فرمود و نفوس تفصیل نفس کل که مظهر اسمانست که من
عرف نفسه ای من عرف نفس المحمدیه فقد عرف ربه
این مراتب سته مذکور را عالم لطیف گویند که روح انسان کبیر هست و عالم ملکوت
نیز خوانند و عالم کثیف عالم اجسام هست که تفصیل جسم کل است از محیط عرش
تا مرکز خاک و این عالم اجسام نیز بدو قسم هست قسم جسم لطیف و قسمی جسم کثیف
جسم لطیف مرتبه مثال اسمانست و در همین مرتبه عرش از مرتبه مثال ارواح گویند
زیرا که سطح بالای عرش متصل بعالم ارواح هست و عرب این عرش اسم
محیط هست و کرسی که مظهر شکور هست مرتبه مثال اشباح گویند که سطح کرسی
متصل بعالم اجسام هست و عرش و کرسی هر دو را حضرت مثال مطلق گویند که دل
انسان کبیر هست و این دایره ابتدا از نقطه که مرکز ان قلب انسان کامل هست

وقسم بالا که ان جسم کثیف گفته شد درین نیز دو قسم اند قسم لطیف وقسم کثیف
وان جسمی که لطیف ست علویست چنانکه افلاک وانهارا اباء علوی نیز گویند
وان جسمی که کثیف ست سفلی ست ان عناصر اند وانهارا امهات خوانند واجسام
علوی نیز دو قسم اند منیر یا غیر منیر انها که منیر اند کواکب باشند وانها غیر منیر اند افلاک
باشند همچنین ان اجسام کثیف که سفلی گفته شد نیز بر دو قسم اند قسم مرکب وقسم
غیر مرکب پس انها که غیر مرکب اند کرهٔ نار کرهٔ هوا وهوا کرهٔ اب وکرهٔ خاک ست
وانها که مرکب اند موالید سه گانه اند وخاک مظهر قمیت ست ومظهر
آب محیی وباد مظهر حی ونار مظهر قابض ودر تتمه سه گانه
جسمی را که نشو ونما باشد وحرکت نباشد انرا معدن گویند چون
زر ونقره ولعل وفیروزه که مظهر اسم عزیز اند وجسمی را که نشو
ونما باشد وحرکت نباشد انرا نبات گویند که مظاهر اسم رزاق اند
که جسم او را حس وحرکت باشد ونطق وگویایی نبود انهارا حیوان خوانند که
مظهر اسم مذل اند وجسم را که حس وحرکت باشد ناطق نیز بود انرا انسان
خوانند که مظهر اسم جامع ست پس باید دانست که از عقل کل تا جسم کل عالم
ملکوت ست واین روح انسان کبیرست وعرش وکرسی که عالم مثال دل ست انسان
کبیر ست وزمین بدن انسان کبیرست کوه واستخوان ودرختان موی سر واندام
وهفت اقلیم وهفت اعضا چون سر ودو دست وسینه وشکم ودو پای بمنزله

زمین عطسه وچو بهارانها وگوش وچشم وبینی ودهان چشمهای شور وشیرین چنانچه
چشم گوش تلخ وچشمه چشم شور وچشمه دهان شیرین وچشمه بینی ترشی
وسیماب نطفه انسان کبیرست وادمی نسخه منتخب عالم کبیرست وخلاصه این عالم
ومجموعه ومنتخب این عالم ست پس چنانکه در انسان کبیر عقل کل ست در انسان صغیر عقل
انسانی جزوی از عقل کل ست همچنین نفس انسان جزو نفس کل ست وطبع انسانی
جزو طبیعت کل ست ونطفه انسان جزو جوهر هباست وشکل انسان جزو شکل کلیت
وجسم انسان جزو جسم کل ست وهمچنین دل هر دو انسان بجای عرش ودل صنوبری انسان
بجای کرسی وچون در کرسی دوازده برج اند که بدین معنی انرا فلک بروج گویند
که بعینه همچنین است در تن انسان دوازده منفذ اند که دو چشم ودو گوش ودو سوراخ بینی ودهان
ودو پستان وناف ودو سبیلین وچون کرسی را بیست وهشت منازل اند چون شرطین وبطین
تا اخر برای این کرسی افلاک منازل منجوانند وفلک منازل مظهر مقتدرست در تن ادم
بیست وهشت اعصاب اند وچون کرسی را سیصد وشصت درجه قسمت کرده اند در تن
مردم سیصد وشصت رگ اند ودر کرسی ثوابت اند که بدین معنی کرسی را فلک ثوابت
گویند ودر تن ادمی قوتها اند که ثابت اند ودوان مانند جاذبه وماسکه وهاضمه ومميزه
ودافعه وغیره که این قوتها ثابت اند ودوان الرکی ازینها کم شود یا استعداد نماید
نظام وجود سر انجام نپذیرد ودر عالم کبیر هفت فلک اند که انهارا افلاک زحل وفلک

مشتری و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد و فلک قمر خوانند
همچنان دل انسان را هفت طور مقرر داشتند چنانکه طور اول صدر است و طور دوم قلب است
و طور سیوم شغاف است و طور چهارم فؤاد است و طور پنجم حبة القلب و طور ششم
سویدا است و طور هفتم مهجة القلب است و در انسان کبیر هفت کواکب اند زحل مشتری
مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر همچنان در انسان صغیر سبع صفات اند
که انسان سمیع و بصیر و علیم و مرید و قدیر و حی و کلیم است و چنانکه در عالم کبیر
دوازده ماه اند همچنانست در عالم صغیر دوازده حس اند پنج حواس ظاهر و پنج حواس باطن
یکی قوت شهوی و یکی قوت غضبی و در عالم کبیر چنانکه فلک محیط است بر اخلاط
اربعه یعنی سودا و صفرا و خون و بلغم چنانکه آتش گرم و خشک است صفرا نیز گرم و
خشک است چنانکه باد گرم و تر است خون نیز گرم و تر است و چنانکه آب سرد و تر است
بلغم نیز سرد و تر است چنانکه خاک سرد و خشک است سودا نیز سرد و خشک است
و چنانکه ازین عناصر اربعه که امهات سفلی اند و از آن هفت افلاک که آبای علوی اند
بتاثیر امتزاج و اعتدال موالید ثلاثه تولد میشوند که جمادات و نباتات
و حیوانات گویند همچنانست که از اتصال مادر و پدر چون نطفه از پشت پدر خروج کند
و برحم مادر قرار گیرد چند روز بطریق جماد همچنان منجمد و مدور مانده و قوت روح
جمادی مقوی حال او باشد بعد از آن صورت نطفگی نماید و مرتبه نبات
رسد و بقوت روح نباتی دراز و سطبر شود و در صورة علقة آید بعد از آن مضغه

شود و عروق و عظام و گوشت و پوست پیدا کند بعد از آن صورة نباتی
رها کند و در چهار ماه که روح حیوانی در و متصرف شود و غذای او خون باشد
که از راه ناف او بدو رسد و در تحرک آید این سه مرتبه عالم صغیر بجای موالید
عالم کبیر باشند و چنانچه در عالم کبیر موالید را سه بهار است یکی زمستان دوم بهارستان
سیوم تابستان همچنان بدانکه در عالم صغیر نیز آدمی را سه بهار بهره ورست که آنرا هنگام
طفلی و هنگام جوانی و هنگام پیری گویند پس که هنگام طفلی به نسبتی سازد
و هنگام جوانی بمستی بازد و هنگام پیری نسبتی ندارد و این هر سه صفات
انعام میبازد و سبب همت نیافت راه معرفت نتازد و به نقطه وجود بی بود
خود را در بحر ذات واجب الوجود نبیند او را انسان نگویند بلکه ذلیل تر
از حیوان خوانند کما قال الله تعالی اولئک کالانعام بل هم اضل

ای درین خوابگه خفته دلان　شمع ناکشته چو آشفته دلان　زیر این پرده کجا میسال
مانده در تفرقه خواب و خیال　لعبتان که درین پرده درند　که ازین پرده خفی جلوه گرند
گرچه بس جلوه گر و طنازند　پرده وحدت لعبت بازند　ایهمه لعبت و لعبت سازی
وین بصد شعبده لعبت بازی　هست چون در نظر خواب آلود　جلوه گر گشته خیالی بی بود
چند خورشید نشینی بخیال　تا توان دیده خود بکمال　بو کزین خواب چو بیدار شوی
خارق پرده پندار شوی　گرددت بر نظر چشم شهود　برتو مکشوف شود سر وجود
وحدتی بینی و بی زدوئی　ظاهر از کسوت مائی و توئی　هستی ساده ز هر نام و نشان

برتر از مرتبه علم وعیان   در همه ساری وبی‌وهم حلول   شد مبرا نه حد فهم وعقول
ور همه جاری بری نقص زوال   منتقل نا شده از حال بحال   جلوه اولش از حضرت ذات
بود بر خویشتن اسمای وصفات ۰ ذات ساذج چو باوصاف نعوت   یافت در مرتبه علم ثبوت
دید در خود همه بیش وکم را   شد حقایق صور عالم را   وانحقایق ز درون عکس انداخت
علم کثرت ایام فراخت   شد زهر عکس در آینه ذات   ذات یکعین عیان ذوات
اول افکند ز تکرار عکوس   مرتبه مرتبه ارواح نفوس   بعد از آن مرغ ظهورش پر وبال
زد ز ارواح باقلیم مثال   در مثالش بحس افتاد گذر   یافت حس حسن از رونق زر
نه ورق حسی بر ورق حسن نگاشت ۰ هر ملک دود انجم بر داشت   زیر آن اب وگل واتش وباد
چاره گر در خانه آغاز نهاد   ساخت در روی بی نکو بحثی   از مولید ۳ پایه بختی
دیده دانست که موجود یکیست   در همه شاهد ومشهود یکیست   اوست در صورت لیلی ظاهر
اوست در دیده مجنون ناظر   زده از پیرهن یوسف سر   بوی او داده یعقوب بصر
هر چه جز اوست نه مغز است نه پوست   همه هیچ اند همان اوست که اوست   زورق بحر بقیه امکانات
موج زن آمده در کل جهات   بر هوا جام حبابش خوانند   بر هوا جرم سحابش خوانند
در صدف بحث نم نیسانست   منعقد گشته دری غلطانست   نامور هستی یکی وقت شمار
نامهش آمده افزون زشمار   انچه بر وحدت ذاتست مقیم   از دو نامش نتوان ساخت دو نیم
بگو دیده یکبین بگشا   وز دو نامی بدو بینی مگرای   بینی یکی علم وعیان در روی کم

اسم در رسم دو جهان در روی کم   در همه بر صفت یکتایی   مانده پوشیده ز بیناییها
کس بعرض از همه ایشان جهان   مانده آزاد دیکی لحظه جهان   همه ایشان بعدم باز روند
وز عدم واقف این راز نشوند   نیز بین گرد دو نشان جسم شهود   غرقه گردند بدریای وجود

مکاشفه هژدهم در مشاهده یازدهم حضرت غوث الاعظم و شرح مراتب اسم وجسم ادم و طرح اعداد خجسته نهاد حضرت واحدیت که ادم مظهر اوست والسلام

ان بار نفس ناطقه کالابد وکان میکشد   دست سودای دل جانرا کمربان میکشد
منجو آمد در گلستان ضمیر اندیشه   بر سر نسرین گل از غنچه دامان میکشد
میر باید طیلسان صبح از دوش افق   شام فکرمن که زلف مهرخان میکشد

ای فرزند ادم وای مظهر اسم اعظم ساعتی گوش دل بمن کن وبگوش جان استماع این سخن کن وبدانکه در جسم واسم ادم علیه السلام چه اسرارها مکرم ودیعت انداز الادمی زاده بشکفان بی مرد ادمی نشود زیرا که خالق الخلق که ادمی را مخلوق نموده است از معرفت ذات وصفات واسماء وافعال خود وانچه در مرتبه ذاتیه خود در آنکه قدیم ابد باشند در وجود ودیعت نهاده یعنی ادمی افتاده که این امانات را فنا سند وامین وار بمالک الملک سپارد وبیا خودی خود هیچ تنکند تا در معرض خطاب وعطاب رب الارباب نیاید عزیز من چون در مکاشفات سابق مشاهدات یازده اعداد حضرت شده بعدد از مرتبه احدیت واحدیت واسم محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم وعلی مرتضی صلوات الله علیه وسلم

٥،٢

و فاطمه زهرا صلوات الله علیها عنه و امام حسن صلوات الله
علیه السلام و امام حسین صلوات الله علیه السلام سید بن
الشهید بن یعنی الیقین مطالعه نمودی در دایره شمس الحقایق باسمای الهی
و اعتبارات کیانی که مظهر اتم الوجود شریف ادم علیه السلام است مجملی که گفته ام
معلوم کردی و اصح تر ازان نیز میگویم چنانچه وجود سرور عالم صلی الله علیه
و اله و سلم مظهر حقیقت محمدیست صلی الله علیه و اله و سلم که وحدت است
چنانچه بالا ذکر کرده شده همچنان ادم علیه السلام مظهر حقیقت انسانیست که احدیت
و اعداد چهار صد و بیست و نه اند و چون این اعداد را یازده یازده موافق یازده عدد
اسم اعظم هو که اعداد مخصوص حضرت محبوب سبحانی اند طرح کنی یازده یازده باقی
و چون وجود او مظهر حقیقت انسانیست و حوا جزوی از عضوی ادم است
پس اگر ف مکتوبی و مدغم ادم و حوا جمع کنی جمله شصت و شش عدد شوند و شصت
و شش عدد اعداد اسم الله اند که طرح ان بالا مذکور گشت پس ای طالب
صادق ازینجا باید دانست که چنانچه سرور عالم صلی الله علیه و اله و سلم
مظهر اسم اند در مرتبه وحدت اسم چنان ادم علیه السلام نیز مظهر الله است
در مرتبه واحدیت و فرق درین مراتب فرق اعتباریست که چنانچه اسم
اعظم الله جل شانه جامع جمیع تعینات و تجلیات است تجلی اسم اعظم الله
در وحدت مجمل باشد و در واحدیت که حقیقت انسانیست مفصل بود چنانچه

اسماء و صفات

اسما و صفات و اعتبارات است مجملا پس هیچ شک نیست که مظهر اسم اکمل است
که سایر اسماء و صفات و اعتبارات دروی بود بعینه همه اند چنانچه در معنی
بزرگی فرموده است   او نبی جسم مغز جامع   همه عبده و حق و دو توقیع
نسخه مجمل است مضمون نفس   ذات حق و صفات بیچون نفس   بود کلی جهان در منثور
گسترده در کل بذات چون ظهور   کل در و عین او نیست در کل   عین کل بیحجاب اندر کل
اب در کل کلت و کل در اب   عین اب این دقیقه را دریاب   مکاشفه نوزدهم
در مشاهده یازدهم حضرت غوث الاعظم و شرح مرتبه مظهریت ادم بسایر اسماء اعظم و طرح
و شرح قول قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
معاینه محبوب میان   وگر سر بسم تماشای سنبل و بجانقا ببری
و نشان ضمیرا ند مایل طیران   بمرز بوم خط الهوان و دشت خیال بجلوه
بیچو ربیع امدند مشک افشان   بهفت کان زوایا ز سر فکر شدند بستان
مردمک دیده در سواد عیان   ای طالب صادق واقف نیز فایق بدانکه
الله تعالی صورة تو صورت جد تو که ابو البشر است اول نهصد هزار ترکیب
داد که هر ترکیبی صورت اسمی بود از اسما و صفات الهی و بران
متجلی میشد اما نیز نور جمال الهیه چون متجلی نمی یافت منظور نمی یافت

ساخت که صورة آدم را مظهر اسم اعظم ساخت و بر افراخت و در بعضی
کتب مرقوم است که ان الله تعالی خلق آدم و ذریته ابنه و وجود آدم را قبل از آدم
خاکی افسر بر هر یک بر صورت اسمی و صفتی ظهرانیه و در هر یک هزار ساله
جمال و جمال خود معاینه میکرد و قابل مقابله خود نمی دانست ایشان
فحکل است شکست و بصورت دیگر نقش می بست چون با تمام اسماء مذکوره
آدم را مظهر ساخت و جمال کمال خود بهم صفات در آن معاینه کرد
آخر الامر آدم علیه السلام را بصورت اسم ذات خود مصور کرد و سایر اسما
و صفات خود را مصور گشت چون شایسته تجلیات کلیات و بالسنه
تو و تشبیهات و کل است مجموعه اسما و صفات خود الحمد لله
الذی خلق آدم علی صورته فرموده و کما قال علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه ان الله تعالی خلق آدم و ذریته علی صورة
اسمائه و صفاته فخلق علی صورة اسم ذاته و
هو اسم الله تعالی و حضرت محبوب سبحانی در عین اتصال محمدی
سوال نموده که یا رب ای شیء خلقت الملائکة قال یا
غوث الاعظم خلقت الملائکة من نور الانسان

وخلقت

وخلقت الانسان من نور ذاتی و چون آدم علیه السلام را
مظهر اسما و صفات خود ساخت و در تعلیم خانه علّم آدم الاسماء کلها
عالم عامل و عارف کامل نمود حضرت ابو البشر وجود خود مجموعه اسما و
صفات حق دید و مجموعه خود را از خود یابی بود یافت و آساس حواس خود را
مظاهر اسما و صفات حق قیاس نمود پس هر اسمی و صفتی که حق را در خود
متجلی دید و بنور ربوبیت خود را متجلی یافت هر اسمی و صفتی در پی
ثنای حق شد پس بدین استحقاق مستحق خلافت گشت و مسجود ملایک شد
و بحکم محکم قادر قدرت تمامی ملایک با آدم پاک سجده کردند مگر انکه
بجای پاک که سر تمت پاک را منتهی خاک تصور کرد   زهی آدم نظام منتهی خاک
که شد مظهر بذات ایزد پاک   چو خاک افتاده اندر چشم ابلیس   نه داخل گشت
در مسجود املاک   بشد پس ای طالب صادق بدانکه شرف منزلت که مهتر آدم
علیه السلام را شامل حال گشت از آثار مظهریت حقیقت محمد صلی الله علیه
و آله و سلم بود زیرا که حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مظهر اسم
اعظم است و چون مهتر آدم بطفیل مظهریت حقیقت محمدی صلی الله علیه
و آله و سلم مظهر اسم اعظم گشت و سایر اسمای الهیه و اعتبارات کتابی را
شامل و عامل گشت دید الا جای مسجود ملایک از جا بجهت عراقی گوید

جلوه چو کردی بر رخ آدم کرد ملایک سجود دمادم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم همچنین بدانکه حضرت محبوب سبحانی نیز چون بر جمیع مدارج و معارج سر الی الله ترقی فرمودند و در حضرت وحدت بوصال جمالی کمالی ذی الجلال مغرور و مشرف گشته و مظهر اسم اعظم شد بر جمیع اولیا الله که بر قلب و قدم انبیای بنی اسرائیل بودند رقبات خود را تحت قدم مبارک منیم حضرت محبوب سبحانی به امر ربانی آوردند چنانچه این حکایت در تکمله منظوم است بر این مقال است **مثنوی** نکته‌ای گویم کنون بشنو ز من بر ملایک شد چو حکم ذوالمنن سر بنهی آدم نکو بهار جمله بنهادند فی الفور جبین بر زمین ابلیس نهاد هر یکی در سجده شد قال وقیل لیک سبقت برد از ایشان جبرئیل جمله آوردند امر حق بجا غیر آن یک نابکاری خودنما طوق لعنت در گلو انداختند مسکنش در قعر دوزخ ساختند همچنان در عهد محبوب خدا بیک تو سر در حشم تنگ جا ان زمان که گفت قطب مقتدا ایمن بر گردن همه اولیا پس علی بن هیتی والانزاد زود کردن زیر پای او نهاد چون علی بن هیتی سبقت نمود هر یکی سایل شدند که این سر چه بود گفت علی این بشنوید اسرار را چون خلقه ساخت آدم را خدا نور احمد در جبینی او نهاد مرد ابلیس در او عالم جلوه داد امر حق شد بر همه کروبیان تا سجود آرید پیش او بجان جبرئیل از کنان سبقت نمود حق از ان بر وی در رحمت گشود از عنایت کرد او را ز دان گفت پیغام آوری پیغامبران

زود چون بر امر حق کردن نهاد زان سبب شد رتبه او بس زیاد ان زمان بر رخ قطب جهان بار دیگر گشت ظاهر همچنان سنت جبرئیل آوردم بجا زان سبب گشتم جهان را پیشوا از اینجا باید دانست که حضرت شیخ علی بن هیتی بر قلب جبرئیل بوده‌اند هم بدان نسبت در حضرت محبوب سبحانی همواره مصاحب و مقبل بود چنانچه نقل است در تکمله شریف که روزی شیخ علی بن هیتی مقابل حضرت محبوب العزت نشسته بود و حضرت محبوب سبحانی بالای منبر وعظ می‌فرمودند ناگاه بر شیخ علی مذکور نعاس غلبه کرد حضرت شیخ محی الدین محبوب رب العالمین حاضران مجلس را بسکوت امر فرمود و خود از بالای منبر فرود آمد پیش شیخ علی باادب تمام بر استاد و میدید تا که او بیدار شد پس او را گفت که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم را در خواب دیدی شیخ علی گفت آری بازفرمود که سرور عالم صلی الله علیه واله وسلم ترا چه وصیت کرد گفت ملازمت توای محبوب سبحانی و چون بعضی مردم از بعضی شیخ علی پرسیدند گفت آنچه من در خواب دیدم او در بیداری می‌دید عزیزی هیچ پیغمبری مبعوث نشد و هیچ ولی مخلوق نیست مگر آنکه حاضر شده است در مجلس حضرت غوث الاعظم زنده با جسام مرده با رواح و شیخ ابومسعود احمد وابوعمر صریفینی گفته والله حق تعالی اظهار نکرده است و نخواهد کرد در اولیا الله مثل

شیخ عبدالقادر و دو دیگر توجهی کرده‌اند و شیخ علی ابوالحسن بغدادی دوم
ابومحمد عبداللطیف و غیر ایشان از اهل علم که اگر ایشان مطلع می‌بودند هر آن
حاضر و مستقبل هرگز چنین نمی‌گفتند و فساد نمیکردند و کلام حضرت محبوب
سبحانی نیز بر همین معنی دال است چنانچه فرموده‌اند وعطانی المولی
اجل ولایة ولم یعطها غیری لیوم القیمة دیگر

من عطائی فی الرجال ما نلت حقاً من قضائی
ورفعتی ومقامی کل قطب شکل شیخ وفرد
تحت حکمی بصفو بطیب کلامی وقول قدمی من علی

رقبة کل ولی الله نیز قول هر عادل است صاحب بحر المعانی میگوید که در
مقام محبوبی دو کس را مشاهده کردم یکی شیخ عبدالقادر جیلانی دوم
نظام الدین بدوانی ما معلوم نشد که این شرکت از کجا بهم رسانیده است
با وجود آنکه دعوی موحدی دارد مگر آنکه بحسن اعتقاد که شیوه پیر پرستان
است گفته که در مقام معشوقی دو کس را دیدم یکی شیخ عبدالقادر جیلانی
دوم نظام الدین بدوانی زیرا که مصنف مذکور مرید مرید نظام الدین

اولیاء

اولیاست قدس سره اگر به این معنی گفته بود که ایشان نیز قدم در مقام
معشوقیت نهاده‌اند عجب نبود پس همین اثبات اختصاص کردن چه معنی
دارد معشوقان الهی بسیار اند که تمام افراد مرتبه معشوقیت مشرف اند
و حضرت محبوب سبحانی رئیس المحبوبین و سید المعشوقین هستند از این معنی
هم دو کس را در مقام معشوقیت مشاهده کردن معقول موجه نبود چنانچه این
ریاست بمقام محبوبیت بقول حضرت علیه السلام اثبات یافته است
نیز شیخ ابوطالب عبدالرحمن گفته است که وقتی از شیخ جمال العارفین
ابومحمد عبدالبصری رحمة الله علیهما سوال کردم که خواجه خضر زنده است
یا نه فرمود وقتی مرا با خواجه خضر ملاقات شده بود با او گفتم حکایت عجیبی
مرا با اولیاء حق گذشته باشد بگوی خواجه خضر فرمود در ساحل بحر محیط میگشتم که آنجا
کز آدمی و غیر آن نبود ناگاه دیدم مردی گلیم بخود پیچیده خفته است و دانستم که ولی خداست
بپای خود بجنبانیدم سر بر داشت و گفت از من چه میخواهی گفتم برخیز و بندگی کن
گفت برو و تو نفس خود را مشغول دار گفتم اگر برنخیزی میان خلق الله ندا کنم که این
ولی خداست گفت اگر بروی قوم مرا ... مرا بگویم که این خضر است گفتم
مرا چگونه شناختی گفت من خضرم گفت ترا شناختم اما تو مرا نشناسی گفتم
خضر میگوید که من در حال متوجه حق شدم گفتم یا رب من نقیب اولیاءم وجه معنی است

که انهم در ایمن شنا سیم بدر امد که ای خضر تو نفت انکسا نخ جمراد و ست دار بد و این
مرد از افراط نفرت گ ما این بنو دوست داریم پس انمرد روی بپس کرد و کفت
ای ابو العباس خضر شنیدی تو حدیث ما باو کفتیم اری دعایی کن گفت از نود عا
بهتر کفتیم چاره نیست بکن کفت و درت الله نصیبک منه کفتم زیاده کن در حال
از نظر ما غایب شد و هیچ و بار احمکن نبود از نظر من غایب نخود الی اخر الحکایه
پس شیخ ابو محمد عبد البصری میگوید که از خضر پرسیدم قبل الفطابو احباب سه
سر قوم در پیش هم باشند که رجوع ایشان بخود برو بود گفت ازی کفتیم کیست
ان کس گفت رئیس المحبوبین و سید المعشوقین شیخ عبد القادر جیلانی کفتیم مرا
خبر ده از احوال شیخ عبد القادر گفت او فرد الاحباب و قطب اقطاب است
حقیقتا هیچ و بار المقامی نرسید مگر که شیخ رالمقام برتر از ان بدد و کاسه محبت
نخورد نوشید هیچ حبار الا الا انکه نصیح انهر و کوا تر از ان عطا کرد و بخشید خدا تعالی
مر هیچ و بار احیا مگر نه بود شیخ عبد القادر اصل ان حل این بود بعضی کلام خواص حضر
در فضایل و کمالات حضرت محبوب سبحانی که مندرج است در کتاب خلاصه المفاخره

مکاشفه بستم در مشاهده یازدهم حضرت غوث الاعظم و شرح قامت ادم علیه السلام

بازامدم بازامدم تا کشف سر میکنم از اسم اعظم دمبدم با خویش کفت و کو کنم
ای جون الف خویش قامت خواند عالم ادمت ای اسم اعظم در دمت با اسم اعظم خو کنم

ای قامت

ای قامت ذات تو الف با اسم اعظم متصف جمع صفات مختلف جون جنت جوی تو کنم
امد الف جون ذات تو شد منکشف ایات تو ای ذات حق در ذات تو بنیم بخود بخود کنم
در شرب بیدان بیابکو حرعه نوشی از منبع وز جوشش قلزم هوشی تو نمایت سر او کنم
ای ابن ادم ورای مجموعه دو عالم بکرد دم خود را بپوشی رو برین سخن کوش دار
و التشبیه قد ادم بصورت الف احدیت ادا است شد که باین قد و قامت دیگر مخلوق
روا نداشتند لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر که جامع التنزیه
و التشبیه است و در دم ادم اسم اعظم کماشتند که هو الله الذی
لا اله الا هو پس جون تصور نظر ادم باز مصور عالم از مجموعه عوالم
دلبد بر انم امد و صانع این مطبوع بدایع صنایع کمالیت ذاتیه خود جون
درین اینه معاینه کرد از فرط شوق تعریف صانعیت و توصیف صنعت خود را
بذات خود کرد که صورکم فاحسن صورکم فتبارک الله احسن
الخالقین ای طالب صادق بشنو که خالق الخلق اسمایه بساباین رفعت
که می بینی و بدین وسعت که می دانی در نشر و از رفعت و وسعت بخشید
و در وقت خلق ادم جه سر باید که خمیر کش در جهل روز با تمام و انصرام رسانید
که خمرت طینت ادم بیدی اربعین صباحا مگر در تخمیر
این نصر پیمبتی اسرار مید میدید این مصور در نصور عینی مصور ابد

مثنوی: صورت حرف الف دیگر تصور ما / مصحف معنی بخوان از نسخهٔ تقریر ما
حسن عالم تاب او هر ذره را خورشید کرد / بس بهر ذره رخ آرد شوق عالم گیر ما
از عطای صفت و اسم و فعل اندر شهود / در میان بوتهٔ خاکی شد این اکسیر ما
خلقت افلاک در ششی روز گشته وین دگر / شد میان چهل صباح این منتهای تخمیر ما
عزیزا بدانکه این چهل صباح چه وقت دارد زیرا ان یوماً عند ربک
کالف سنة مما تعدون و در مدت چهل صباح بر خاک پاک
ابو البشر آدم رحمت میریخت و حکمت الٰهی انگیخت و عکس اسمای الٰهیت
و نقوش لطایف می بخت تا طبایع و صفات و لوامع تجلیات بیچون
و چگون این معجون مرکب و مرتب شد و مصدر صفات احدی و مظهر حقیقت
محمدی صلی الله علیه و آله و سلم گشت صلوات الله علیه و علی نبینا بارک و سلم
مکاشفهٔ بیست و یکم در مشاهدهٔ یازدهم حضرت غوث الاعظم و شرح بسط اسم
آدم با دم و قدم او که مظهر اسم اعظم است ای خلاصه جزو کل ای بلبل
و هم کل ای فرزند خلیفة الله و ای مجموعهٔ قدرت الله زهی قدرت پاک که در پی
مشتی خاک بتمامی ادراک متجلی گشت و مظهر مظاهر خویش ساخت و ذره خاک
ناچیز را به تمیز قدرت کاملهٔ خود عزیز نمود از کتم عدم برافراخت و به زیور اسما
و صفات خود موجود و مشهود فرمود بخطاب آدم مشرف ساخت

ودر بهادن

و در نهادن این اسم بر چند قسم تمیز عزیز که تو از فرزندان آدم کم کسی
بنگر ان ای پسر سر ده نقطهٔ الف اسم آدم بجسم آدم اینست
زیرا که قد آدم بصورة الف متصف است و این الف نه همین الف است
بلکه الف بمعنی الحمد لله الذی خلق آدم علی صورته معرف
است و معروف دال و میم اسم آدم ظرف و شکل دم آدم اندر زیرا که دم
آدم علیه السلام تجلی رحمانیست و رحمن اسمیست که اول از اسمای تجلیات ذاتیه
که سبقت رحمتی علی غضبی و اول مظهر اسم اعظم است که بلا اعتبار اسم
اعظم آدم آدم علیه السلام ساری و جاریست در جمیع حرکات و سکنات
پس بدانکه الف قامت آدم ظرف اسم اعظم است معروف و این اسم اعظم
در الف قامت آدم مظروف مکشوف بیت ظرف و مظروف بی حجاب و حرف
وحدت بی حلول است مشرف ای بنی آدم و این خلاصه جزو عالم قدر و منزلت
خود شناس که حق تعالی جل شانه ترا چه قدر و منزلت بخشیده و مظهر ذات
و صفات خود گردانیده و بقامت الف معروف و بدم اسم اعظم موصوف
نموده پس حیف صد حیف که تو بعد ازین مکشوف شدن و معروف نمودن
خود نشناسی و از خویهای خود جاهل و غافل باشی رباعی در غفلت
اگر نفس گذاری ظلم است / بی یاد حق از نفس برآری ظلم است / انفاس تو
بر تو هر یک حقی دارد هان / گر حق نفس نگه نداری ظلم است مکاشفهٔ بیست و دوم

در مشاهده یازدهم حضرت غوث الاعظم و شرح بسط عدد اسم ادم ای طالب
صادق اهل تحقیق که اسم هو سه اسم اعظم گویند بدلیل انکه اسمیست دو حرفی
و بی نقطه که هیچ حال ان اسم را نتوعد بکر تغییر نتوان کرد و از وی معنی دیگر
حاصل نشود غیر وی پس عظمت او مانند باشد و دیگر انکه کلمه هو را احتیاج بمخرج
نباشد مسمی را لازم است که هیچ کس را هیچ جز احتیاج نبود و بی احتیاج
و بی نیاز ذات واجب العطایا است که اسم اعظم او هو ست و دیگر دلیل واضح
و لایح انست که در سایر اسمای الهی نود و نه اسم اند که انها سه اسمای حسنی خوانند
موجب خبر معتبر انور صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی تسعة و تسعین
اسما من احصاها دخل الجنة و مقدم همه نود و نه نام است اسم اعظم
هو ست پس هر اسم که مقدم بود ثابت که اسم اعظم بود و چون عدد اسم
اعظم یازده اند اگر تمام نود و نه اسم سه یازده یازده طرح کنی یازده یازده
اند چنانچه نه عشره نود و نه که باقی مانند بر هر عشره یکی یکی بیفزایی که یازده
یازده اند نود و نه نام با تمام رسند پس بدانکه جامع جمیع اسمای عظام این اسم
اعظم است اسمای دیگر تفصیل اجزای این اسم اعظم اند چنانچه شمه از ان
میگویم نیز عدد این اسم هو که یازده اند چون ان را منفصل بنویسی که ٢١
١١١٠٩٨٧٦٥٤٣ و انهارا جمع نموده بشماری شصت و شش عدد جمع
شوند و ازین عدد اسم الله برابر زیرا که اسم الله ٦٦ عدد دارد و اسم وکیل نیز

جملی

جملی عدد یافته است پس اصل این دو اسم اعظم هو است و اگر اسم الله
و اسم هو سه بایار بند که انرا نیز یازده عدد اند ضم کرده بخوانند چنانچه با الله
با هو عدد انرا اگر جمع کنی نود و نه باشند که نود و نه اسمای الهی اند ظهور این اعداد
و تجلی اکثر اعداد مرقومه مذکوره از یک تا ده شماره بیجاه و پنج شوند و بیجاه و پنج عدد
اسم محمد اند و اگر از یک تا نه که افراد اند انهارا جمع نموده بشماری چهل و پنج اند
که عدد اسم ادم اند علی نبینا علیه السلام چون این اسرار بر بنی ادم منکشف
کردند بدانند که حق تعالی در شان آدم علیه السلام که فرموده و علم ادم الا
اسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء
هولاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما
علمتنا انک انت العلیم الحکیم عین حق است و تحقیق است
انکه بمرتبه حق الیقین برسند و اگر نه بمجرد علم الیقین حاصل و قت او نبود و ابقا انست چنانکه
نه افراد را جمع نمودی و اسم ادم بر آوردی همچنین از یک تا هشت اگر بشماری
جمله پس و شش عدد اند و پس و شش عدد اعداد اسم الله اند و اگر از یک
تا هفت جمع نموده بشماری بیست و هشت شوند و بیست و هشت عدد اسم وحید اند
و بیست و هشت حروف تهجی از وحید او هو ید الله اشتباه است ابجد هوز حطی کلمن
خام بودم پخته شدم نو ختم و اگر از یک تا شش چنانچه ٦٥٣٢١ جمع نموده بشماری

ديگر نوشته شد اعداد اسم حوا اند با واو مدغم اگر اسم ادم را جمع اين اعداد
ضم کرده شود شماری اعداد اسم الله ذات سه برجی ايند جمله شصت و شش عدد اند
وان اعداد اسمين در بين لوح دو پايه برجی ايند و با اعداد اسم ذات در برجی ايند
زهی اعداد حوا و ادم که در اسم اعظم پيدا و هويدا امدند و زهی اسم
اعظم که بوجود حوا و ادم نمود امد و مسجود ملائک شد انست معنی انکه فرموده
اند **بيت** گر نگاه حق نبودی در وجود ان شکل را که ملک گردی سجود
و اعداد لوح مذکور که حقيقت ادم اند و ادم و حوا مظاهر وی اند صورت ان
دو پايه اينست

١١١٠٩٨٧٦٥٤٣٢١

٢١	٢٤	١
٢	٢٢	٤٢
٤٣		٢٣

٤	٩	٢
٣	٥	٧
٨	١	٦

واگر از بهر نام شماری مدغم اسم
حوا پيدا ايد و شکل طبعی مثلث هويدا
شود و ان شکل اينست که در ضلع
وسط و قطر هر طرفی که شماری همی نمائی پانزده مستقيم کنی و چنانچه
در مرتبه ايجاد وجود شريف حضرت حوا ام انبيای ادم است همچنين اين شکل
ام الاشکال است وجه نظر در تکثير اين پانزده در پايه تمامه جمله چهار و پنج اند

حوا ادم

بود ادم عليه السلام اند و او ابو البشر است يعني در کثرت اعداد حوا ظهور
ادم است و در سوم قسمت اعداد ادم اعداد حوا با هزار نيمی است چه
در شرع شريف بشر حواتای ميراث برد که مرد دو حصه است او را که زن يک حصه
بيت از شرع و هم حکم بود و تلف است قانون حفظ صحت عالم شريعت است
زن يکی اگر که چهار درجه عدد و پانزده متوقف و اعداد اسم حوا شريک ايند
و ان يکی الف است که نقد و قامت ادم مناسب يافته است و بدرجه چهارم است
زوج در زوج است بهم رسانيده چون جدا جدا انصور کنی يکی و چهار زوج باشند
همه از نيمی است که در شرع شريف نکاح يکی در چهار زن درست فرموده
رباعی تو باطن شرع کرده ای بخلوص ؞ در هم نکنی فهم تو بر نقد نصوص ؞
يک دل و يک دان تو غير از در وجهان ؞ اينست معانی فتوحات فصوص ؞
نکته شعر پنجم و سيوم در نقد فتوحات ای خليفه نداده اند معرفت ؞
با خليفه يکی تو همه صفت ؞ ای گنجينه اسرار ربوبی و معنی ای آينه انوار
سفلی و علوی ای خليفه الهی و ای متصف بصفات نامتناهی تو
چون وجود پدر بزرگوار تو که ادم است عليه السلام چون مظهر ذات و صفات
حق آمد و مصدر اسم اعظم شد گشت تمام اسمای الهی در وی تجلی نمودند
و در هر جزو و عضوی ادم که ان جزو و عضو مظهر آن اسم بود ظهور

خلف

بپوستند چنانچه گفته اند (ابیات) جلوه گر یار است در اجزای ما ٭ اوست در پنهان و
در پیدای ما ٭ قطره از دریا همی آید برون ٭ قطره روح ما و حق دریای ما ٭
هست هر یک مظهر اسم و صفت ٭ چشم ما و گوش و هوش افزای ما ٭ علم
ما و نطق ما سمیع و بصیر ٭ اوست حتی دست ما و پای ما ٭ ما کی ایم ای فلان گو ما
کم ایم ٭ اوست اینجا نیست جای او و ما ٭ نیست موجودی بجز حق در نظر
آفرین بر دیده بینای ما ٭ غیر حق در خواب هم کاهی ندید ٭ فکر ما و شوکت
ماورای ما ٭ اگرچه این ابیات اشارات محمل از اسما و صفات حق
که در آن نو ودیعت اند مینماید اما پرده از روی کار نمیگشایند و
دریں زمانه قحط الرجال عارف کامل اکسیر اعظم و کوگرد سرخ است
و بحکم خبر معتبر آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم خودشناسی واجب
بل فرض است زیرا که حق تعالی نیز فرموده است که اقرأ کتابک کفی
بنفسک الیوم علیک حسیبا و دیگر که سنریهم آیاتنا فی
الآفاق و فی انفسهم افلا تبصرون و سرور عالم خداشناسی
را متحقق بخودشناسی نموده پس هر که خود را شناخت خدا را شناخت
و این دولت عظمی و سعادت کبری بدون صحبت فقیر کامل

حاصل

حاصل نمیشود چرا که خدایابی موقوف است بر فقریابی هر که او را یافت یافت
ای صاحب دستار برو دولت بدست آر ٭ حق را نتوان یافت بدین جد و دستار
من لا شیخ له لا دین له ٭ در جهان بی پیر نتوان کار را دانان بعد هر ره
راهبری نبایدش پیر او شیطان بود ٭ و حالت اکثر مردمان این زمان است
که گرد پیران جاهل و شیخان بجاهل که بهنگامهای مختلف خارج از طریق سلف
برپا کرده اند میگردند ٭ ای بسا ابلیس آدم روی هست ٭ پس بهر دستی نباید داد دست
و دست رس این اهل هوس پای بوس اهل بس تخلقوا باخلاق الله
واتصفوا باوصافه نموده است و نیز شنیده زیرا که این گروه
عالی شکوه موافق کلام قدسی که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم
غیری گهواره در تحت قباب عصمت حق مستور اند و از چشم ظاهر
بینان دور (ابیات) پنهان اند اولیا زیر قباب عصمت ٭ ای مسکین تو کی بینی
بان چشم که سر هر کوی سلطانشان ٭ تو که طفیلی نیستی و در ایشان که دیده نه
از شفقت طلب که نه از غیر گفته جوابش ٭ بس اسیلی خورد باز کردی
لب سرو پای ٭ که هر پای ملایک شد سیر از سنگ طفلانش ٭ بس شور پیا
حالی زنده پوش افتاد در گلخن ٭ که طالع میشود صبح سعادت از گریبانش ٭

بس صاحب کرامت مانده دور از وادی عرفان زده بر تو بیندان زرق
و اگر نیست چو بالفتش نهر گوارنهای را زنند لاف و بود رهبر نشانی بیدهیم
تصدیق کن از بنده نستانیش کسی کو بر تو مطلب اعیان سازد سخن بشنو
زروی صدق و دوست اتفاق را و ربدامانش کرامت جوی چون طفل کز حلوا
طلب دارد نمی یابی ازان جمع خرمگس بر خود بر خوانیش زرافت حیث زین بهتر
خبر دار از رمی سالک تجلی کان فیه تعقیب بما لیحو زحد انش تحقیق بیرکی
دانی کو کشاید بر تو ار حقیقت خاید این قرآن بر تلبیت بنمانیش نشانی
را که تعلیم نسازد تعبار و طلب نبکن و لو بالصین شتر بیجور ز کافر و مسلمانش
و ثبت را مثل طرفی دان که شد مظروف انعالم نباشش این راه رو کو
خوف وسنگ و زدیده انبانش برآور زجهان با وسعت وجهی که می بینی
لی ان کنتوقه ما لتنوینه القعد و لنانش جان معنی این ابیات را گوش
هوش استماع نمودی الکون بر حق از معرفت نفس خود بوجه زبان حال
بلا اهمال اعلام نموده منبحو وحکم بر تو بر مکی شو بنده ماهر وسعید ارثیت
عطاء الحقیقت بوجه خود بلا تحدید ذات وصفات واسما وافعال حق
ثبت نموده خواهد نمود و این رساله را بامر او ساخته مشغول خود

شناسی که عین حق شناسی است بصدق جان خواهد بود و در حق فقیر صادق که متابع
باطن و داعی باطنی است ادعای خیر خواهد فرمود و این داعی نیز بامید الله و
استمداد له قادر بند برور رجا دالوه این زره الممقدار را نحو طلبات آفتاب ذات
عالیه درجات خویش گردانیده بمرتبه موهوم و صحو و مفهوم بعز و شرف
رسانیده حرمت شده بعد از او و هر طالب مولا این مکشوفات و مواهبات
که مشاهدات عطیات حضرت محبوب سبحانه اند بصدق جان مطالعه نماید
چه در غیبت و چه در حضور اگر قریب است و اگر دور او نیز در خود بجود خدا را
مشاهده نموده وجود خود را نمود حق داند و نمود خود را وجود حق فهمد
و باخلاق الهی و اوصاف نامتناهی و معرفت رسالت پناهی زنده ابد باشد
امین امین صفت و در راه عشق مرتبه قرب و بعید نیست می بینمت عیان
و دعا میفرستمت مکاشفه شست و چهارم در شرح نقطه حقیقت آدم در ظهور او با سایر
حواس و اسامی وجه بینه لهم و تفنظ نقطه الستر هیچ میدانی که عالم از کجاست
با ظهور نقش آدم از کجاست یا حروف اسم اعظم در عدد چند باشد یا خود اعظم از کجاست
گنج و الیس بلا طلسم محکم است لیکن طلسم گنج محکم از کجاست حیث اصل مدرهای
مختلف لیکن خیالات و مادر هم از کجاست لیکن نبی اند و هیلی و ایمن رحیث و اه
بلی بود نه حزم از کجاست لیکن بر همه عالم در جهان کاه عو وسکاه ماتم از کجاست

كاه شدى كاه غيب ولى هى ندانى سنا وعلم اوطانست لبطالب صادق ولى
ت بى تعالى بدانكه عالم در اسم سواليست وجميع بر اوطلق كنه و از احكام و
مخلوق وحادث مانند بر نشه در لست بلكى عالم ارواح دويم عالم مثال سوم عالم
اجسام در خلال مجموعى بلكه عالم وجوه نوع لوم لست در بصورت الف قائم لست
الف لوم اشارتست بحضرت لوم ودال وميم لوم بر زينه يوم لوم
وجهانكه الف نقطه ساير حروف لسته وجود لوم نقطه عالم معروفست رباعى
هست الف اظهور در هر حرف جمله حروف ظاهر از الف حروف حرف و
تجلاى الف برق وحدت بر حلو جلوه است شد فرق دويم لوم در مظهر اسم
اعظم لسته لكن دايم حوالسته بلكه بر ديم هر لوم در وجود ميلند لنزاره اليه
بدان كرد ميرسد وجمعيت ديم خود لوم از خود بر ميرسد بر اهوا اسم مير بد
بيت عنان نقش لستن جهات خود الست نقش شمع وزين و اكمال ع
خان عشته زيرا ازان اسم متوجه بلا ف زوال لسته ودر اين عالم تجلى الست
اوراسم متوجه بعلوم جانبه ودر عالم باطن لسته جلالى بر اوصفته كنايه غايبست
ولشيخ اسماء اشارت لسته ولكن اشارت بيم نيز منقطع الا اشارت
هر هويت عبارت لو لغت ذات لسته در بار هر سنى واحدى

بعدم

بعدم ست وبدان ليست هر واحدى واحد شده وبصورت الف متصف گشت
وهو معكم اينما كنتم دال اشتقال لست جنس اسم المجمل لكن هويت لست
وعالمت لوم نيز مجمل ومجموعه عالم كثرتسته وجميع جمع تعينات مكونات نقطه
هر اسما وصفات بر نيم وهر اسمى وصفتى ذات الله ظاهر وباهر لسته ابيات
نيست خود پنهان حضرت لم حق شناسى اگر هر ساعت غاير چون شمس لااله ديرلر
اسرار لر اله بيلميش اخلوت برونى كاه اطلاق ايتدى نى اله كاه بيلدك
اسرار لر لزكثرت عالم در جى بينى بى لسته وحدت لى كثرت
نوان گذار قياسى كاهى خواهى اسرار بار بگيرى وحدتى بكه از خوف
ببينى والرجان وجل وعقل وحطايى بدانكه حواس ده اند ظاهر بنج وباطن بنج
جنانكه بالا ذكر رفته واين حواس خمسه ظاهرى مستعد له احضرات خمسى
جنانچه حس سمع بالادراك اصوات متعلق لست دبيلديكر امتيار كه
نيستانسه ودر ولايى خسى عالم غيب لسته در انكا وحدت والوهيت
كوينده ايسالك صادق بلايا بد در مراقبه سمع مشاهده وحدة
واله وكوش دل بر بيام سرشى كالله در داك عشق
ولولۀ اعرفنى لسته هشدار كوش جان بر بيام سركى كن

وحس شم را ادراک مشمومات و بوهای خوش و ناخوش است **بیت**
چه حجت صبحدمی کز اکناف نور نسیم خبری رسد ز نسیم جعد معنبرش بمشام جان
اثری رسد واین حس فیض میکیرد از عالم ارواح پس سالک صادق را باید که
در مراقبه مشمومات لطیفه بمنبع بهره رب روحی مستفیض باشد **رباعی**
کل کفت که من مذهب دینی دارم با روح روان هم نفسی دارم بوییم که محمد است
در نکم زعیا حلی حسی و خوبی حسنی دارم وحس ذوق باعث ادراک لذات است
که فرق میکند میان شیرینی و ترشی و تلخی و شوری واین حس منسوب بعالم مثال
است وچون اکثر ازین لذائذ در نباتات یافته میشوند که رزق انسانست و
غیر انسان فرق لذائذ نمی تواند کرد پس سالک مرزوق در یابد که در لذات
رزق مراقبه رزاق نماید و رزاق مطلق را بصورت رزق مشاهده فرماید **بیت**
دفته مردن ز نور کشته بت دیدار رسد وچه شیرین بخوان تلخی جان کندن من
وحس بصر که اشکال کوناکون را ادراک مینماید وفرق در رنگهای کوناکون
میفرماید سیاه و سفید و سبز و سرخ و دراز و کوتاه و دور و نزدیک و نور
وظلمت را تمیز میکند این حس عزیز بعالم شهادت که جسم است منسوب و سالک
صادق عالم صورتست **بیت** روی تو دید دیده و دل در بلا فتاد این دیده
خو کرفت ندانم چه دیده بود وحس لمس اکرچه در همه عضو منتشر باشد اما

از لذت

در دوست را علم تر باشد دار و منفی ... و در رستنی و سردی و کرمی و تری و خشکی
و سبکی و کرانی ادراک میکند و امتیاز می بخشد واین حس جامع است و جامع
انسان دو مرتبه دارد یکی انسان کبیر که شمه از آن بالا مذکور شده دوم انسان
صغیر که نسخه منتخب است پس سالک صادق در خود مراتب جمیع المجمع باشد تا در
جزو مشاهده کل نماید **فرد** تو جزوی وحق کل است اکر روزی چند اندیشه کنی
کل باشی اکرچه قبل ازین مراتب مجموعه انسان صغیر نیز کفته است اما در این مکان نیز
واضح تر میکویم بشنو اول از مرتبه احدیت که خیر ظاهر کشت وحدت است که آنرا تعین
اول کویند دوم مرتبه وحدت ... سوم مرتبه ظهور ... یکم مرتبه اسمای الهی که رب
اند دوم اعتبارات کونیه که مربوبات اند و اسمای الهی که رب هست مربوبات
خود وجود بخشید و بظهور آورد و این همه مربوبات در سه مرتبه مرتب اند یکم مرتبه
ارواح دوم مرتبه مثال سیوم مرتبه اجسام و اول مرتبه اجسام عرش است
که اسم محیط مربی اوست و دوم مرتبه جسم کرسی است و زیر کرسی فلک
زحل و زیر آن فلک مشتری و زیر آن فلک مریخ و زیر فلک مریخ فلک
شمس فلک زهره و زیر آن فلک عطارد و زیر فلک عطارد فلک

فلک قمر و زیر فلک قمر کره نار و زیر آن کره هوا و زیر
آن کره آب و زیر کره آب کره خاک و از آن نزد رحمانی که افلاک
و این چهار مادر سفلی که عناصر باشند موالید ثلاثه ظاهر شده یکی را
مرتبه جمادات گویند و یکی را مرتبه نباتات خوانند و یکی را مرتبه حیوانات
دانند و خلاصه آن بشرط عرفان انسانست و این همه مراتب مذکوره منازل
نزول اند الکون حقیقت ظهور وجود انسان چون گشته بترتیب معلوم
شوند لکن اصل خاک که عالم پاک گشته چنانکه در مراتب نزول معلوم کردی و چون
خاک و بسایط ادراک افلاک و تاثیرات کواکب و امتزاج اعتدال
عناصر صورت خاکی رها کند و صورت نباتی پیدا کند و آن نبات
غذای حیوان شود و چون اکثر از نباتات و حیوانات باعث غذای
انسان شوند و انسان وقتی از این مراتب غذا میکند الغذای مذکور را
در اول بمقدار قوت جاذبه جذب میکند و ماسکه نگاه میدارد و ها
ضمه هضم میکند و ممیزه تمیز میدهد و لطیف را از کثیف جدا کرده بمحل
هر یکی میرساند پس دافعه کثیف را از معده براه اسفل دفع میکند

واین حالت

واین حالت در معده میشود انگاه اجزا لطیف باشد از معده نقل بر و
ده کنند و خود را بجگر میرساند و جاذبه در جگر اجزا لطایف غذا است
انرا باز جذب کنند و با قوتهای دیگر لطیف را از کثیف جدا کنند
اجزا کثیف [illegible] سه قسم شود قسمی بزهره رود صفرا شود و قسمی بسپرز رفته
سودا شود و قسمی بمثانه رود و بول شود و اجزا لطیف بعروق رود و خون
شود و در عروق باز همین قوتهای بیکدیگر همان عمل کنند و کثیف را از
لطیف جدا کنند اجزا کثیف باشد از راه دفع فضول مثل موی برون رود و ما
نند چرک گوش و فضول بینی و موی ها و ناخنها و از چیزی بماند علیها
[illegible] دروجود بیشتر باشند [illegible] مثل و غیره اجزا لطیف باشد هر جزوی
از ان لطایف بعضوی که لایق العضو باشد برسد انگه قوت مغیره
هر جزوی از ان لطایف بعضوی لایق ان عضو باشد برساند و در
حالت [illegible] بار دیگر همان قوتهای مذکوره عمل کنند و کثیف را از
لطیف جدا کنند و اجزا کثیف [illegible] رود و تحلیل شود و اجزا لطیف
قوتهای مولده انرا بطلب جذب کنند تا نطفه شود زیرا که مولده
قوتیست که از جسم اجزا لطیف باشد امتزاج کند تا از ان مجموع مثل
ان جسم حاصل شود چنانچه در نبات انرا تخم خوانند و در حیوانات

اگر بر بنده سهو بیضه دانند و اگر درد و بنده سهو نطفه گویند و
مشیمه قوتیست که جسم در بزرگ شدن قوت بدهد و نفس طبعی
اجزای جسم که از دنیا از بلکه بر مثال اشیا شوند و مراین نفس طبعی
را دو خادم اند که یکی را ثقل و دومی را خفت گویند و خفت عبارة
از قوتیست که او مایل هوا باشد و ثقل بر عکس این و نفس نباتی قوتیست
که جسم در طول و عرض و عمق بلند و بزرگ گردد پس بدانکه نفس
طبعی خادم نفس نباتیست و نفس نباتی خادم نفس حیوانی و نفس حیوانی
خادم نفس ناطقه باشد که روح انسانیست پس بدانکه چنانکه الف اصل
نقطه است همچنان اصل الف وجود آدم نطفه است و چنانکه از نقطه
ظهور الف است همچنان از نطفه نطفه ظهور وجود آدم است او بار چون
نقطه با الف بپیوندد یک الف را بصورت ده منصف گردانیده
را صد و صد را هزار نماید همچنان بدانکه از نقطه نطفه ظهور وجود سیم
اولست که آن نیز بصورت الف متصف است و چون این نقطه
نطفه از الف وجود آدم خروج کند و با الف ثانی که قامت حوات
بپیوندد و وی را آن نیز بصورت الف بند و دو این دو الف که بصورت

یازده عدد اند

یازده عدد اند آدم و حوا اثبات رب نابینا است تمام حروف که لا
حروف نفی و ثبوت و دلالت اند بدو و هویدا میشوند نقطه الف و حدیث
که لوح محفوظ نیز است و حدیث العلم نقطة اثبات رب بدوست همچون
آن نقطه نطفه است که لوح محفوظ صغیر خوانند و چنانکه در نقطه الف و حروف
معانی و اسما حروف مندرج اند همچنان در نطفه الف قامت آدم معانی
و حقایق سعادت و شقاوت مندرج اند که حدیث السعید من سعد
فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه شاهد این معنی است نقلست
که کسی بخدمت بایزید بسطامی قدس الله سره العزیز التماس نمود که دره
خدا مرد را چه می باید فرمود که دولت مادرزاد از آن کسی سوال کردند که
چون سعادت و شقاوت هر یکی در نقطه نطفه و دیعت نهاده اند
پس دعوت انبیا و هدایت اولیا چه فایده می بخشد جواب داد که تمام
عالم انسانی باعتبار زبانی است و سایر بنی آدم از جهت در عقد و قامت
یکیست اما از ابتدا تا ماد ر سلیست و خط مختلف اند و رب الارباب
همه را بر ترحیب پرورش میکند فرد صد هزار ان نخل از یک نهر و با بند
همه هر یک که پی نوعی و ثمر است و انبیا و اولیا علیهم السلام باغبان ربانی
الهی اند که تربوز را از حنظل خرق می نهند و غسل می برارند و مگس را

می گذارند و زیر و زبر تا فوق را تفرقه پدید آمد کل ذره بر لیسند و زیر سر گذارند
و خار و خس را بر آتش پدید آرند پس وجود شریف انبیا و اولیا فارق
مؤمن و کافر است تا صدیق را از زندیق جدا نماید و آن نیز در لوح محفوظ
ضمیر نقطه الف پدید قدرت مرقوم است که فلان بعد از فلان هدایت
خواهد یافت و فلان بوسیله فلان براه ضلالت خواهد شتافت تصدیق
صدیق و ضلالت ابو جهل هر دو بقضای الهی بود ورنه سرور
عالم صلی الله علیه و آله و سلم اگر سعی در کار ابوجهل می کرد و اگر نه در کار
دیگری دو اندکی نه خطاب الارباب در رسد که انک
لا تهدی من احببت و لکن
الله یهدی من یشاء و این وقوع دار یک
کان بر وی اید و لی آن یکی آینه دان و آن یکی ... خارجیست
پس بدانکه اینهمه مراتب هدایت و ضلالت است و سعادت
و شقاوت در نقطه نقطه مندرج است او آدمی را در آن
اختیار نیست و دفع آن از خود بهیچ وجه ممکن نبود که نفهم که خطای
کردی تدبیر ز این چه گفتا چه تو آن کو که تقدیر چنین بود

ای بنی آدم

ای بنی آدم برو دارم الف که نقطه ظهور را حجر بستماری و ضایع
نگذاری که تخم با غسل ظهور الفست و وجود آدمی بدان نور
نورانیست کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم المهی
نور کن املئنی فوق املئنی احنک بهد نظهور را
صورت چون پری که زاده است برای صورت گری عزیزی
نزد صاحبان شریعت بالغ الف که از دو ... براید طفلی نزد
مکاشفان حقیقت هم بالغ الفست که از دو ... براید در اینجا نفی
عبارتست از خروج نقطه است و در اینجا نفی رفع انانیت گفته است
هر که از انانیت بگذرد به انیت رسید در اینجا خود را باختن خدا را
یافتن باشد لمن عرف نفسه فقد عرف ربه مکاشفه نه هم نیز در
شرح وجود شریف آدم علی نبینا علیه السلام که نقطه است ... باز دو هم ...
ای چشم ... قرة العین ای دیده که بین هم ذات و
صفات را تو مظهر هم عین تو عیان و هم عین یک نقطه میان
غین و عین است کان نهست فیان هر دو ما بین و نقطه عین چو کردان
تا عین همان زمان تود عین هر چند که نیست غیر نقطه در کسوت
عین صورت عین انجا که ... نقطه است کیف بد ...

این اشکال بیان نقطه و حرف صد لون بدیده گشت و صدین
زهی نقطه اولی و درة البیضا که اصل عالم کبیر است و زهی نقطه صفا
و محمد المصطفی که اصل عالم صغیر است بیت ابد نظم جز الف
قامت یار ندارم حرف دگر یاد نداد استاد مرا ای صادق فایق
که این نقطه نطفه که مجموع الاشباح و کالبد ارواح است اول که از
پشت پدر انتقال فی نماید و در رحم مادر استقلال پذیر آید مانند نقطه
بود و مانند جرم اصل عالم کبیر که نقطه است آن نیز بود و است و چنانکه
السماء را قدرت حق معلق داشته آن اهل نطفه نیز در رحم معلق می ایستد
فهو طوق نطق از هر انگاه معلق می باشد هم متصل میشد القوة الجاذب
ناقص مینماید و نفس نباتی در زر نگ لعید چنانکه است فی ماند انکه اندرون
آن نقطه نطفه نیز دیگ بهر آن او نقطه دیگر پیدا آید البتوره ... الا
رواح نام نهاده اند و آن نقطه دل است بعد از آن دو نقطه دیگر در
آن نقطه ظاهر میشود یکی فوق آن بدست است آن و آن نقطه که بالاست
نقطه دماغ است و آنکه بدست راست نقطه جگر است و این هر سه نقطه
را رئیس الاعضا گویند و آنکه این نقطه ها بقدرت قادر بینا بر در کشند

نطفه با بلند بر بولند

نطفه با بلند بر بولنده کردند و صورت الف قامت ادم قایم گشته و نطفه
رنگ خون گیرد و علقه شود و اجزای غلیظ از تمامت نقطه نطفه روی بجانب
نطفه ارند و بدین واسطه چهار طبقه در آن نطفه پدید آید گویند و از طبقه ظاهر
محیط میشود پس مرکزی که میان نطفه است آنرا علقه گویند و سود است سرد و خشک
است و طبع خاک دارد لاجرم بجای خاک می افتد و آن طبقه که بالای مرکز
است و متصل و محیط مرکز است آنرا بلغم خوانند و بلغم طبیعه سرد و تر است و نطفه
باب دارد لاجرم بجای آب می افتد و آن طبقه که بالای بلغم است
و محیط به بلغم خون مسکون شد و خون گرم و تر است و طبیعت هوا دارد
لاجرم بجای هوا می باشد و آن طبقه بالای خون است و متصل بخون
صفرا است و صفرا گرم و خشک است و طبیعت آتش دارد پس بجای آتش می باشد
چهار طبع مخالف و لشکرش چند روزی بودند با هم خوش گر یکی زین چهار شد
غالب جان شیرین برآید از قالب و این جالب آن نقطه نطفه
که چهار طبع و چهار عنصر مرتب میشود سبحان الله یکماه باشد و در این ماه اول
مربی نقطه نطفه زحل بود و ماه دویم در ترتیب مشتری باشد و ماه
سیویم به ترتیب مریخ باشد و ماه چهارم در ترتیب آفتاب و ماه پنجم در ترتیب
زهره و ماه ششم در ترتیب عطارد و ماه هفتم در ترتیب قمر باشد و بار ماه هشتم

در تربیت زحل باشد و اگر در آن ماه متولد شود فرزند عجب آنکه زحل سرد و خشک است
و طبع بلوغ است و از جهت قوام وجود بطبایع و عناصر قسمت نماید و تمامی
اعضای انسان پدید آیند و العلقه بصورت مضغه بعد از آن شود دل و دماغ
و جگر از یکدیگر ممتاز گردند و سر و کتف و دستها و شکم و پهلو از یکدیگر تفصیل
یابند این اعضا جای معین بگیرند پس هر عضوی مقدار معینی از سودا و بلغم
و خون و صفرا اقسام و جوه تقسیم منقسم کنند بعضی را بر بعضی رامتفاوت
موافق اقتضای حکمت و چون تمامی اعضای درونی و برونی پدید آمده شوند
و بایکدیگر پیوستگی یابند پس مجاری غذا و مجاری حیات و مجاری حس و
حرکت ارادی پدید آید و تا مدت معین تمام شود آنگاه در هر عضوی بیرونی و
درونی قوتها پدید آید چنانکه قوت جاذبه و هاضمه و دافعه و ممیزه و مصوره و
غاذیه و نامیه و چون در اعضای این قوتها پدید آید فرزند طلب غذا کند و چون
که در رحم مادر جمع شده باشد و میشود از راه ناف بجهد و در کشد و چون
الحون در معده فرزند در آید و هضم شود و کلاه ارشی باید جگر آن کیموس را که
در معده است از راه ماساریقا بکشد و چون آن خون در جگر در آید
بار دیگر بواسطه جاذبه حرارت قوتهای مذکوره در جگر بعمل آیند و لطیف را
از لطیف جدا نمایند پس آنچه کثیف بود بر سه قسم شود یکی قسم

ار این اورد و هوا

بزهره رود و صفرا گفته و ثانی بسپرز رود و سودا گردد و قسم ثالث
بمثانه رود و بول گفته و آنچه لطیف بود به عروق رود و خون شود و خلاصه
این کیموس در جگر است روح نباتی بود فروح نباتی الحون
لطیف را از راه کبد بجمله اعضا رسانند تا غذا اعضا شود زیرا که روح
نباتی باعث قیام اعضای بدن است و موضع این جگر است و جگر در پهلوی
راست است پس چون غذا بجمله اعضا رسد و نمو شود ظاهر گشت و مرتبه نبا
تات با نبات پیوست و آنچه در باه دولت است به مرتبت مشتهی و چون قوت
روح نباتی کمال پذیرفت و معده و جگر قوی گشت و بر هضم غذا ما را رسند و انگاه
آنچه زبده و خلاصه روح نباتی بود از ابعد قوتهای مذکوره دل جذب کنند و چون
در دل قوتهای مرقوم بعمل آیند و لطیف را از کثیف جدا نمایند آنچه کثیف بود بمسا
مها بیرون رود چنانچه چرک گوش و فضول بینی و چیزی از عروق و غیر ذالک
در حمام بیرون رود و آنچه لطیف بود روح حیوانی نام شد و موضع این روح حیوانی
دل است که در پهلوی چپ واقع شده و از آن دل جوهری خوانند و چون روح حیوانی
قوت گیرد و لطیف را از کثیف جدا کنند آنچه کثیف بود قوت مولده از ابطال جذب

کند تا منی شود و از خلط لطیف که در دماغ است جدا کند و روح نفسانی تحصیل و روح
مذکور را از راه اعصاب بجمله اعضا فرستد تا حس و حرکت ارادی در
جمله اعضا پدید شود و قوت متحرکه پدید گفته پس بدانکه این قوت متحرکه
نیز بر دو قسم شود قسمی باعثه و قسمی فاعله و قوت باعثه آنست که چون صورت مطلوب
بخیال آید داعی باعث شود قوت فاعله را در برای تحریک و قوت فاعله آنست که
محرک اعصابست و این قوت فاعله مطیع و فرمان بردار قوت باعثه است
باعث دو غرض است یا از جهت جذب منفعت و حصول لذت و یا جهت
دفع مضرت و علیه است پس اگر در جذب منفعت و لذت است او را قوت
شهوانی گویند و اگر در دفع غلبه مضرت است او را غضبی خوانند و چون این هر
دو قوت در فرمان عقل باشند افعال ملکی و ربانی از انسان صادر شود و اگر
هر دو در فرمان وهم باشند افعال نفسانی و شیطانی صادر آید و بر آنکه در
آنان این دو قوت حاکم اند یکی عقلی و دیگر قوت نفسانی و وهم از جمله حواس
باطن است که مدرک معانی محسوسات است و چیزهای دیدنی و نادیده را است و دروغ
نمودن کار اوست چنانکه یک آدمی را بهزار چشم که در خارج الشخص والصورتی نبود
و بعضی مشایخ وهم از شیطان نیز گفته اند چرا که جمله قوتها که گفته شد با آدم مسخر گشتند

و وهم کافر

و وهم مسخر نگشت زیرا که چنانکه در انسان کبیر فرشتگان شدند مانند آن در وجود انسان
این قوتها اند و در سایر ملوکست ابلیس سجده با آدم نکرد همچنان در سایر قوتهای مذکوران
وهم مسخر نگشت و حدیث صحیح است خیر البشر صلی الله علیه و آله و بارک و سلم که هر آدمی
که از مادر بزاید شیطانی همزاد او باشد یعنی این قوت وهم است و این بجای قد
رت حق است و حس دیگر از حواس باطن قوتی است متصرفه که آن قوت را در فرمان
عقل بود از ذاکره و متفکره گویند و اگر در فرمان وهم بود او را قوت متخیله گویند
و کار این قوت آنست که هر چه از حواس ظاهر و باطن در قوت حافظ نشسته بود
الخبرات همه یکجا اند و این قوت مانند خواننده بود که لوحی در پیش نهاده شد با او الجمله
در آن لوح مسطور بود میخوانند و این حس بجای کلام حق است و قوت حافظه مذ
کوره نیز از حواس خمس باطن است و او چون لوحی است که هر چه از حواس ظاهر و باطن
بدو رسد نقش آن جز در آنجا بماند چنانچه دو شخص یکبار با یکدیگر ملاقات نمود
مهمات خود [illegible] یکدیگر را دیدند و بشناسند و سبب این آنست
که در اول ملاقات نقش ایشان در قوت حافظ قائم شده بود و چون بار
دیگر بهم رسند قوت ذاکره آن نقش اول را که در لوح حافظ بود با صورت
این شخص برابر کنند بعد از آن چون موافق افتد هر دو دانند که ما پیش
ازین آشنا بودیم و با یکدیگر ملاقات و اخلاص داریم و این حس مانند

خیالست که حس حافظ چون او حس است و حس دیگر از حواس باطن
قوت خیالیست و خیال خزینه دار حس مشترک است اگر بظاهر چیزی
شود بعد از ان خیال آن صورت را ببیند چنانچه شهر را دیده باشند و غیر ذلک
در خیال آرد ان صورت را ببیند چون تصور پیر و مرشد کرده همواره در
مشاهده مریدان و مرشدان باشند و چون بنظر بصیرت می
بینند و کلمهای حق مشاهده می کنند و این حس مانند ارادت حقیقت و
حس دیگر از حواس باطن مدرک صورت محسوسات است و ان در اول
دماغ بود از ان حس مشترک خوانند و هر چه حواس بیرونی
در می یابند الجمله را حس مشترک در می یابند و الجمله از
حس مشترک جمع اند و چون مبصرات و مسموعات و مشمومات
و مذوقات و ملموسات جمله در حس مشترک جمع اند لهذا این جهت
از قوت را حس مشترک میخوانند یعنی ادراک اینجمله میکنند و میزاید
که واگر کسی را در حس مشترک خلل باشد آنچه را بشنود انکس یک چیز را دو بیند

مثل احوال

مثل احوال و این حس مشترک در انسان مانند علم حقیقت و حقیقت ولی
کسی که ظاهر اول شنیده الثوانی بدان که تا اینجا مذکور گشت ادمی با دیگر حیوانات
شریکست یعنی در رتبه سه روح در کرته سه روح روح نباتی و روح حیوانی و روح
نفسانی و ادمی مخصوص و ممتاز میشود از حیوانات بنفس ناطقه که روح نفسانی
عبارت از وست و روح انسانی از قبیل این سه روح نیست
بلکه علویست و این سه روح باتفاق اهل شریعت و اهل
حکمت داخل بدن اند و زبده و خلاصه غذا اند و غذا به مرتبت
و مرور رسیده به روح گردیده و هر انست ترقی بر آمده دانا و بینا و شنوا
شده است و از مراتب کثافت بلطافت رسیده و از ظلمت
دور گشته و در مرتبه نور موصوف شده زیرا که اصل نباتات و حیوانات
و جمادات عنصر اند و اصل عناصر افلاک و اصل افلاک نور است
بلکه جمله افراد موجودات مملو از نور اند   رو دیده بصیرت آر
که هر ذره خاک   جامست جهان نمای چون در نگری   [illegible]

که بحس و حرکت محرک بدن است او را انسان گویند که من عرف نفسه
اشارت باوست بعرفان او حاصل کن چرا که نفسی را آن
نفس نیست آمده است و نفس نیست حقیقت روح لطیف است
که من فلان و من فلان و من شاه و من گدا یا من پیر و یا من
جوان یا من جاهل یا من عالم این اشارتها باو و من متعلق است
این را نفس نیست گویند که نفی آن واجب چرا که نتیجه این تجرد
جوی و خودنمائی بود و عرفان بر نفس آن است که نتیجه آن
خدا است تا خود را نفی نکند اثبات خدا حاصل نشود که فقد
عرف ربه در معنی تحقیق نمودند بود خدا کم شو که تو چند
این بود کم شدن کم کن که بقربی این این روح انسانیست
که از روح علوی و روح قدسی جدا شده و این کم کردن بعضی نامحو
بس که با سقاط اضافات خالص یک لمحه و یک لحظه مر انسان تمام شود

محض

محض آید و ولایت یا شد و رسیدن این مرتبه از فواید تمهین بود
و هر که قرار گرفت ازو اصل یا مند و ولی است تا نه بود تشو صاحب دل
عبارت از اوست و انسان کامل خود اوست و برین مرتبه علیه
از یک لمحه تا تمام شب و روز متدرج که قرار کرد دو وجود لطف او نام
دارند هر دو جا نه اگر یک لمحه باشد ولی گویند و اگر تمام اوقات بر این نسبت
محض بدل کند ابدال گویند و چون به تبدیل احوال خود قیام نماید و قرار گیرد
اوتاد گویند که قرار ارکان بان اوتاد باشد چنانچه قرار زمین
بسمار کوهها است و وقتیکه تمام روز و شب قرار یابد غوث و قطب
و عالم گویند که قرار و مدار زمانه با وست و وجود لطف او مرکز ادوار
از نقطه پرکار قبوله در حق آن مرحقیقت که کنت له سمعا و بصرا
و یدا و رجلا و جوارحا هر چه در آن وجود لطف ظاهر است
چون شنود و بیند آن علی حقیقت و هر چه در وجود لطیف آن کنت
چون دید و یاران نیز عین حق بود زیرا که انجا او را جمیع صفات حق را

آن علی داشت و از ذات نبی است و صدیق اکبر رضی الله عنه فرماید
که ما رأیت شیئا الا و رأیت الله فیه چون جمیع
و صفات ظاهر و باطن او یابند پس هیچ نمانده که در علم
معلوم معدوم که باطن باطن است پس در ظاهر و باطن حق ظاهر بود
و او باطن است در باطن باطن و وقتیکه اولیاء الله درین مقام قرب
قرب شدند این قرب را قرب فرایض خوانند و جاییکه بی یسمع و بی یبصر
و بی ینطق که بعضی می شنود و بعضی می بینند و بعضی می گویند و غیر ذات ظاهر
عبد است و باطن حق بود این نظر حیدر صفدر کرم الله وجهه فرمود که
ما رأیت شیئا قط الا و رأیت الله قبله و وقتیکه اولیاء الله
درین مقام قرب گویند صاحب قرب نوافل باشند این قرب
در ظاهر عاجز و مجبور و در باطن غنی و معمور در ظاهر انا بشر مثلکم
گوید و در باطن رضای او جوید و ما ینطق عن الهوی ان هو
الا وحی یوحی و این قرب فرایض و قرب نوافل هر دو تفصیل آن بدلالت

که در حق

که در حق آن فرموده است الولایت افضل من النبوة
و آن ولایت مطلقه و ولایت حقیقت که حقیقت محمدی و وحدت
و مقام اولی خوانند و آن شمس الشموس و شمس الحقائق را
اگرچه علی العموم تجلیات و تعینات تجدد و تعداد است فاما علی الخصوص
مرو تجلی متجلی است که نبی را آفتاب نبوت خوانند و ولی را
ماهتاب ولایت دانند و مقابل این هر دو آفتاب و ماهتاب
نبوت و ولایت مقام قرب لی مع الله لو خاتم گفته آنم
نبی چون آفتاب اند و ولی ماه مقابل گشت اندر لی مع الله
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابتغی مطالب مآل اولی عبارت از اوست الطالب صادق و ای
سالک مکاشفات حقایق بشنو بشنو دایره شمس الحقایق را
که در مکاشفه گذشت شرح آن استماع نمودی اکنون شمه
نوعی دیگر بشنو که قوس احدیت صورة الف احدیت ذات است
و خط فاصل که برزخ الکبری و حقیقت محمدیست صورة الف وحدت است
و قوس دویم که الوهیت است صورة الف الف الوهیت است که
بحقیقت انسانیه دایر گشته و مسما بقوس ظاهر وجود شده
و قوس سیوم که در دو مرتبه اعتبارات کیانی مندرج است صورة
الف ظاهر علم اوست چنانکه ذات علم و قدیمست تجلیات در این مرتبه
معلومات نیز قدیم اند که اینجا مسما اند و باسمای کونیه و این هر دو
ظاهر وجود و ظاهر علم در انسان جمع اند بعد از ظهور اسمای کونیه
و الهی که مراد بعناصر اربع و صفات سبعه است و چون الف اسم ثابته
حادث است اینهمه اسماء که در الوهیت قدیم اند در اینجا حادث

بی چون

پس چون ظاهر یکی جمعیت مرتبه رب و مربوب است که مظهر و مظهر اند
تا بلکه دیگر ربوبیت و الوهیت تمام نهاده نیز بجمعیت مرتبه جمعیت مربوبیت را
آدم خطاب فرموده نیز از اینجاست که امام المحققین شیخ محی الدین ابن
عربی قدس سره چون جمعیت الوهیت و جمعیت آدم علی نبینا و علیه الصلوة
و السلام را مقابل یکدیگر مشاهده نموده پس چنین فرموده که فص حکمت
الهیه فی کلمة آدمیه زیرا که معراج آدم علیه السلام در الهیت است
تجلیات هر یک خلیفة الله از آدم تا سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم
که هر یک انسان کامل اند و معراج هر یک در یک اسم الهی که مناسب
انبیا بوده بتفصیل اسمای او و عیان نموده و چون قوس اسماء انبیا و
قوس اسمای الهیه معراج و معارج انبیا و دین بر دو جمع اند و این هر دو
قوس را در مرتبه فردیت وجود مطلق جمع یافت و قوس فردیت
مصطفی محمدی جمع دید از حیثیت آن گفت فص حکمت فردیه فی کلمه
محمدیه چون آن نقطه در مشیت الکون بشنو که از آدم علیه السلام

تا حضرت خاتم الرسل آفتاب ما بر وجود شریف ایشان انبیا مظاهر
و مجالی شمس الحقایق اند که شمس شموس اوست و حضرت و حقیقت محمدی
اشارت از اوست والحقیقه را اگرچه بوجه عموم تجلیات و تعینات
و تشکلات و تشخصات بجد اند اما علی التخصیص بر او تجلی متجلی است
که یکی را آفتاب نبوت گویند و دیگری را ماهتاب ولایه خوانند
و آن نبوت نبوت محمدیست که گفت کنت نبیا و آدم بین الماء والطین
والولایه ولایه محمدیست که الولایت مهر که این هر دو خبر معتبر اند و از
و مظاهر اول آن آفتاب نبوت وجود شریف آدم علیه السلام است
بعد از آن سایر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین تا مرتبه وجود
صاحب المقام المحمود که وجود آدم علیه السلام مشرق آفتاب
نبوت اوست و وجود خاتم الرسل مرتبه استوای خورشید نبوت
خود بود زیرا که در مرتبه اشراق وجود انبیا علی ظلال احکام
او بود بدانکه در استوا ذات متشخص کم و نایاب گشته و دور نبوت
تمام

تمام گشت و [illegible] در جناب ختم نبوت بسته و چون نمون آفتاب
در مرتبه استوا [illegible] بجانب مغرب ولایت راجع گشت و دوره دیگر
بود گشت و ظلال متشخص اولیا ظاهر شده والشمس الحقایق به
تجلیات ولایت در مظاهر کمل این امت متجلی شده و اسم ولی
در دین محمدی ظهور یافت زیرا که در ادیان ما تقدم اسم اولیا در امم
انبیا بر هیچکس اطلاق نگشته و [illegible] الی الله را انبیا می گفتند از جمعی
بدین آدم [illegible] کرده و جمعی [illegible] نبی بود و جمعی بدین نوح
و جمعی بدین ابراهیم [illegible] و بعضی بدین موسی علیه السلام و برخی
بدین عیسی علیه السلام زیرا که در ادیان انبیا تمامی نسخ دین اولوالعزم
واقع بود بدین [illegible] دین محمدیست و چون دین محمدی ص [illegible] گشت
ادیان ما تقدم منسوخ گشته و مشرق و [illegible] محمدی روشن شد
چون خاتم خاتمیت در ید مبارک حضرت نبوی بود [illegible] خاتم
الرسالت [illegible] بعد از وی مبعوث نشود و بعد از وی [illegible] بدین

نبوت علم موهبی دعوت کنند اما اولیا خواهند بود و نبیدا در دور ولایت
اکنون حق تعالی خواهد که ندا از جناب نبوت آیات نبوت می‌گرداند که نقبا
و نجبا و احرار و ابرار و ابدال و اخیار و اوتاد و افراد و قطب و قطب المدار
و قطب الاقطاب و غوث الاعظم شده با نهایت برسانند تا مقصود بان
بارگاه الوهیت ابراز کمی از آن اسما کم گردد مدار ادوار بر قرار زمانه بلکه
بر آنکه چنانچه در دوره انبیا اول مظهر نبوت آدم علیه السلام است
همچنان در این دوره ولایت مظهر اول الشمس الحقانی تا انتها سبوحیت
شریف حضرت علی است و خاتم انبیای دیگر اجزای نبوت آن حضرت
بودند همچنان اولیای دیگر اجزای ولایت آن حضرت باشند همه مثل و مانند
و قلب بر قلب و قدم بر قدم انبیای دیگر از علمای امتی کانبیاء بنی اسرائیل
شاهد این مقال است گویا آن عالم باشند در امت او لیکن را
مقابل در نبوت هر ظل نبوت که حاصل گشتی که ظل ولایت در مقابل
و کرامت هر یکی از این اولیا مقابل معجزه آن انبیا بود لیکن بعضی محمدی مولود
و بعضی محمدی عیسوی باشند و ولایت علوی مقابل نبوت عیسوی است چنانکه بر آن
حضرت

حضرت ... ظهور نبوت مسیح نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام
اقرب است موافق ... علیه السلام که انی اولی الناس
بعیسی ابن مریم فانه لیس بینی و بینه نبی مجانس
نجابت ظهور ولایت مسیح ولی اقرب است نیز از حضرت علی مرتضی
که ولایت علوی حضرت مرتضی مقابل نبوت حضرت عیسی است بموجب
حدیث صحیح که یا علی ان فیک مثل من عیسی تا آخر
و مثل صدیق اکبر ... مثل فاروق نعم نبی نوح علیه السلام
و مثل عثمان ذو النورین بلوط علیه السلام کرده فرموده حسنین کس
معذور لوط علیه السلام ... حضرت عثمان رضی الله
عنه ... علی در آخر ولایت اول الصدر بوده است
و در دوره خلافت آخر مظهر خلافت است بموجب حدیث الخلافت
من بعدی ثلثون سنة تا که آن مظهر شمس الحقانی محمدی ... ماهیت ولایت
علوی ... در تحت شعاع آن ... فایض الجود حضرت محمدی بود مرتبه

مقارنه داشت و چون از تحت الشعاع باوج ارتفاع بر آمد و از بروج هلالیه
معارج بدریه راجع گشت بر نهجی که عرض نسب وجود شریف حضرت غوث الاعظم
محبوب سبحانی ابو محمد محی الدین سلطان سید عبدالقادر جیلانی است
مقابله تمام و کمال مرتبه استوای شمس الشموس محمدیه بدر عالیقدر گردیده
و مرتبه علیه قدم بر قدم محمدیه معزز و مشرف گشت و فص حکمت فردیه
فی الکلمة المحمدیه بعینه متجلی در بدر علیه قادریه گشته چنانچه در چهارده
روز روشنی ماهتاب جهانتاب گشت بدرجات بدریه روشنی
و بزرگی میکرد در جهان بود یکه چهارده کرسی حروف نسب مادر و پدر
بزرگوار که هر یک از ایشان سیدات و سادات صحیح النسب اند از سر در
عالم تا ظهور غوث الاعظم بدر عالی قدر فلک رتبت بر معارجات
چهارده گانه جهانی و جهانیان جسمانی و روحانی را بنور جلوه خود پرتو
نور اعلی نور رسانید و کرسی نامه حضرت بابان ختم محبوب جیلی
تصحیح نوشته شیخ عبدالقادر ابو محمد محی الدین ابن سید موسی بالتعلیق است

ابی عبدالله

ابی عبدالله آن ماه تمام ابی یحیی که بزرگ بود انام ابی شمس الدین محمد صاحب
ابی داود که بحر الصفا ابی موسی الجون از ایشان جد ششم غوث عبدالله
در عدد ششم جد سید حسن دوم مثنی ابن حسن بن علی ابو طالب از وجه حسنی
تا رسول معتمد المرسلین هادی محشر شفیع المذنبین و در مقابل بدریه نسبت
این چهارده بزرگوار عالیقدر چهارده روز تابع چهارده ازواج سیدات
مطهرات این چهارده سادات رفیع الدرجات چهارده نسب مادر
چرا که نسب مظهر ستار لیست چهارده صالحات عارفات زاکیه
المستورات اند بر موی چهارده نسب ورود شماست ولایت قادریه عالم
نور ظهور آمده و در سلسله ان عز کرده ترتیب تناسل تو صحیح
بود [illegible] و سلسله معنوی بود شرط حضرت غوث الاعظم فرزند
شد در عالم [illegible] در دامن مادر خود
عالیه صدیقه رضی الله عنها [illegible] و ان ام المومنین [illegible]
حفصه [illegible] در عالم [illegible]
[illegible] عالیه عبدالقادر در فرزندان [illegible]

خواهد بود بر اهل بصیرت و این نقل در کتاب ... مذکور است پس
حقیر صادق را در بعض تصوف ... افاضات ... بعد ما اتحاد
ولایت علیه صادق است که اعلی قدر غوث اعظم شیخ جیلی
پس هرگاه که خاتم در مراتب ولایت نجات از ظلال تا بر زوال مرتبه فوق مرتبه
بوده است ... در بعض مراتب ولایت او مرتبه ارتفاع رتبه
تحت الشعاع هیچ مرتبه اجل و اجمل و روشنی و مرتبه چون ما رتبه بود رتبت
که مرتبه فوق فوق ما بر تربت و این ... قادر به محبوبیه رسیده شده است
شده در صوری و معنوی فظهر انه شمس که محمدیست در باب مراتب
سلوک طریقه خاصه محمدیه در جمیع مراتب ... و بحر یک قدم غوث
هیچ قدمی در اقدام ولایت فرو کرده است نیم صفات ... و ... الورای
وحدت رسیده و بمقام دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی بحضرت ذو الجلیل المتعال ... انجمد م
وصال کما حقه تحقیق مقال خود بسر ... که کل ولی علی قدم
نبی و انی علی قدم جدی المصطفی صلی الله علیه

واله

و الروایة ما وضع المصطفی قدما من موضع الا
وضعت قدمی فی موضع قدمه الا اقدام واحد
من النبوة لانه خاتم الانبیاء پس باید دانست که هر ولی
که بر قلب و قدم نبی است بدان سبب است که قلب بر قلب آن نبی باشد و کرامت
آن ولی مثل معجزه آن نبی بود و مقرر محققین است که سایر انبیا
از آدم تا عیسی علی نبینا و علیهم السلام مرتبه تجلی داشتند لاجرم اولیائی
که در ابتدای سلوک تا انتهای بر قلب و قدم بعضی از آنها باشند مرتبه تجلی باشند
و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم چون از تمامی انبیا به مراتب تجلی فوق
و فوق تر و بدرجه عالیه محبوبیه پیوسته است بنا بر آن غوث الاعظم رضی الله عنه
که قدم بر قدم آنحضرت است به مرتبه محبوبیه مشرف شده اند و القاب
محبوب المحبوب سبحانه اظهر من الشمس است بناء بر آن تحصیل حاصل است
و ایضاً هرگاه که نور ظهور حضرت ختم محمدی نور انبیای بنی اسرائیل محو
و آفتاب نبوت آنها افول یافت و ماهتاب ولایت اولیائی که بر قلب و قدم
ایشان بودند نیز افول و غروب نمودند و چون آفتاب نبوت

بجا عربی لما قام حقانیت صادق و فانی است نیک نیست که با ما

و ولایت ما در حضرت قادر جیلانی و رسالت مرتبه بود به روشنی و ظهور

خواهد بود چنانچه در جمیع کلام کرامات الکلام المحبوب علیم و علام شاه

صادق است افلت شموس الاولین و شمسنا ابدا علی افق

العلی لا تغرب و چنانچه ختم نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم

بذات با برکات آن سرور عالم است همچنان ختم ولایت محمدیه نیز

بذات با برکات حضرت غوث الاعظم است او بموجب معنی کلام

کرامات الکلام المحبوب سبحانی شاه صادق است فاعطانی

المولی اجل فی لا اسئله و لم یعطها غیری

لیوم القیمة و این فقیر برای کشف اسرار این اسرار دایره دور

رساله شیخ مختصر است از نظر الهی ای عبارت شایره و از جهت دایره

تعینات دایره هر یک تعینی و تشخص از تشخصات و تعینات آن

اسرار ثبت بر درجات انبیا و اولیا بر قلب بر قلب و قدم بر قدم

یکدیگر اند و بر رفتار حضرت قادر در به علم معاقله اصحاب تجرد و ارادت ع

ممتاز بشغلوم و معقول خاص و عام نمود چنانچه شیخ دایره مذکوره

دا

معنی دور ادوار اسرار حضرت قدس سره بر زبان خورشید انوار مشرق

اسیر کند ماه مهر افروز دایم جلوه دیگر کند روز را از آنکه شب

مر او را هر کسی جانب زبانش هر دم کسوتی دیگر کند صورتی او هر لحظه

معنی دیگر دهد معنیش هر لحظه از هر صورتی سر بر کند چون بتابد آفتاب

حسن او بر کاینات نور او از روزن هر خانه را انور کند در مظهر

تا شود ظاهر جمال روی او هر دو عالم را برای نور خود مظهر کند اثر فیض شمس

چون بتابد در زمین ممکنات از زمین را آسمان زیبر ماه و خور کند

هر که از جان بنده علام است آن در تمشی حضر کسی انوار غیب جهد

کشف کند در دایره شمس الحقایق و شمس الشموس که شموس و قمر عن سائر انبیا

ظلال جمال و جلال کمال الشمس الحقایق اند و بر قدر قادر به مرتبه

عظمی ختمی ولایت محمدیه باب بر درجات اولیا در قلب بر قلب شیخ الله اکبر

از مرتبه بلال بالا درجه السلاطین امتیاز مخصوص ممسوح امین مکاشفه مرتب و اعلم

در مرتبه دایره نبوت و ولایت حضرت سرور عالم بابا بر انبیا و اولیا و مرتبه

محبوبیه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مشغول ادای جان جان و انکه

است این یتیم را که ترجمان منی نیم هم خامه‌ای از بی نوا
نی نی و نامی از دو نغمه سرا از خوشان کو که این ساز آورد نی زنی
کو یا دم ساز آورد نی نوازم شاه عبد القادر است ذات پاکش
در دو عالم نادر است غوث اعظم او است در جمله ذوات فیض
بخش اولیای کاملات قطب اقطاب است و غوث اعظم است
نور قدسش فور بخش عالم است بحر دین او محمد با الیقین فیض بخش
اولیای کملین اولین حیران بحر استغراق الستسلم بود در سر احمد دار
راز او کشیده از انظار است هست راز کش مصدر انوار شان
مقدس بر کتفهای اولیا است قدم بر اولیا را کتفها است
بی قول مصطفی بخوانید هست این قول صحیح و نجیب از وجود احمد
در وجود در وجود او محمد در وجود ذات او مرآت ذات مصطفی است
نور او علی ظهور مرتضی است مظهر ذات هویت ذات او است در ذوات
جزو کل آیات او است اسم هو بر جمله اسما مرتبت یازده
اعداد مصطفی از او مظهر است مظهر ان الاسم الاعظم بالیقین
تمت

است عبد الله در آن سلطان دین اسم اعظم سرور اسما بود
مظهر او مظهر عظمی بود و انعطاف هر یکی اسمای دیگر مظهر اوهام
آن مظهر شیم بر همه اسما ظهور اسم هو است جمله اسما صفت را
ذات او است مظهر او همه آن اغر در ذوات فیض بخش اولیای کاملات
مست بیخامشی بی صوت و صدا بی‌نوایست بی‌نوایست بی نوا
همچو من محکوم است ما نی نوازنی نوازد او زمن راز و نیاز از خودم
خاموشی از و قال الله است او زمن گویا شده از عیان
نی زبان گویا هم از لبهای او ترجمان عرض مطلبهای او مرآن
از مرکز دایره وجود و همی نقطه پرکار بود وجود در مراتب
ولایت درجات بسیار اند و هر یکی را منزلتی است مقرر اول
مرتبه ولایت مطلقه که ولایت حق جل شانه و عظم برهانه
هنالک الولایة لله الحق دویم مرتبه ولایت ولایت
اولیای امت او صلی الله علیه و آله و سلم بود در سیم مرتبه ولایت اولیای
امت او محمد را دو مرتبه مقرر اند دو قسم منقسم گشته اند یکی مرتبه

جمال است که طالبان و مشتاقان و هاربان و خایفان جلال
ذو الجلال از یکی مرتبهٔ محبوبانست که طالبان ذات حق تعالی
باعتبار عشق ذاتیه عاشق و مشتاق جمال ایشان و ایشان
محبوبان و معشوقان الهی اند و درین هر دو فرقه اولیا هست
هر یکی را مرتبه ایست در عظمت و رفعت دیگر است
هر یکی باوصافی موصوف و هر یکی باختصاصی مخصوص بزمرهٔ محبان
در تلوین است و ابنا و اصحاب ولایت خوانند مثل داود
و سایر اولیاء عشاق اند در مقام دوام است و زمرهٔ محبوبان
در تمکین است و ابنا و اصحاب ولایت خوانند نبینا و
و سایر اولیاء محبوب و معشوق اند در مقام تمکین است پس فرد اکمل صاحب
ولایت نبوی و ولی باشد و فرد دیگر صاحب ولایت نبوی و اینکه
باشند و ولی مستور نیز و ولایت خود بر کل محبین و او اولی است
خود را بر حق بر دو ولی مظهر صفاتست و ولی مظهر ذات مطلق
از اینجاست که رئیس المحبوبین سید المعشوقین ابو محمد محی الدین عبد القادر

جیلا

جیلانی فرموده اند شعر واعطانی المولی اجل ولایة
ولم یعطها غیری لیوم القیمة چون این مقدمه معلوم شد
الکون بدانکه خط مستدیر دایره مذکور نموداراز فلک ولایت مطلقه
که ولایت حقیقت که ولی و والی و متعالی مطلق اوست تعالی و ولی
مطلق الغیب اوست و خود اوست که دارد اولیا را دوست خود اوست
و درین دایره ولایت مطلقه حقیقیه دو دایره اند یکی دایرهٔ شموس
نبوت انبیا از آدم که اول مظهر است اما خاتم که ختم محمد است علیه
و علیهم الصلوة والسلام و دوم دایره ماهتاب ولایت سایر
اولیا که مظهر اول آن علی مرتضی است رضی الله عنه و این هر دو دایره
انبیا و اولیا مستفاد اند از شمس الحقایق المحمدیه که شمس الشموس
و خورشید اعظم اوست و اقتباس نبوت سایر انبیا مظاهر تجلیات
وی اند و ماهتاب ولایت سایر اولیا نیز مقابله شموس انبیا
نبی اسرائیل بقدر استعداد مقارنه و مقابله نور ظهور از آن
شمس الشموس میکنند و انبیا را تقدم چون مرتبهٔ مجتبی مشرفند

و در واحدیت هر یکی را بهر اسمی معراجیست پس بعضی از اولیای امت ازین
امت مرحوم موافق اولیای امتی که انبیای بنی اسرائیل بر قلب و قدم ایشان
بمرتبه محبی می باشند و معراج ایشان نیز در واحدیت باشد و این مرتبه را
مرتبه ولایت خوانند و چون حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم بمرتبه محبوبی ممتاز اند و مرتبه ورا الورا و مقام او ادنی
او ادنی معراج اوست بدان قدر حضرت محبوب سبحانی بجهت مقابله احباب
نیو لیس او [illegible] و [illegible] ازان ذات عالیه در حجابات [illegible] و هر دم
بر قلب و قدم سرور عالم است صلی الله علیه و آله وسلم و این مرتبه محبوبیه و معشوقیه
مقام یکی است باتفاق محققان بر نیست که این مقام بر شخص المحبوبی
و سلطان المعشوقی ازین پیر اولیاء الله خاصه حضرت غوث الثقلین است
و کسی از اولیا تا باین مقام ولایت نرسیده و سلوک نفرموده و عروج
نه نموده و تا قیامت نیز تا این مقام بجز ذات المحبوب علیم و علام هر که
نیست و نخواهد بود و چنانچه ماهتاب را بعد از [illegible] هدایت حکم السلطان
و هر روز یکی نور عالم افروز است همچنان بعد از بدر قدر ولایه جاودان حضرت

غوث

غوث الصمدانی محبوب سبحانی اگرچه اولیا بوده و هستند و خواهند بود اما بدین مرتبه
علیه جلیه عروج نخواهند فرمود چنانکه در دیوان عربی حضرت غوث الاعظم
و کتاب خلاصه المفاخره و کتاب قلائد الجواهر و کتاب بهجة الاسرار و مخازن
القادریه و مقاصد القادریه و کتاب تحفه القادریه و در رسالة الموهبی [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] الضعاف خواهد فرمود [illegible] عقل و [illegible]
و کشف [illegible] تحقیق [illegible] احتمال [illegible] در عقد عقاید [illegible]
بیت تو چه دانی زبان مرغان را چون ندانسته سلیمان را در شرح [illegible]
بزبان [illegible] محبوب سبحانیست حقیقته [illegible] مدارج بزبان عربی و مفهوم آن
فقیر ترجمه آن اختصار [illegible] المحبوب
سبحانی ظاهر آید بگوش صداقت نیوش استماع نمائی و بدان که حضرت
غوث الاعظم [illegible] معظم مظهر اتم ولایت خاصه سرور عالم صلی الله علیه
و آله وسلم [illegible] چون قدم بر قدم و قلب بر قلب [illegible] در
سلوک [illegible] مقام [illegible] او ادنی [illegible] معراج
محمد است [illegible] حضرت [illegible]
در [illegible] محبوب [illegible] محبوب سبحانی

عرضه داشته که آنچه نموده‌اند عرض عجز عاجزی بر هر پایه بوده‌ام اگر قبول فرمایند
بقبولیت امیدوارم جواب آمد که خوش آمدی و صفا آوردی در درگاه
ما محبوب محبوب است ازین خبر خیر نامه و نشانه و همان زمان از رب الارباب
چنین خطاب آمد که فلما کان على رهاب أوليائي حضرت
محبوب سبحانی میفرمایند که بجز این سلطان شاهده نمودم که صفوف ارواح اولیاء
که سر تواضع بر زمین نهاده و رقبات خود فرو گرفته‌اند برای تعظیم قدم و در آن
حالت دوگانه شکرانه ادا نمودم باز فرمان قضا جریان در رسید که ای
محبوب این دوگانه را قبول نمودم و بدل این دوگانه دوگانه دیگر ای محبوب حضرت
ما است تعلیم میکنیم بشنو و مان طریق ادا نمایند و این تحفه محبوب ما است
که بتو می‌بخشیم و خاصه تو گردانیده‌ام هر که بگذارد باذن تو بگذارند
تا از وجه کشف کنم و او را بقرب حضرت محبوب سرفراز سازم و بوسیله
این دوگانه اگر طلب کند به هم و ترا شفیع او کنم و او را از جمیع آفات
و بلیات در حفظ و حمایت خود نگاه بدارم و بلکه عهد او را مدد کنم و
بمکان کشف [illegible] هدایت دل او را امرات تجلیات خود گردانم از جناب سبحانی
اوصاف و فرموده بنده را امر و از حضرت محمد آن لحظ فرموده جمیع اولیاء الله

و ملائکه

و ملائکه که بر زیارت تو حاضر شده‌اند از آن بر ادای دوگانه تعلیم بکار
و اذن فرمودیم تا بگذارند هم را اذن دادم و تعلیم نمودم بعد از آن
ملائکه فوج فوج شدند که بر سما علی الدوام بجای دوگانه قیام نمایند و
نورات انوار حضرت در طبقات نور معمور نموده پس مسند تخت الهی
بیر بیه نمود از آن اولیاء در خطاب آمد که در بارگاه محبوب ما شیخ
عبدالقادر تحفه آورده بجز عوض این هدیه بر کشیدیم و او را تاج
هم سما کردم هم مرشد را باید بر سر این تحفه پس ما نگذرانید
که رضای ما در این است هم اولیاء الله قبول نموده و عوض
وقت [illegible] تخت محو فرمان آمد [illegible] العرش قالین میخوانند نشسته
باز از محبوب [illegible] الله [illegible] صفوف ملائکه و اولیاء در
السماء تنها و زمین با جمع صفوف و این دوگانه میگذارند و از [illegible] تحفه
ملاقات [illegible] آیند و این تحفه را از [illegible] الفور [illegible] ملائکه و ارواح
این دوگانه مرشد کسی بجا و هر که باذن تو این دوگانه بگذارد او را صلوت
خوش [illegible] آنکه او را شیخ عطاء نماید موجب گردانم و دیگر الفور که گسستن [illegible]

وهر بر معتقد و محب و مخلص اینکه بس اوراذی داده‌م و مجاز قیلدم
وهر بر مسترشد خیرانه صحیح اون طلب ایدن اوراذ جمیع و مأذون
خوانلری کوم و اکثر الهوز شیراز و طالبان و مریدان مس توجه که
و رخصت طلب ایدرلر شعار و آمد اشراب العز ترفیح عبد القادر تخطاب
بحر الدین من رب العالمین مخاطب گشته ام بخطاب وقدمای
علی رقاب اولیاء سر فرازم چشم کرار شده ایم و کاملا
صفامس کلی ام و مطلوب اوراد خود ام و دشمن اولکه تعده
اولیا ایله رجوع باشد و همین شغل مراد عمت نماز بعد من
بکجه اوزون شو هر خونه المسالا ایدوب کاملا استماع عون حاصل
طریق کراردن ان بیر نیو جزکم و ربانکم علی کرمی الرحمة
اول نعداز شام وضوی جدید ایدوب و کاملا تحیة الوضو و المسجد
بکدوب و صد بار درود و صد بار استغفار و صد بار لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم کوان و در خلوة در ابره
ودوکان

و دو کانه خفیه شروع کی بیدی طریقی نویت ان اصلی لله تعالی
رکعتین صلوة الاسرار تقربا الی الله و انقطاعا عما
عن غیره متوجها الی جهة الکعبة الله اکبر
و در بر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یازده بار بخوانی و بعد از سلام
بحضور تمام یازده بار استغفار و یازده بار حسبی الله نعم
الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و یازده بار اللهم صل علی
محمد عبدک و نبیک و حبیبک و رسولک
النبی الامی و علی اله و اصحابه و بارک و سلم
و یازده بار سبحان الله یا عظیم بخوان و بعد
بر خیز و یازده گام طرف بغداد بروی و بگوید
الهی بحرمت شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر
الحسنی الحسینی الجیلانی اغثنی اغثنی

و ذکر هر کلام نسبت رنا از سنت کنی و بار دیگر کلام تمام کرده بهمانجا در
سجده رود و حاجات خود را عرض کنی و نشسته بتوجه و کشف
بهتر ترتیبی که در رساله کیمیا گفته‌ام بجا آرد و ذکر مشغول گردد
تا آنکه نماز عشا کند از این العزیز از نظر لی بجا آورد ملکی و
محافظت هر گونه اشکلی کنی تا مطلوب دارین و مقصود کونین
برسی و محتاج بهیچ امر دیگر نگردی و چون بر وعظ و نصایح مذکور
عامل باشی اشکلی در مهم تست تو متوجه باشی و با عتقاد درست
در این شغل در آئی و بتاخیر نشی هر کس که ان شاء الله تعالی مقصود
حقیقی برسی العزیز ان و ایمن برادران و اهل معتقدان اکثر سالکان را
باذن الله برادران شما نوشته‌ام و لیکن همه او اسرار کشف بر شما
کشف نموده‌ام چون در عمل در این رساله در آئید و عمل شرایط
و قواعد آن بنمائید و بر محافظت آن کوشید المقصود
رسید

برسند چنانکه شما در و دو فرمایش شده و از شما این گونه تکاور تمامیه
مطلوب خود برآرید همه و مقصود خود العزیز بسته زبروا السلام
چون حقیقت معراج و معارج حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی رب الارباب
از زبان و بیان و احوال و جواب قولی و توصیف معلوم کنند
اکنون کشف حقایق معراج معارج حضرت رسول در عالم صلی الله علیه و سلم
که قدم مبارک اسم آنحضرت بر کتف مبارک حضرت غوث الاعظم
چگونه نسبت و مقام حضرت محبوب سبحانی بر عرش کرسی چه علم
صلی الله علیه و آله و سلم بجا آورده و جلال امت پیر ما محبوب سبحانی
خصوصیت بانجا نوع کشف [illegible] محمد اند مگر کسی [illegible]
معراج [illegible] حضرت [illegible] و معارج رسول [illegible] صلی الله
علیه و آله و سلم و اثبات قدم [illegible] حبیب اعظم بر کتف محبوب
سبحانی رضی الله عنه و شرح دو کانه [illegible] تا [illegible] محبوب سبحانی
نظم بر تو کردی احمد نام عبدالقادر کلام کرم محمد کلام [illegible]

گویی سقف آسمانست و مکان بی مکان   در مکان لامکان
آرام عبد الحق درست   قاف قدرت قیوم او ز اصبر گاه آمد
ازان بای عشق ای قبض در دام عبد الحق درست بی کلی
اسرار او چون امر حق کن بی یکون   لوح محفوظش نگر از جام
عبد الحق درست   فارغ از کونین و کونین رحمت ... ساحت صاد و نجی
هر کس را سایه اقدام عبد الحق درست   برانکه شیخ محمد ابن
محمد الطائفی در کتاب قلائد الجواهر از شیخ ابراهیم رحمة الله
علیه آورده که در تذکره نوشته دیدم که پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده است در شب معراج بخانهٔ ام هانی خفته
بودم ناگاه جبرئیل امین از حضرت رب العالمین در رسید و
اشتیاق ملاقات حضرت واهب العطایا اعلان نمود و براق
برق رفتار همراه خود آورد و گفت السلام علیک یا رسول الله
گفتم و علیک السلام یا اخی جبرئیل بچه کار آمده و این براق

ازانچه

ازانچه آورده عرض نمود گفت یا رسول الله حق سبحانه و تعالی ترا سلام میرساند و از عالم علیا
هر نامه برای تو براق بجهت معراج و تشریف کرده‌اند و این براق از بهر تو فرستاده است
سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم برخواست وضو ساختم و دو رکعت نماز شکرانه گزاردم
و از خانهٔ ام هانی بیرون آمدم و به بیت المقدس رسیدم فرود آمدم و ارواح
انبیا همه حاضر که مقتدای ایشان همه آن بوده‌اند و با ایشان دو رکعت نماز
بگزارد و بعد ازان بر براق آمدم تا بر آسمان روم براق اطاعت نمی کرد
و ... آمد و التماس نمود ... یا رسول الله در ... براق انم
از ... خود ... کرد که این ... و چون امروز ... خویش
... امید دارم ... در ... امروز
... رسول علیه الصلوة و السلام فرمود چون در روز دنیا
... گردم ... نیز ... تو را ... چون براق این
این کلام ... و ... بلند و بالا ...
... رسیدم قدم ... بر
... رسید ازان ... عالم ... ادرج ... در این ... و ...

وچون او اکنون در تحت قدم من در آمد من بر دو قدم خود بر کتف او نهادم
و بر او سوار شدم پس بر سیدم که تو روح کیستی گفت ارواح منم که گفت
می بتحقیق که روح حضرت سید محی الدین عبد القادر ام و بتحقیق اگرچه
بمن فرزند دهم پس زنده گردانم دین بعد از وصال تو پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که چون قدم من بر گردن تو نهاده
پس بتحقیق مر آن که قدم تو بر گردن جمیع اولیاء الله باشد روایت
دیگر آنست که چون براق از خوشی بجنبید و نالید و جنبید حضرت آنحضرت
اول قدم مبارک خود را بر سنگ سیاه که معراج نهاد و قدم دوم بر پشت
سید عبد القادر نهاده بر رکاب رفته بر این ... براق
نشسته و در جلی کردن نهادن بحکت اقدام سرور عالم صلی الله
علیه و آله وسلم بنجه سید عبد القادر که بر دیوار سنگ منقش بود
دائم السلام بود بعینه نقش این نجه ماند و نقش قدم سرور
عالم صلی الله علیه و آله وسلم که بر آن سنگ معراج قدم نهاده بود
هر دو نقش ظاهر است که مردمان زیارت کرده می آیند ایضا

سرور

سرور عالم میفرمایند که در شب معراج و معارج چون از آسمان گذشتم دیدم که بر عرش
خیمه بزرگ سبز فام بر پا ایستاده و نقشهای نور سبز زمردی آراسته و بر دسته
کرده اند پس متحیر شدم گفتم بار خدایا مگر بعد از من پیغمبری دیگر مبعوث خواهی کرد تا که
ندا از حضرت کبریا آمد که ای حبیب من پیغمبر خاتم الرسل تویی باز عرض نمود که
الهی بود آنانی پس این خیمه سبز بتکلف رفیع اینان از کیست که بر عرش عظیم
برپا کرده اند جواب آنحضرت و ما رسید که ای حبیب من این خیمه سید
محی الدین عبد القادر جیلانی نسبت عرض نمود که الهی سید عبد القادر جیلانی
کیست جواب آمد که یکی از خاص اولاد عالی نژاد تو است تو آنکه نسبت قدم
خود بر پشت وی نهاده بر براق سوار شده بود و گفته که هر دو قدم تو بر گردن تمام
اولیای خدا استوار باد و هر که فرزند تو گرداند گردن خود پس دیگر گوی نخواهد دل او در دنیا
و آخرت ای حبیب من ای فرزند تو تحقیقات در آخرت خیمه بر دوزخ خواهد زد تا که
هیچ کس از امت تو در دوزخ نه مگر آنکه بقدرت خود صورت آنرا کرد اعظم بدین مژده
سرور عالم حمد و ثنا از اعم کار خوف بجا آورده بود و دو رکعت نماز تحیت ادا نموده
بخشنود تمام منزل مقصود رسید پس بر مریدان و محبان و معتقدان حضرت غوث در
علی لازم و واجبست که این دوگانه حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم در علی خیمهانی

استماع مرلت فرزند ارجمند خود ادا نمهد اند میخوانده باشند و دو رکعت دوگانه بروح
پر فتوح این دوگانه هدیه نمایند و آن دوگانه اینست در هر رکعت بعد از فاتحه
سورهٔ اخلاص ۳ بار و باید که این دوگانه را بدو گانهٔ اول متواصل خواند
تا همواره الغیر منتظر فیض المحبوب سبحانی بعمل باشند والسلام مکاشفه سیزدهم
در مشاهده یازدهم حضرت غوث الاعظم در اعدلو و حروف کریمه و تسمیه
و شرح و بسط آن ای زبانی اسرار محبوب و ای عاشق انوار معشوق حقایق
مدارج معارج حضرت غوث الصمدانی در حقیقه دایره و ولایت مطلقه و جوگانه
محیط با حقایق معراج حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم معلوم نموده شنید
گوش حق نیوش خود را نیوش آرد بری در ابرار اسرار تعلق نیکو در سلک
سطور حروف آیات قرآن حمید در کلام مجید مسطور اند و حروف سیه کنند
خود ار بیتانی فیض قادر مطلق دری نکاهم بهار اسرار صادق جلوه داده
عیان و بنا اهلان ضمان زیرا که گفته اند رباعی در معنی کردن بهاکه بیت
چون نهادی ز سر بگو و همو کشی و در بعد جوهری داند جوهر رسد کار خرده
فروکشی چون تاج کلام علیم و علام با اسرار صحایف و صحایف ام که تسمیه
للعالمین ابتدای آن تکالیف آیات بینات کلام ربانی در حروف سبحانی از اعمه مستترنه

اباً

رباعی بر بسم الله کنم آغاز نامه الرحمن الرحیم اجزای خامه که شد از سر این اسم
معظم دلم را کشف غوث اعظم قال النبی صلی الله علیه
و آله و سلم کل امر ذی بال لم یبدأ به بسم الله فهو ابتر
واز امام همام ناطق بالحق محمد جعفر صادق علیه السلام مروی گشته الحمد
در تمام صحف السماوی مندرج است حقیقت آن در صحف ربانی مندرج است و
الحمد در فرقان مجید ارام و نیز فرستاده اند مجموعه آن در فاتحه عظیم
و دیعت نهاده اند و الحمد در سوره فاتحه مضمر است ای نسبت که منظم
و این بسم الله در اصل با اسم الله بوده است که از کثرت استعمال علمای حالت
الف را حذف کرده اند و بی را قایم مقام الف داشته اند و نزد اهل
طریقت باعث حذف آن است که الف از مرتبهٔ ذات و ای احدیت صرف
و ذات بلا اعتبار گفته که صفات و تعینات در آن مرتبه منطقی اند و حروف
ظلمانیست که آن مرتبه الف ذات آمده و به بدایع و صنایع وجود حکم الحاق فرمود
چنانکه گفته اند و بالباء ظهر الوجود بالنقطه تمیز العابد
عن المعبود و تصدیق اهل تحقیق در تدقیق محذوف الف آن که الف

اشارتیست از مرتبهٔ ذات لاتعین که حرف با با سایر حروف در بطن آن مرتبه
حکم عدم داشته‌اند و بمقتضای کلام قدسی کنت کنزاً مخفیاً
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ذات الوهیت
که در لباس تعینات مختلفه و تشکلات متصفه و مشخصات متعدده متجلی
و متعین نماید بدین عشق و محبت بگوید و دولت یکتائی خود در صور
مختلفه بپوشید و از مرتبهٔ الف بلباس حروف متصف گشت و از مرتبه
احد و بمنصهٔ عدد معروف گردید و تعین اول آن الف حرف با گشته
و بوده است که مبدأ جمیع صفات است پس اسم بدیع در این مرتبه ظهور گشت
از اینجاست که گفته‌اند الالف اشارة الی الذات والباء
اشارة الی الصفات لانه اول الموجودات
چنانچه ذات احد را علو و مخفی گردیده است و هر یک عدد قسم احد اسم
احدیست و هر یک اسم احد ظاهر قسم عدد است رباعی به الف نسبت است
در هر حرف ... بگوزه حرف گوزه از درو برنا ظاهر ماه و مغنی
بکم تصویر شد طرف تا که ادم از اسم رسم خود نگذرد هر گز بی نکته این معنی
پی برد بیت جان در اسم و جسم نهان که میکند الف در بسم نهان

ای بار

ای بار در بسم الله که اسم اعظم میگویند بسه وجه است وجه اول آنکه مرتبت
آنکه که در بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرف مرتبت است که نوزده ملکوتی آن
و ... مرحم و عدوی این بیست و هفت حروف ... بی باری بعدد ...
... نوزده ... اسم ... آمده که هو المبدء و هو المعید
... که مرتبه المبدء و الیه المعید کما قال الله تبارک و
تعالی هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة
هو الرحمن الرحیم و در رساله تجلی از این مراتب کلیه و عدد او معلوم
... مرتبهٔ ذات خود است که از او هویت غیب و غیب الهویت
خوانند و ... عدد که ... ان مرتبه از ... ذات ... مرتبه وحدت
... مرتبه الوهیت و ربوبیت که مظهر اسم الله و رب
خوانند ... عالم ارواح ... عالم ... فلک ...
... فلک ... فلک ...
فلک عطارد ... فلک قمر ... کره نار ... کره هوا ...
کره آب ... کره خاک ... مرتبه جمادات ... مرتبه نبات ...
مرتبه حیوانات ... مرتبه انسان ... مرتبه جامعه ... مرتبه ختم تنزل ...

در رسالهٔ صبح صادق این است که حضرت شیخ بر ترتیب ... دایرهٔ مرتب
مخصوص وا نهاده اند دایرهٔ شمس الحقایق نام نهاده است که شیخ انرا که مسمی
بشمس الحقایق مختصر در ان طرح این اسم تکسیر کرده به سبب بسط تمام ذکر
کرده پس باید دانست که حقیقت آغاز و انجام و مبدا و معاد و ازل
و ابد در این ... تسمیه و دعوت است که انجام فواید و نفع بسیار
نمود و شرف نماید حقیقت مبدا و معاد دل بر صدق ... کشف
کرده بیت خوشتر بود ... بسم الله ...
وجه دویم آنکه در تسمیه کریمه اسم الله است منتج بجمیع اسما و صفات
و آن اسم اعظم است که هیچ وجه معنی ذات او از وی بیرون نمی گردد چنانچه
الله و لله و له و هو اگر الف حذف کنند لله خوانند و اگر لام حذف
کنند له خوانند و اگر هر دو لام و الف حذف کنند هو خوانند که آن یک
از اسم هو بود و بیرون هو هیچ حروف را یکی کنند چنانکه اگر حی بود
الله خوانند و اگر الف بیفکنند لله خوانند و اگر الف لام بیفکنند له گویند
و در کلمهٔ طیبه نیز بیرون حرفها هم حروف یافته اند و تمامت کلمهٔ شریفه
بحروف نافیه است که لا اله الا الله است پس باید دانست که این کلمهٔ طیبه که

شامل

شامل نفی و اثبات است تفصیل باسم الله است و الله داخل اسم اعظم کلمه
طیبه نیز داخل بسمله است و بسمله اسم اعظم بود وجه سیوم آنکه حروف
بسم الله الرحمن الرحیم ده است ج و س و م و ا و ل و ه و ن و ح
ن و ی اعداد ابجد این حروف کرده چهار صد و شصت اند و چون این اعداد را
موافق اعداد اسم ... طرح دهند ده باقی ماند که اعداد نام ...
حروف تسمیه اند و چون این ده عدد را به ترتیب ... ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷
۸ ۹ ۱۰ ... اعداد ... پنجاه و پنج ...
عدد ... حاجتی که ... تسمیه را دعوت کند ...
... الدعوات داخل بسم الله است ... اعداد ... اسم
... موافق اعداد اسم ... طرح دهند ... اسم اعظم ...
... حقیقت ... اسم ... تجربت ...
... دعوت تسمیه ... اللهم یا مفتح الابواب و یا مسبب
الاسباب و یا قاضی الحاجات و یا مجیب الدعوات ...
... تسمیه ... صادق را موافق حالات صادق ...
صادق ... مطابق مقالات صادق ...
... بوستان اسرار فایده ...

آمين يا رب العالمين مكاشفه سيم در مشابهت با ذهن حضرت حروف
الله عظيم و شرح حروف ابجد و معنی آن اما انس جليس جص منعم و حدیث ای
ادريس بتدريس مدرسه گزت كلم حيند در كشف اسرار اعظم از نسبت اند
علّم بالقلم بدبیرستان و علّم الانسان ما لم يعلم كه معلوم ای گجر
معلوم و صحو معلوم است بر طبق حال و ص معانی معلوم و قت بلا
احمال است مرقوم منوط و ان ای ای علم با معلوم مانند معصوم با حجير
معلوم بر لوح رسوم مینوانند چرا که معصوم را اللوح از خوانیدن بسم الله تعليم ابجد
مینمایند و بعد از ان بكلام الله اعلام مينهند و كليم رحق و رجح صادق در جمع
جنانی مینمایند که من قرء الابجد الى اخره و عمره اكرمه الله
تعالى ثمانية ابواب الجنة و نجاه الله تعالى من
النار و من نار الجهنم و سلسلة و من قراها فيقبل
الكلام يقبل الله تعالى كلامه و من كتب و علقه
وسع الله رزقه و من قراها في يدع المال الحلال
لعطيه الله تعالى مال من حيث لا يحتسب و من قراها
بعد صلوة الخمس يعطه الله تعالى رحمة و مغفرة
الخ

اگر عبارت حديث مسطور در فضل ابجد نيابد اما مختصر موجود عيا
مى گردد بعد بسم الله الرحمن الرحيم ابجد اي وجد ادم في
معصيته يعني يافته شد ادم را در زلت هوز اي اتبع
هواه فزال عنه نعيم الجنة يس پيروى كرد هواى خودش را
پس دور شد از نعيم بهشت حطي اي حط عنه ذنبه
بالاستغفار و التوبة يعني كم كرده شد گناه او بسبب
استغفار و توبه كلمن اي تكلم بكلمات ربنا ظلمنا
انفسنا فان لم تغفر لنا لنكونن من الخاسرين
يعني ... و قبول كرد توبه او را سعفص اي ضاق
عليه الدنيا فاتوح عليه الرحمة يعني تنگ شد بروی دنيا
و بعد فتح شد بر فضل و رحمت ... کرده شد قرشت
اي اقر بالذنب فستر عليه باللطف و الكرامة
يعني اقرار كرده شد بگناه خود پس پوشيد خداى تعالى بر او ... خود
تخذ اي شجع عن وسواس الشيطان
بعظمة لا اله الا الله محمد رسول الله

چون موافق خبر معتبر سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم فضیلت و کرامت ابجد
معلوم گشت و معنی آن سر مفهوم گردید اکنون بحقیقت ایجاد ابجد مشغول
رباعی ایجاد حروف ابجد از موجود است ۰۰ موجود محقق بوجود حقانی معبود است
در جسم حروف اسم او منظور و قست ۰۰ در قسم حروف هو متجلی
مشهود است ۰۰ بدان ایها الطالب الصادق که ایجاد حروف ابجد از موجود
وجود واجب الوجود است که از عالم غیب هویت نامرئی از قلم قدرت
بر صفحه امکان عیان آمده اند چنانچه سیاهی و حروف بر کاغذ سپید
این کشوف زیرا که حروف عین سیاهی و سیاهی عین حروف است و حروفات
صادقی پنهان چون این حروف عالیات در ذات غیب هویت لم یعتبار گشته
شیون ذاتیه گویند و در وحدت معلومات الهیه خوانند و در اعیان
ثابته صور اسمائیه الهیه دانند و در عالم ملکوت ارواح قدسیه و وجود
ملایکه و در عالم صورت حروف و کلمات و در اسم اعظم اجزای معظمه
اسم اعظم میدانند زیرا که از اعداد ملفوظی اسم اعظم هو بر می‌آید
و در اعداد

و در اعداد ملفوظی این اسم در می‌آید بیان اسم اعظم هو و هو دو حرف
ملفوظی یکی حرف هی دوم حرف واو و عدد ملفوظی ها یازده و عدد
واو سیزده چون یازده را با سیزده جمع کنند بیست و چهار میشود حروف
ابجد مقرر اند از اینجاست که این قسم حروف عالیات جزو اجزای اسم اعظم
گفته است و بدین سبب حروف سایر آیات بیان شده و اسم العیات
صوری [illegible] و در جمیع [illegible] اشارات [illegible] و عبارات منقولت
اینهم قبیل [illegible] حروف ترتیب یافته اند باعتبار صورت این
[illegible] حروف موجود وجودی گویند و در این هم حروف اسم اعظم هو موجود
[illegible] باعتبار معنی اسم اعظم هو موجود وجود یافته و این بیست و چهار
حروف بلکه سایر آیات و کلمات وجود ذهنی باشند که تمهید آن تلو وجود
هویت و وجود آن مشهود هویت رباعی ذو العین الله نور حقیقت
مشهود است ۰۰ ذو العقل الله مشهود حق معقول است ۰۰ ذو العین و ذو العقل مشهود
حق و خلق ۰۰ با یک دگر آنرا که گر امر موجود است ۰۰ و یازده اعداد اسم اعظم
هو اعداد اصلی و میدان هی از ذات هویت منفک نمی‌گردد

الف ذات هویت یکیست و چون این یک تقید نقطه علم بوحدت
متجلی گشت بصورة ده نماید فرد چون نقطه صفر را بگیری ز رفاق اتفاقا
ده صد و هزار است یکی و چون معانی الف احدیت بصورة وحدت
و کثرت و تنزیه و تشبیه در یک و بیرنگ مکرر متجلی گشت بار دیگر
عدد همچو الف مصحف گویند و چون دو را در یک ضرب کنند
فقط یک حاصل آید بیت ز رخت تو آن ذات هویت گویم چون
موم با انواع صور شد موسوم اسب و شتر و فیل بود صورت موم بوم
در جمله صور شد متعین همه موم پس موم را وجود مطلق باید دانست
و ذات موم که قابل محض است بدین صرفیت احدیت و هویت
باید گفت و چون قابل قابلیت صور مختلفه است واحدیت باید فهمید
و نیز موم که وجود و هستی صفت موم است از این عینی و نه غیر باید گفت
چون حصول تحقیق در وحدت است در این مرتبه صفات عین ذات اند و چون
مفهوم معقول در الوهیت در این مرتبه صفات غیر ذات اند بیت وحدت
حق و عالم عین وحدة بی تمیز دان کل صد کوزه و کاسه یک گل آب است گلدانی

وجود

وجود مختلفه که نیز در ذات موم مرجوع متعین شده اند مر جمیع اضافی همه آن جوهر
دل بر وزان اول که تو خود را نیز بر نیستی در انگیخته بر دران عکسی بر ذات تو
علمی ذات میدانستی صفات و اسم حق اند و حقیقت صورت حق اند
که ذات مطلق از باطن شده ظاهر بودیان نیستی نه در اطلاق و در تشابه
بیابی غیر الطوق نه در قید کون او بیاید غیر اعیانی مجتبی کنی نقطه
واحد جز بحکم کاینات بود که اصلی وجود اعضای دو عالم است که بیکتا نبی
[illegible] بود اول
از طالب صادق که در بیت حروف ابجد که کلها اینها اول الحروف
الف او و بیت اخر غنی و الف یکی و دو و دو و غنی از از و فتح الالف
و کسر اللام و سکون الفا الف یکیست و فتح الالف و سکون اللام الف
خوانند و الف از از باینه نار بی در اصل همون یک الف است که هر از
مصحف شده است و چون هزار را ما کنی جمع کنی هزار و یک حرفانی پس اگر ای
هزار و یک را اصل یکی هزار و یکی نام دانی عین تحقیق بود هزار و یک نام
ملک العلام مشهور و معروف است حاصل فی عام شجر بری حرف است که حروف
مرتب اند و از حصول مهمات مستوجب فرجون این هزار و یک را موافق کرده

ظهور اسم اعظم صورة دوازده [illegible] کنند از [illegible] دوازدهم حضرت
غوث الله الاعظم فرح کنند [illegible] حروف ابجد را چنین از وی معروفه
مألوفه خوانند که ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض
ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی [illegible] نوع [illegible] احاطه
دوازده عدد [illegible] و [illegible] حروف اول
به یکی [illegible] منتصف است و اول [illegible] حرف یا که [illegible] ده عدد
معدود است آخر جمله حروف است و از این هر دو حرف [illegible] دوازدهم حضرت
غوث الاعظم [illegible] مؤلف [illegible] اسرار حروف
و جمله حروف [illegible] حروف [illegible] الف [illegible]
[illegible] حروف [illegible] دوازده [illegible]
اگر چه انجام و آغاز حروف که دوازده عدد ملحوظ است و احاطه این
اعداد [illegible] حروف معروف گشت الکون حقیقة الحروف
کلیه و الفصل جزئیة [illegible] این افراد [illegible] دوازده
عدد چگونه متحد است [illegible] آدم که [illegible] اسم اعظم [illegible]
و [illegible] این اسم دوازده عدد مشهور است و صورة دوازده عدد
بصورة

صورة دو الف منعقد [illegible] یک فرد [illegible] و [illegible] دو [illegible]
آدم و حوا [illegible] صورة الف [illegible]
و الف [illegible] حضرت حوا [illegible] العشر [illegible]
الف [illegible] الالف [illegible] حوا [illegible]
آدم [illegible] الف [illegible] عدد حروف [illegible] الف
[illegible] ازدواج [illegible] از ازدواج [illegible] حروف ابجد این عقده
[illegible] منعقد [illegible] ازدواج
و از ازدواج این دوازده عدد [illegible] عدد [illegible]
[illegible] دوازده عدد [illegible] دو
[illegible] حروف [illegible] مرتبه [illegible] انجام [illegible]
[illegible] الکون [illegible] و [illegible] حروف [illegible]
و چون [illegible] صورة دوازده عشره [illegible] و چون [illegible] مشهود
[illegible] عشره [illegible] چون [illegible] مشهود [illegible] صورة [illegible] دوازده
عشره [illegible] چون [illegible] صورة [illegible] دوازده [illegible]
و چون [illegible] صورة [illegible] دوازده عشره [illegible] و چون
[illegible] اختصاص کند صورة دوازده عشره اختصاص کند چون [illegible]

هو که بهویت یازده عشره مختلف نمایند و چون فما غ معروف شود بهویه
است یازده عشره که حروف مختلف و چون ض ف صفت القاب
آرند صورت نه یازده عشره مختص عدد هو و چون ق غ جمع شوند
صورت ده یازده عشره روشن چون جمع شود الطالب صادق از برتیب
اعداد ما عشرات پنجاه و پنج عدد مقرر است و دیگر پنجاه و پنج عدد پنج [illegible]
هو حضرات در جمع [illegible] پانات چهار هزار و نهصد و پنجاه عدد و چند
چهار صد و پنج از اسم هو ظاهر و عدد از آن ماتت نه هزار یازده صد
عدد است و بعده یکصد اسم هو را مقصد است پس باید دانست
والله اعلم بحقیقة الحال این اعداد با نهصد و پنجاه اسم هو ظاهر است و این اعداد
حروف مراتب اسم اعظم را مظهر و دانست هویت را بجمیع حروف
و اعداد را مقصد چنانچه بالتمام هیئت هویت در دایره چون بیاید
عینیه در آن صورت بیشتر و آن انسب باقی در ظرف حروف
اسم هو مظروف است از جسم حروف قسم هو موقوف است و در دو
مشرب ظرف و مظروف است مگر که جهت قسم اسم هو موصوف است
هر دو احدی مظهر و حد است مطلق بود چنانچه این اسرار عجیب
هویت مستحق بود چنانچه هو الذی ما جای می‌آورد [illegible] و واقعه هم در تعداد
می‌کند

می‌بینند [illegible] و درضمن عدد نیز احد می‌بینند [illegible] یعنی یکی را فاینه و اسمای [illegible] در حرف
هم نور هم جود می‌بیند [illegible]
[illegible] مراتب از مطالب صفا حق چون بالاتحاد اتصال حروف با یکدیگر
مجمل گفته‌اند الموت مفصل حساب نیست که نیز معروف است اعداد و اختصار
و اختصار شود اما تجزیه آن دقیقه شناس اساس اعداد اکمل در درجه
بمثابه انبیاست که درجه آحاد دوم درجه عشرات سیوم درجه مئات چهارم
درجه الوف اما آحاد الف است که یکی بر یکی و ما بگیرند چنانچه یکی و دو و سه
و چهار است اگر ده و ده را آن نیز بیایند چنانچه ده و بیست و سی تا ده صد ما ت
الف است صد صد را آن افزایند چنانکه صد و دو صد و سه صد تا ده صد
و الوف اگر هزار هزار را اضافه نمایند چو یکی هزار و دو هزار و سه هزار چون
المقدر و السبع الموت مراتب اصل اعلم عدد نه افراد است و صورتش این
است ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ و این نه افراد به اتصال صفر بسیار می‌شود
چنانچه الف که یکی است و چون صفر دهم نهد ده خوانند و دو صفر صد دانند
و سه صفر هزار دانند [illegible] چون نقطه صفر را اکثر ریاضیان در آن کردند و صد
هزار چنین یکی پس معلوم شد که اصل حروف فصل حروف بیان وجود نقطه
بود و این نقطه یک حرف صفت موصوف است اول نقطه علم که العلم نقطه عبارت

حال

او دوست نور آن اول موجودات است دویم نقطه نور که اول ما خلق الله نوری و اول
ما خلق الله روحی و اول ما خلق الله عقلی اشارة بدوست سیوم نقطه و جمیع
که ظهور الوجود نقطه بای بسم الله است و چون در نقطه پیدا شود که شهد
الله لا اله الا هو کنایه از وست و چون نقاط اربعه را یک یک نویسند
صورت الف پیدا آید و بدین شعر شاید حقیقت دلیل منو ما نیز بخاری
عن علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه قال ان الله تعالی
اول ما ظهر من خلقه النقطة فلما نظرت الی صنعها
و تکونها اظهرت التواضع لشکر الله علی اظهارها
ایاها فدامت السجود ثم مدت فصارت الفا وقع
موضع المدید فکان اول ما ظهر فی الکون الالف
فدل ظهورها علی الاحدیة وان صورة لا
لشان اذا وقعت کصورة الالف فی انتصابه
لانفراده عما بعده وما قبله فاذا رکع کان کصورة
اللام فی الخط واذا سجد کان کصورة المیم واذا
قعد کان کصورة النقطة حرفی پس یک الف از چار نقطه
الالف

ان الالف بود فرد اول نسبت ان الف چون بود فی ماتم بود شیون
فی چون حکایت میکند ان الف محرم حرم اسرار شد کنج مخفی بود ان الف
اظهار شد ان الف گنجینه ذات صفات ان الف تفسیر صفات
ان الف دیباچه عالم شده خلقت اش صورت آدم شده ان الف
شکل محمد مصطفی ان الف بود و در ترا وصف ان الف شد قطب
اقطاب وحدت ان الف محبوب است از بر سینود ان الف ظاهر فی
دو سما بنمود ان الف ما بر ولی حرز بود ان الف جلوه گاه کاینات
ان الف محیط نقش جهات ان الف از قد چو ان خلیل گر
ان الف در شکل ستان شبکر ان الف سر دفتر ام الکتاب
ان الف سر پایه جمع حساب ان الف چون گشت راجع از قیام
در رکوع آمد بصورت گشت لام از رکوع هم گشت راجع در سجود
صورت میم محمد بود الف باز از سجده چو آمد در قعود نقطه شد
آنچنان که اول نقطه بود ان الف در لام الف آمد پدید ای
کتاب حق بدان لاریب فیه کما قال الله تعالی بسم الله الرحمن
الرحیم الم ذالک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین الذین

يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون
والذين يؤمنون بما انزل اليك وما انزل من قبلك و
بالآخرة هم يوقنون اولئك على هدى من ربهم
واولئك هم المفلحون مؤلف حروف مقطعات [illegible]
نه این عدد را بنا بر متشابه [illegible] مرا در بحر خوض [illegible]
از آن [illegible] اشیا [illegible] النسبه اصل حروف
نقط و کثرت اعداد و نسبت نقطه در اعداد و صورتی می‌بندد و آن
آحاد را باین صورت بنند ١ ٢ ٣ ٤ ٥ ٦ ٧ ٨ ٩ وچون این [illegible] آحاد را
صفر در پهلو نهند یک را ده گویند و دو را بیست خوانند چنانکه صورت
آن اینست ١٠ ٢٠ ٣٠ ٤٠ ٥٠ ٦٠ ٧٠ ٨٠ ٩٠ وچون این عشرات را
به یک صفر [illegible] خوانند بمعنی نقطه ثانیه [illegible] صد [illegible]
و مرتبه ثالثه وصورة اعداد آن چنین اینست ١٠٠ ٢٠٠ ٣٠٠
٤٠٠ ٥٠٠ ٦٠٠ ٧٠٠ ٨٠٠ ٩٠٠ وچون این نه مرتبه را صاحب تعلیق
آن الف بمعنی نمایند به مرتبه ثالث مرتبه الوف رسانند وصورة
آن [illegible] به خط معروف ١٠٠٠ ٢٠٠٠ ٣٠٠٠ ٤٠٠٠ ٥٠٠٠
٦٠٠٠

وچون الف را بچهار نقطه رسانند [illegible] ٧٠٠٠ ٨٠٠٠ ٩٠٠٠ [illegible]
[illegible] که عدد آحاد را [illegible] و عشرات و مآت و الوف [illegible]
بچهار درجه منفسخ [illegible] چهار نقطه مذکور و فقرا [illegible] چگونه چهار
درجه مجموع مینماید و سیزده عدد [illegible] متفق [illegible] و برده از
روی آیات بینات که حروف مقطعات فی القرآن [illegible] چگونه [illegible]
و در حرف الف که چهار [illegible] یکی مرتبه آحاد دوم مرتبه عشرات سیوم
مرتبه مآت چهارم مرتبه الوف و صورت مجموع آن مراتب [illegible] اینست
و عدد جمل اینهم [illegible] و یکصد و یازده [illegible]
و در درجه دوم [illegible] تمام از عدد دوم [illegible] آن نیز [illegible] بچهار اعتبار عشرات
و صورت مجموع آن اینست و عدد جمل اینهم [illegible] هزار و دو صد و [illegible]
و بیست و دو [illegible] یازده منفسخ میشود و در درجه سیوم را بعینها از عدد سیوم
پس آن نیز بچهار مرتبه مترتب [illegible] و صورت مجموع آن اینست
و عدد جمل اینهم اعداد [illegible] هزار و سیصد و سی و [illegible]
منفسخ [illegible] درجه چهارم اعداد و بعینها از عدد چهارم [illegible]
نیز [illegible] چهار هزار و چهار صد و چهل و چهار

باشند و نه بار ده بار ده در شمار باشند و درجه پنجم اعداد او را بنا از عدد
پنجم است و شکل آن این است و عدد جمل اینها [illegible]
و پنج اند و اینها نیز یازده در یازده پنج پنج اند و درجه ششم اعداد او را
بنا از عدد ششم است و شکل مجموع اینها این است و عدد جمل اینها
شش هزار و شش صد و شصت و شش اند اعداد او یازده یازده [illegible]
و این اعداد و مجید اعداد او آیات فرقان حمید اند و تقریر آن در مقدمه
اینجا مفهوم خواهد شد ان شاء الله تعالی اما درجه هفتم اعداد او را بنا از عدد
هفتم است و صورت آن چنین است و عدد جمل این هفت هزار و هفت صد
و هفتاد و هفت است و نیز یازده در یازده در این اعداد او هفت است و درجه
هشتم اعداد او را بنا از عدد هشت است و تشخیص [illegible] این است
و عدد جمل این اعداد هشت هزار و هشت صد و هشتاد و هشت اند
و هم یازده در یازده در هشت اند و درجه نهم اعداد او را بنا از عدد
نهم است و صورت او چنان این است و عدد جمل این اعداد نه هزار و نه صد
و نود و نه اند این نیز یازده در یازده اند و در اعداد او این مجموعه اکمل چهار
هزار [illegible] جمل پنج اسم اعظم است [illegible] چون اعداد او

نهایتی

نهایتی ندارند اسرار هویت از این غایتی منوط و عنده مفاتح الغیب
لا یعلمها الا هو پس طالب صادق و محقق [illegible] باید در [illegible]
عدد [illegible] احد تا به احد [illegible] از ذات احد جمله عدد باید دید
از جمله عدد ذات احد باید دید جز از عدد احد [illegible] دور دید احد راه
عدد باید دید از این رو ان مسئله علیه حضرت [illegible] شیخ اعظم و قطب عالم
[illegible] که ان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاخته غافل است [illegible]
چون دقایق حقایق اسم اعظم [illegible] حروف [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] این اسم [illegible] که حقیقت کلام ربانی است
[illegible] ان شاء الله تعالی

رباعی در سر سب منشیه و در منهب اوست خبر او مخفی در دو جهان مطلب اوست از جمله
جواهرست همو منهب او در جمله جهان لیست همو منهب او [illegible]

در مباشره یازدهم حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه از ایات بینات قرآن
مجید که فرقان حمید ست و شرح بعضی از ایات آن بطریق اختصار هو

الذی انزل علیک الکتاب منه ایات محکمات هن ام الکتاب
واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون
ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تاویله
وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون
امنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب

در طالب دقایق تاویلات و توجیهات ایات بینات کلام مجید فرقان
حمید را علمای راسخ دانند نه علمای رسوم [illegible] شناسند نه علمای
علمای رسوم مشتغله جاه اند و علمای راسخ فی معرفة الله هم امنا بالله و حقیقت
کلام حکام علیم علام در تحت تاویلات و توجیهات متحیر و متعجب است بعضا [illegible]
فرقه متشبه گشته و در بادیه تفرقه افتاده اند [illegible] حال [illegible] قرآن نقاب انگنده
[illegible] که در دار الملک [illegible] السلامت در این از غوغا و علمای ربانیه بتصفیه
ایمانیه بتجلیات جمال [illegible] قرآن منور و مستنیر که [illegible] عبادی
الذین

الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه [illegible] کلام [illegible]
[illegible] حروف [illegible] موافق [illegible] از اعداد حروف ابجد
که ام الحروف [illegible] حروف [illegible] ایات
[illegible] حروف ابجد ست و [illegible] حروف ابجد [illegible] حروف متولد
و در این [illegible] از اعداد حروف [illegible] متولد [illegible] اجمال
جمع اعداد [illegible] الف [illegible] و چون [illegible]
[illegible] عدد عدد [illegible] حرف [illegible] الف متولد [illegible]
حرف [illegible] عدد [illegible] و چون [illegible]
[illegible] وصد عدد عدد حرف قاف [illegible] حرف قاف از
حروف [illegible] دانند علم [illegible] حرف [illegible] حروف
الجد متولد [illegible] حروف اصل ایات بینات [illegible] اصل حروف ابجد
حرف [illegible] عالم صلی الله علیه وآله وسلم قرآن مجید را [illegible] بطنی
فرموده است که ان للقرآن ظهرا وبطنا ولبطنه بطنا
حتی سبعة ابطن کلها کاف وشاف چنانکه حرف
اصل اعداد ایات [illegible] حرف که [illegible] حرف [illegible] اصل [illegible]

دارد و چون بعد از شش را صفر دهند شصت خوانند و عدد شصت یعنی دوم

حرف شش خوانند و عدد شصت چون صفر دوم بصفر شش گویند و

معنی بالحرف خوانند چون سه صفر بنهند باشد شش هزار گویند چنانچه

صورت اعداد اینست و ۰ و ۰ و چون این تعینات از دفعه

برفع صفر موقوف بیکدیگر نویسند شش هزار و شش صد و شصت و شش

خوانند و صورت آن اینست و این اعداد اصل اعداد آیات

کلام ربانی است باعتبار معتبر بصفت قاری رحیم الله تعالی چنانچه نظم شمار

آن اینست حافظا این نظم را نیکو بخوان تا ترا باشد بخوبی

رهنمون آیت قرآن که چون ضبط کنند شش هزار و شش صد و شصت شش است

یکهزار شد وعده یکهزار وعید یکهزار امر و یکهزار نهی یکهزار او مثل

و اعتبار یکهزار او قصص ها اخبار پانصد بحث حلال سی و

حرام صد دعا تسبیح دور صبح و شام شصت و شش منسوخ و ناسخ

در کتاب فهم کن والله اعلم بالصواب این آیات مجموعه مذکوره

مطابق یازده اعداد اسم اعظم هو یازده یازده طرح بیرون دهی مر صحیح

بصیرت اهل قرآن که اهل الخاص الخواص است روشن و مبرهن است که از این

الفاظ

٧٦

الفاظ را ابرار قرآنی و درحجاب لاریب مستتر آمده و درآیات حروف هجی جمع آمده از

و منقطعه و نحو مخرج است و چنانچه لا ریب مسطور موافق اسم اعظم هو ظاهر [illegible]

بحسابی این اعداد حروف ابجد شش یازده باشد ساقط منفی و این

[illegible] حروف مرحمت نقطه است و یازده منقوط موافق این دو حرف آنچه

کریم بسم الله [illegible] پانزده یکی و سی و غیر و این که بسم الله مفتاح

مفتاح و کلید مقفل [illegible] جمیع آیات ربانی است و دو اسم هو را اخ

[illegible] حروف اخر که هو [illegible] [illegible] اسم

اعظم [illegible] بسم الله اعظم هو [illegible] الله

[illegible] آیات امید است که اسم هو مقصد [illegible] الله

[illegible] الله اعظم و در کلام قلم رحمت این اسم اعظم [illegible] و شش

عدد [illegible] باعتبار معتبر یازده عدد اسم هو یازده است ساقط کنند حکم

شش یازده نمودند و این اشارت است بانکه در این العدد مخصوص شش جهات

بهر جهت که روی آوری آیات بنوشت و آورده باشی و هو معکم اینما

کنتم فاینما تولوا فثم وجه الله زیرا که نزد اهل التحقیق

عالم و ما فی عالم و حق تعالی را دریافت هر خوبی که هست در تجلیات هم عالم
کنایت حق تعالی کما قال الله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق
و فی انفسهم اگرچه باعتبار نسبت درجات اسم هو که در اسم الله
مذکور است عالم آفاق را نسبت جهات ستة فرموده اند اما اگر تحقیق
جهات آفاق باعتبار اعداد این اسم هو نظر کنی بهتر به تفصیل بازده
جهات نظر آیند یکی جهت شرق و دوم غرب سیوم جنوب چهارم شمال پنجم التحتی
ششم فوقیت هفتم یمین هشتم یسار نهم فوق دهم تحت یازدهم جهت الحرکت
کرت الوکیل قلب جمیع جهات است درو او ورد این سر الجهت فرض تعبیدست
و در صلوة خمس توجه بر الجهت است ذیر نسبت آدم فرض لازم باعم است
عموم و با اهل تحقیق معلوم و مفهوم چنانکه گفته اند در کعبه و در کلیسا
الله است هر جا که بر بینی هم جا الله است خانه منوره هیچ مکان
از الله هم ظاهر و هم باطن جا الله است چنانکه طبع فقیر شنوفی البداهه
به تتبع العزیز بر رباعی شعیت مخفی و از اسرار هویت اراثت داده
اینست
در کعبه و در کلیسا الله هو هر جا که بر بینی هم جا الله هو
خانه

خانه منوره هیچ مکان در الله هم ظاهر هم باطن یا الله هو و علی الخصوص
در جمله آیات مجموعه مشکوة قرآن مجید است و نعت این کلمه اثر کرده بر
اسم اعظم هو متحلل است و لیکن این عجب هویت متدلل و توحید وحید متکمل بر که
در تمام عمر خود یکبار بخواند خود را از عذاب ابد ایمن ساخته و تصور است مر ازل را است بیند
و گویا که تمام کلام مجید خوانده و بر ان عمل نموده و نسبت خود را الحب
مبدل و قوت خود را با ایمان کامل الحمل نموده باشد و از بلیات و نکبات دو جهانی
در حفظ و حمایت بود از جمله اولیا باشد از جمله آیات بیدلی و بیکسی
اینست و دیگر اینکه بر سر هر یکی اسم الله است و آن آیات مذکوره از دفع امراض
و ازاله امراض و تسخیر قلوب و حصول مطلوب مجرب است فی المنال اگر خواهد
کرامات از ملک چهارم سرکرده جای که او تواند آورد و اگر از علم آورد تو
این آیات دعوت ان کفایت نماید اسم اعظم الله به تحقیق حقیقت او
بمعرفت اهل الله کنند از خواجه خضر علیه السلام و از بخت او را
از موسی بن عم رسیده است منکشف اللهم اجعلنی من امة محمد
صلی الله علیه و علی آله وسلم از وی سوال کردم از وصیت محمد و از

امت او چه دیدی و هر که تمنای امت وی می‌برد گفت اندر توریت
بیشتر نعت او و امت او ست گفتم از انبیا یکی اخبار کن گفت
الخضر ع در توریت و انجیل و زبور و صحف و تجدید سر خواند و نجات بعض
مرسل بجا آورد و هم شنیدم یکی از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم
بیدار شود و در الحال بگوید الله بجلاله و عزتم بر کار جل جلاله بر
خواندن هم کتب اسمانی رایج اند   از شیخ [illegible] قدس سره که میگفت
روزی در بادیه میرفتم درویشی دیدم زنده نویسنده بر وی سلام کرد
گفت و علیک [illegible] هر چه سوال میکردم میگفت   تا ناگاه یار اندر وی
سنگی رسید و بعضا سر وی بشکست و خون روان شد هر قطره
خون که بر زمین میچکید نقش الله الله بر می آمد من از آن حال
متحیر ماندم و متحیر بودم که هاتفی آواز داد که اگر بهفت اندام او را
پاره پاره کنند از هر پاره او آواز بر آید که   خوش گفته است
[illegible] لیلی معنی الله رحمة سبحانه   مرا حاجت و قفت نام الله
و فی اعضائه اندر دام الله اگر خونم بریزی وقت کشتن ز هر قطره بر آید نام الله

ان دره

زیر و بنا از دریا تف وجود [illegible] مقام الله زمین و آسمان و
عرش و کرسی [illegible] هم بسته اند بیک نام الله [illegible] در کفو انگشت قدم
دیدی دریا چون بیند نام الله الف [illegible] یک سطر گوید [illegible]
از کلام الله و در طالب صادق چون عظم دریا نام کرد اسم از آیات
کلام الله که [illegible] آیات [illegible] اسم [illegible] اسم اعظم
از اسم اعظم هو ظاهر [illegible] اسرار این رساله تا اینجا معلوم شود
الکون [illegible] اسم اعظم شود [illegible] الا بعرف
زبان از دل [illegible] خدا باشد و اعدلوا اسم خدا الحب [illegible] قصد
و هیچ [illegible] اعدلوا [illegible] کنند
اهل تصدیق از ای تحقیق [illegible] کنند   از جمله آیات [illegible]
کلام ربانی [illegible] اسم الله [illegible]
اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع
الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء

بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر که بسیار
موثر و مستند در حصول مراد است و کفایت مهمات اگر ازین آیات
کلام معجز نظام و آیات ربانی مستند خاصه ختم از انجمله است این سبع آیه
ربنا منقول است از قطب ربانی و غوث الصمدانی ابو محمد غوث الاعظم
مظهر اسم معظم محی الدین و الدنیا سلطان المحبوبین سید المعشوقین الشیخ
عبد القادر جیلانی رضی الله عنه که هر که این سبع آیه ربنا بخواند هر شب که بخواند
الهم و انجاح حاجت است او را اثر و از خواندن برادر و حضرت شفیع حق او را
انجاح حاجت بکفایت انجامد و از نوشته در گلو کودک بندد سبع اقسام و بلا
و علت از آن کودک نگردد و در هر خانه که این آیات نوشته باشد سبع بلا
دو بائی گرد آن خانه نگردد و در آن خانه زیارت گاه فرشتگان باشد
و کار خیر و برکت در آن خانه منقطع نشود و دوار بنده این آیات معظم
نزد کار و سلاطین عزیز و مکرم بود و در آن آیات کشف المهمات تیر گنج و
سمینا ازین مولیست این کتاب آورده شد مقصد ربنا ما خلقت
هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من
تدخل

تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار ربنا اننا
سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا فا
غفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار ربنا و اتنا
ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف
المیعاد پس باید دانست که این لفظ و کلمه اول ایات ربنا است و صد و سجاد
بسته عدد دار و چون این اعداد را موافق اسم اعظم هو که بار ده عدد دارد دوازده
بار ده طرح کنی از نعمت غیب روزی فتح کنی در سوره عظیم اکرم متمم بسی که این آیه
کریمه مسلام قولا من رب رحیم است باتفاق اولیا کرام که امنا دلالت اسم موثر است
که اسم اعظم درین آیه کریمه مندرج است چون حروف این آیه را بشمار بر حکم کرد
حروف مکرر و چون این سا ده حروف مکرره از غیر مکرر حذف کنی شمار جمله بار ده
حرف میشود خاصه این احرف خلایق و البته علایق فخر جعفر محمد صادق ابهم
حروف غیر مکرره مذکوره را استخراج کرده درین مثلث آورده شد و متفرقات

سل ام	ق و ن	ر ب ج ي
٢٥١	١٦٩	١٠
١١٨	١٨٢	٢٠٧

اکرم که اهل این اسم اعظم انر
ازین مقطعات شد اسم کلمه
بر آورده اند و آن سه کلمه است
الوح یلمس قرس

و تصرفات این اسم اعظم بحد و حصر نرسد بخوان درین اوراق [illegible]

[illegible] را اندران اطلاع نمودن محض ممنوع بود لهذا اتفاق نیفتاد

اکثر آیات ایشان بحروف اسم الله اسم بوده چنانچه یا ایها الذین

امنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات عدن تجری من

تحتها الانهار الی آخره بدانکه این حروف [illegible] بجمیع صورت

وصد المناجات و دعا مشتمل است یازده عدد دارد و تسبیح دعا خود

برعایت بودن تا بی سر اسمی [illegible] چه برهان عارف صحیح است که اهل

فرض [illegible] الفلک حروف از هیچ اسم الله چنانچه عارفی گفته است

از [illegible] الکرسی بروز دیده نهی خوش آنکه دوباره خوش دیده نهی نور [illegible]

دیده نه او نزد کرسی از کرسی کرد ان ای [illegible] در دیده [illegible] و بجای اهل [illegible]

[illegible] خطات دلیشه صد او [illegible] اگر نیون کو [illegible] اوکس

ماه کافر انگمان قزل کرسی کادل [illegible] مجنون دل [illegible] در [illegible]

آیات [illegible] کلام ربانی دو آیه کریمه عظیم اند که انها قطب الآیات

میتوانند [illegible] در آن دو آیه کریمه تمام حروف [illegible] داخل

یکی آیه کریمه محمد رسول الله والذین معه تا اجرا عظیما

کرام

کرام و قطب [illegible] مطلق حقیقت [illegible]

[illegible] و حروف [illegible] قطب [illegible] تحصیل [illegible]

[illegible] حضرت خاتم محمد رسول الله [illegible]

که [illegible] مطلق است که علت غائی لولاک لما اظهرت الربوبیة اوست

و این [illegible] کتاب حضرت محبوب سبحانیست

و چنانچه [illegible] رفیع الدرجات خاتم الانبیا صلوات الله علیه قطب الاقطاب

[illegible] حضرت محبوب [illegible] اعظم رضی الله عنه قطب [illegible] است

و قطب الاقطاب [illegible] چنانکه [illegible] انا قطب الاقطاب

الوجود حقیقة علی سائر الاقطاب قولی و حرمته

[illegible] قطب [illegible] قطب الآیات [illegible]

آیات [illegible] آیات نور و کلمات کلام حق [illegible]

[illegible] محیط بجمیع [illegible]

و این دو آیه قطب [illegible] سائر حروف و آیات کلام [illegible]

این حروف آیات [illegible] یازده درجه [illegible] است

و [illegible] تمام سطور [illegible] سطور و در الفاظ و حروف

از خدر حروف بشریت مکشوف مخصص ودل مطهر [illegible] بسط [illegible]
تا [illegible] اثم نه مسلط مجروف تا بوده است جوانی [illegible]
عدد عشر محبوبیت است ظاهر که تجلی فرموده به تجلیات محبوبیت [illegible]
و در تصدیق این تحقیق کریمه النقی در شان یوسف صدیق قرآن
به صراحت است قال الله تعالی اذ قال یوسف لابیه یا
ابت انی رایت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم
لی ساجدین ودر [illegible]
[illegible] تقدم علی [illegible] امده محمد مصطفی ختم نبوت
سوال [illegible] ان یازده کواکب [illegible] مناقب یوسف
دیده بود [illegible] انبیا کدام اند [illegible] عالم صلی الله علیه و
سلم [illegible] وحی نبود در وقت جبرئیل با وحی رب الجلیل
بعد از آن سرور عالم روی مبارک خود بسوی آن یهود آورده فرمود که اسم
آن کواکب احد عشر از من بر راستی باخبار معتبر اسامی تمامی تصدیق دل
[illegible] قبول کرد این سر ور [illegible] اسامی آن یازده
کواکب اینست جریان طارق دیال قابس عمودان

فلیق

فلیق مصبح صروح [illegible] ذوالکتفین بعد از این
[illegible] محمد صلی الله علیه و سلم که با ایشان یازده کواکب
یعنی [illegible] صادق فاچون حضرت [illegible] احد عشر [illegible] حضرت
[illegible] یازده عدد [illegible] وجود و علم بود [illegible]
بجمیع صفات ذاتیه امهات صفات [illegible] منتج گشته مظهر [illegible]
در [illegible] محمد صلی الله علیه و سلم شد که باعتبار وجود اول افضل [illegible]
تحت لوائی [illegible] و باعتبار [illegible] آخر انبیا و ختم الرسل [illegible]
در اصل [illegible] انبیا علیه وعلیهم السلام با [illegible] باشند و [illegible]
اعتبار ولایت مطلقه محمدیه که باطن نبوت محمدیست که الولایة [illegible]
عبارت از [illegible] اولیا [illegible] باشد [illegible]
تفصیل ومظهر [illegible] ولایت مطلقه محمدیه [illegible] وجود [illegible]
حضرت [illegible] که [illegible] معیت [illegible] قدم سرور عالم
صلی الله علیه وآله وسلم [illegible]
کنف [illegible] انا اول القدوس فی علم خالق
انا آخر المبعوث فی [illegible] انا کنت فی العلیا و [illegible]
[illegible] قبل النبوة [illegible] فی [illegible] قبل آدم

وتری فی الاکوان من نشاة وبما قلت هذا القول فخرا
وانما انی الاذن حتی تعرفون حقیقة برادران چون تعبیر
یعقوب از یوسف صدیق علی نبینا وعلیهم السلام رویای مذکوره را
استماع نمود دانست که درجه برادران فرشتگان نبوت دور است
من یوسف صدیق است و بعد از او خشم نموده حسد برادران خوف
را مانع نکنند و حذر بر ندرتو کما قال الله تعالی فی احسن القصص
یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا لک
کیدا و اراده از لا تقصص مفهوم میشود که در بنی اسرائیل تعبیر
خواب شریف معروف و مشهور بوده باشد که بر خانی خواب مینمودند
شاید از نبوت بود از طالب صادق مقصود از بیان صوافقت
شان تو یازده عدد است و یوسف صدیق که شمس و قمر را پایان برادران گفت
و در خوار دیده [illegible] الجمله سیزده عدد باشند مفهوم از احمد [illegible] ماند دار
یازده عدد اعداد اسم اعظم هو است که از اسم ذات عدد کوکب نشسته
و سیزده عدد عدد اسم خدا است از آن نیز از ذات احد تصرف است
و اطلاق این هر دو اسم بر ذات مطلق واجب الوجود است حق تعالی در کلام مجید می

ای

ای اسمی در نفس را که حضرت عزت در عبارت مجیده است قل هو الله احد
الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد چو در حدیث
[illegible] در حیات [illegible] هر کسیکه بخواند این سوره کریمه را یازده مرتبه [illegible]
الله تعالی [illegible] در بهشت [illegible] خوانده باشد و این سوره کریمه را
سوره اخلاص از آن گویند که [illegible] سوره خالص [illegible]
احد [illegible] در اصل [illegible] جلت عظمه و [illegible]
تجلی [illegible] محمدی [illegible] و مراد از تجلی [illegible] محمد رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] اسم اعظم الله [illegible] اسم [illegible] واحد [illegible]
[illegible] اسم الله [illegible] علیه وآله وسلم [illegible] اسم اعظم
[illegible] لما قام عبد الله یدعوه [illegible] گشت چون [illegible]
[illegible] اسم اعظم [illegible] اسم [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] انی عبد الله حقا وصار [illegible]
فی ملکه بصدق [illegible] انی امام الغار [illegible]
وکنز المعانی صاحب الاترفند وچون [illegible]

بجای کلبهٔ کنعان تشریف یافته و در دو فراق و الم و در اشتیاق یعقوب علیه السلام حاصل دیده و اتصال یافت بهر کات خوش میشد و بود حیفی بخود ایشان
کنت مع یعقوب فی حزن یوسف وما اجتمع الانسان
الابین کلبه الله الله چه قادر است بهر ذات پاکی چه با در حشمت
ار تو یوسف حسن محبوب که رسید تو لطف برای خود او رسد یعقوب و
زال را محبوب تو نیی دو الجلال المحبوب بود برای تو بهر که بنهید دیده
یعقوب را خیز منسوب که در هجر یعقوب است بود برای تو مطلوب است
تالیف دیده و دلی روشن بجا آنست خود دلی کل بین کی نظر او را محبوب
رسیدی را خوب تر خوب چون ارزه دست و دل برد امانت و در دامید
برامید امانت کی در بیجا حصول مقصود کی عاقبت نیز دار محمود کی چنانچه
هر که مقصود است نیست مگر اینکه محمود است و آنگه تو حافظ
میداند حفظ کردن تو خوب میدانی بی نیاز خود از رد و جهان
آن جان کی در بند تو بوده از چه ارزش بردن کنه دارم قادرم اگر
کارم عفو فرمایم گناه مرا محو کرم تو سیاه مرا حرمت کی با عظمت
نسبتی کی بیای خدمت کی قبول اینهم فنا جانم جز تو کسی قبول حاجاتم
قلب من قلب کن زمن قلبم مصطفی محمد علیه السلام خاتمه در خاتم مکاشفات
واختتام

بعضی از مباحث این باب که در بیان اسم اعظم حضرت غوث الله خاتم
مطابق و موافق حکم ایات بینات کلام ربانی اعتقاد از باره عدد ایات و حضرت
زرباره و عدد مقصود دست آمده و ختم و نصایح و تنبیه نفس بالکلیه و غیره
و زوجات بکار رجوع نموده باجم جهان مصحف ذاتت دانیم وز هر دو
آیت وصف خوانیم ما بکه بدر رسیم در مکتب عشق در معرفت کنز و بادانیم
بدان ای طالب حقایق که بعضی گرامی اسم اعظم بود که اسم ذات بود غیب
جمع مقصود و چهارده عدد دارد و در حق مطلق جل شانه لو بعبارت کلام حق حق
کرد این محمود است مطابق ان مقصود و چهارده عدد نزل کرده شد است از ام قسم
غیب محمود است اول در مرتبه علم کرد چه درست بصورت صور علمیه که ایجاد باشد
نبود و ذات وز علم بعیان آمده و در روح الدین ان امانت را بکند
هر چه او را رب العالمین است ایه بعید آیه بجناب ختم نبوت رسانند و حضرت جامع الکلمات
امانت را با صحابه و احباب خود مثل عثمان و بان و محمود اصحاب
عالیجناب تصدیق و در ان از جلیل اجتهاد معرفت و بجان و مال موافق
و مطابق ان اصل جلیل و هیچ در کاردی مبانی از وی و اسند و از جمله
صحابه کبار حضرت عثمان ابن عفان ان امانت به محمود را جمع کرد و و
جمله اصحاب تسلیم نمود بحمد الله جامع القرآن گفته اند و مظهر اسم جامع او را اکر
بود این اسم اعظم حروف هست نیز مقصود و چهارده معنو حروف ان مقصود و چهارده
١٢٠٢

عدد که با عدد اسم جامع منعقد دست و نور تبار و ازان خبر دهم برا لعدد و منعقد اند
عدد دیگر که از اسم اعظم بود انه و صورت آن علی هذا است ا و ا و و ه ا ا
و و و ا ه ا و ۵ و ا ا و و ۵ ۵ ا و ا و و جمع الکل یکصد و چهل و
عدد اند پس بر ضمیر صدق و فقیر عرفان اولی الالباب روشن گردد که مقصود
این کتاب بر ایشان ... اسرار حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر
و ... است ... احاطه البسیط از غوث الاعظم ... چنانچه
با ... حضرت ظهور ... است یعنی احاطه البسیط اغیار و صفوف ...
و البسیط ای اسم اعظم عبد القادر ... حروف و ابیات ... است
جنت عروس ... این نقاب ... که ... اللاک ... ا
سلامت دار ... الرجوع الی الله ... اسماء خواص ... و روایات کلام مجید
و ... بیان ... بر عباد الله ... دعوت و وظایف
و اوراد ... خوانند و حصول مطالب ... نمایند اما دعوت ... قران مجید
از جمله اولیاء الله ... جامع الکمالات حضرت محبوب سبحانی ... سلطان
سید عبد القادر جیلانی ... دعوت کلام ... باز از
حضرت محبوب سبحانی در رساله مفتاح ... روایت صحیح آورده که
آنحضرت ... چون دعوت کلام الله ... شروع کنی باید که روز
شنبه و ... وقت صبح غسل کنی و جامه پاک بپوشی و خلوت اختیار کنی
و نماز

و نماز استخاره کنی بلا ... و بعد ازان درود و صد بار و صد بار
بسم الله الرحمن الرحیم و چهل و یکبار فاتحه و هر جا که تسمیه ... با
تکرار کنی و چون سوره یوسف رسی سه نوبت بخوانی و چون
سوره ... رسی چهل و یکبار تکرار کنی و سوره نوح و واقعه و ملک و عم
... با ... بخوانی و چون بسوره اخلاص رسی هزار کرت بخوانی
و معوذتین ... صد بار ... کنی و بعد اتمام ... صد بار درود ... استغفار
صد بار فاتحه و چهل و یکبار دعای شیخ ... و ... دعای سیفی بخوانی
و ... طریق ختم دعوت کنی و باز شروع نمای و ... چهل
ختم کلام الله تمام کنی اما باید ... ... صحبت ... و
... و خاطر ... نگاه داری و این ختم ... برین طریق ... و
... روز تمام کنی و هر روز ... بخوانی ... معین نیست
اما ... بحضور دل بخوانی و صایم باشی و برای رضای خدا
وقت افطار طعام اندک خوری و از گوشت و روغن ... و
... احتراز نمای و هر روز ... باب ... غسل ... کرده
باشی ... و بعد از ختم چهل ... شیر
... کن ... چهل ... و ... چهل ... صد ... و ... هزار ...

بهر چه توانائی داری بروح حضرت سرور عالم صلعم و حضرت غوث
الاعظم فاتحه بخواند و صلوات و فقرا قسمت کن اما در حضور حضرت
بکن بدعوت نشسته ام مگر بصاحب غرض که حضرت حق تعالی بی کام
و زبان فرموده اگر دعوت کننده را دشمن قوی باشد مقهور و هلاک
شود و اگر نیت سلطان داشته باشد بادشاه شود و مسخر غیب بود عالم
و بندگان او را مقهور گرداند و چون ختم عشاء حضور رسد عالم غیب برو
معلوم گردد و بجمیع اشیا مطلع گرداند ختم و حقایق چیزها منکشف تمام
بهر بسته شروع کرده باشد همانجا در خلوت نشسته حضور الحصول المطلوب
معاینه کند المقصود هر حاجتی که داشته باشد معاینه کند اما شرایط را
تفاوت و تجاوز نکند و طریق دعوت که حق تعالی بمحبوب خویش
بواسطه تلقین نموده از آن هیچ امری فرو گذاشت نکند که حق تعالی
عهد کرده است هر کس که این دعوت کند و حاجت که طلبد
ادا نمایم و چون این کس در شرایط تقصیر کند در حصول المطالب
مقصر ماند زیرا که اذا فات الشرط فات المشروط
بیان و اعود الله . اگر توفیق حق رفیق مطلق گشته بدین

دعوت

دعوت مذکوره نماید ام رسالة الالهیه من تالیف سوره کلام مجید که بسرور عالم صلی الله
علیه و آله و سلم خلاصه القرآن گفته و ترغیب تلاوت آن فرموده اند که جهت
در حصول مقاصد صوری و معنوی سبب انجام تمام شد و چنانکه در خبر است از سید
المرسلین محبوب رب العالمین صلی الله تعالی علیه و علی آله اجمعین که هر که یازده سوره
از کلام ربانی بخواند و ثواب مداومت نماید حقیقت آن او را یازده ملک در حفظ
علیه خود نگاه دارند . هر که سوره فاتحه که ام الکتاب و اول سوره است بخواند
از نا سپاسی و کافر نعمتی نجات یابد و فتح و فتوحات تعیین سبیل حلال او شود
سوره بقره را هر که بخواند از نهیب و غارت ظالمان در حفظ و امان باشد
سوره آل عمران هر که بخواند از غضب پادشاه و سران در حفظ و امان باشد
باشد . سوره انعام هر کرا کشایش رزق و اسباب کار خانه خواهد مداومت
این سوره بیشتر نماید . هر که ابتلا دل خوف باشد خواهد که روشن شود و غبار ادبار
و زنگ غفلت زدوده گردد و سوره اعراف بخواند . هر که خواهد که از ظلمت و نفاق
از باطن و دوری بیماری مرتفع گردد و به نور وفاق منجلی شود و سوره توبه بخواند
هر که خواهد که از دل تنگی و غم دست برد سوره الم نشرح بخواند . هر که خواهد
از شیاطین و جنیان محفوظ ماند سوره جن بخواند . هر که خواهد که سعادت الکسی

عقد حروف کانون ... ختم سوال گردد سوره علم بخوانند
ابر کسی نخواهد ... از کار ... و فضلات ... حل با طلب غافل محفوظ ماند سوره حفظ
بخوانند هر که خواهد ... از ... در حفظ و امان باشد
معوذتین ... هر دو سوره که بهم معوذتین ... سرخ ...
هر دو ... ابن عباس ... سر ...
علیه و آله و سلم ... الحضرت ... تمام الحضرت ...
... در قرآن ... جبرئیل امین از حضرت
رب العالمین وحی ... به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از ...
...
بعد از جبرئیل علیه السلام ...
... سوره ... کلام ...
...
دال ... بعدد حرف ... عدد حرف
... اسم اعظم ... کلام ربانی
تمّ

۸۶

در تسمیه کلمه ... اعظم ... اختتام
... اسم اعظم ... اختتام کلام ...
آیه ... من الجنة و الناس ...
و هم ... عدد الف ...
عدد ... الف ...
و ... الف ...
و الف ...
الف ...
مرتبه الوهیت ... حقیقت ...
... عقل کل ...
... بسم الله الرحمن الرحیم
مشتمل ... جمیع ... عقل کل ...
عالم ... عقل ... مشتمل بر جمیع ...
عالم ... آفاق و انفس ... سنریهم آیاتنا فی
الآفاق و فی انفسکم ...

بهر دو معنی [illegible] و حدیث ملکی [illegible] محمد [illegible] عثمان [illegible]
بهتر و اکرم [illegible] عالم کون حقیقت [illegible] خود [illegible]
جمع آن چون حروف اسم [illegible] مراتب محو ایات و قوفند [illegible] عالمی چون [illegible]
خاص [illegible] خاتم [illegible] دیگر اخلاص بخشایش الهی عقل کل اسم که
درو محو بیان بسم الله [illegible] دویم نفس کل [illegible] است [illegible] که چون مصباح شده [illegible]
نور [illegible] معلوم است [illegible] عرش رحمان [illegible] اسم [illegible]
[illegible] السماء [illegible] سبع المثانی [illegible] لفظ [illegible]
عشاق [illegible] آن [illegible]
نوار [illegible] ایات [illegible] نزل [illegible]
ابداع خاتم قرآن [illegible] معنی [illegible]
غایت [illegible] عالم [illegible]
بحقیقت [illegible] عالم [illegible] عالم واقع
شده [illegible] عوالم [illegible] کالاجزا [illegible]
ظهور [illegible] خاتم [illegible] ظاهر [illegible]
اصل [illegible] باطن [illegible]
[illegible]

٨٧ [illegible] ان [illegible] عبارت [illegible] [illegible]
و الله [illegible] اول [illegible] آخر [illegible] خاص [illegible]
کلمه [illegible] ایات [illegible] که [illegible] چون [illegible] آن [illegible] حقیقت
[illegible] اجتماع [illegible] مجموع [illegible]
موافق خبر [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] انجام [illegible]
جمع [illegible] آدم [illegible]
[illegible] عوالم کلمه معرفت [illegible] اسما و افعال [illegible]
[illegible] دیگر چون [illegible] معرفت کلمه [illegible] معرفت
[illegible] انجام [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible] آخر [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خاتم [illegible] من الجنة والناس [illegible] چون [illegible]
خاتم [illegible] عالم [illegible] قرآن مجید موافق [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] اسم اعظم [illegible] مفتوح [illegible]
[illegible] خاتم [illegible] اسم اعظم [illegible]

دانی که از خود وجود ایکو عاری چنانکه با او در خود اشارت میکنی یا بحرف ها
عبارت میکنی بنده حرف جامع از تو کاه جدا کی تا او در حقیقت حرف دعا و
ما نفکنی و او را از تو کی بنده گوی با دیگر [illegible] وجود شان ملک
علی الدوام عوارده محبت و فنا و تجلی ذاتی حاصل وقت محو و به تعالی
کیمیا کر تخلق باخلاق الله و اتصاف بصفات نامتناهیت
متخلق و متصف بود بمقام جانب تو سی از مقام الجمع الجمع رسیده کی
گشته تر یان وجه حق در جمیع ذرات کائنات مشاهده نمود امر او از
[illegible] موجودات [illegible] از کلمات [illegible] الی [illegible] ذاتی [illegible] واسطه [illegible]
[illegible] باطنی [illegible] از غرب الغیب [illegible] شهود [illegible]
آمد [illegible] ظاهر [illegible] از باطن [illegible] ظاهر [illegible]
چون این عبارات [illegible] عظیم حاصل [illegible]
و [illegible] صفات [illegible] افعال [illegible]
[illegible] ذات مطلق صادق [illegible] محمد صادق
[illegible] و خاتم [illegible] عبارت [illegible] الف [illegible]
[illegible] وجود [illegible] کلیه [illegible] فی [illegible]
صورت تو یا الف [illegible] حقیقت الف در سایر حروف [illegible]

حقیقت

حقیقت حرف الف در سایر [illegible] تعینات و تشخصات دایر باشی و چنانکه اعلم
۸۸ الف [illegible] اعلم [illegible] اسم کافی و [illegible] عدد [illegible]
رسالی [illegible] تو نیز تا [illegible] مراتب جزو کل و وصل [illegible] کامل باشی
که محمد صادق [illegible] ذات صادق محمد [illegible] ذات محمد [illegible] مظهر
ذات و [illegible] اکتفا [illegible] مجمل [illegible]
دلالت جمع [illegible] عبارات [illegible] ارباب السلوک کما
قال الله تعالی یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم
حالی که [illegible] دل [illegible] بی [illegible] و بنده چون شمع
[illegible] و از وجود خود [illegible] بی [illegible]
[illegible] ذات هویت [illegible]
با [illegible] اللهم ارزقنا مظهر هویتک یا هو یا من
هو یا من لیس له یا لا اله الا هو وصلی الله علی
خیر خلقه سیدنا و مولانا محمد و آله و صحبه [illegible]
بارک و سلم تمام شد

٨٩

١٤